### جلسه67 10/2/1402

**يجب استقبال عينها لا المسجد أو الحرم و لو للبعيد (2) و لا يعتبر اتّصال الخط من موقف كل مصل بها، بل المحاذاة العرفيّة (1) كافية، غاية الأمر أنّ‌ المحاذاة تتّسع مع البعد، و كلّما ازداد بعداً ازدادت سعة المحاذاة، كما يعلم ذلك بملاحظة الأجرام البعيدة كالأنجم و نحوها، فلا يقدح زيادة عرض الصفّ‌ المستطيل عن الكعبة في صدق محاذاتها، كما نشاهد ذلك بالنسبة إلى الأجرام البعيدة، و القول بأنّ‌ القبلة للبعيد سمت الكعبة و جهتها راجع (2) في الحقيقة إلى ما ذكرنا، و إن كان مرادهم الجهة العرفيّة المسامحيّة فلا وجه له (1) و يعتبر العلم بالمحاذاة مع الإمكان، و مع عدمه يرجع إلى العلامات و الأمارات المفيدة للظنّ‌.**

جهت چهارم از جهات مبحث قبله مربوط به احراز قبله بود. مرحوم سید در این جهت فرموده بودند که در فرض امکان ، باید علم به محاذات با قبله را تحصیل بکند اما اگر امکان تحصیل علم نباشد به امارات و علائم ظنیه مراجعه میکند و میتواند به آنها اکتفاء بکند و اگر تحصیل ظن به قبله هم ممکن نبود در این صورت اگر وقت وسعت داشته باشد باید به 4 طرف نماز بخواند اما اگر وقت وسعت نداشته باشد و تنها برای یک نماز وقت باشد در آن صورت تنها به همان یک نماز اکتفاء میکند.

بحث به اینجا رسید که ایشان فرمودند در صورت عدم امکان تحصیل ظن و سعه وقت باید به 4 طرف نماز بخواند : همانطور که در جلسات قبل بیان شد مختار مرحوم سید ( نماز به 4 طرف ) ، مشهور بین فقهاست و مشهور هم قائل به همین نظریه شده اند.

مرحوم نراقی در مستند فرموده اند :جليلين: شاذان بن جبرئيل و علي بن إبراهيم و شيخين (يعنی شيخ مفيد وشيخ طوسی و سيدين يعنی سيد مرتضی وابن زهره‌ و فاضلين يعنی علامه حلی ومحقق اول وهمينطور الإسكافي و الحلّي (يعنی ابن ادريس) و الحلبي و القاضي و الديلمي و غيرهم قائل به اين قول هستند،بعد فرموده : بل هو الأشهر كما صرّح به جماعة ، بل عليه الإجماع في المعتبر و المنتهى و التذكرة و عن الغنية

در مقابل عده ای از فقهاء مدعی شده اند که صلاه الی جهت واحده کافی است یعنی اگر در مقام تحیر و عدم امکان تحصیل ظن به یک طرف نماز بخواند کافی است و این قول محکی از صدوق و مرحوم اردبیلی و صاحب مدارک میباشد .مرحوم نراقی در مستند فرموده اند : خلافا للمحكي عن العماني ، و ظاهر الصدوق طاب ثراهما ، فقالا: يصلّي على جهة واحدة أيّها شاء، و مال إليه في المختلف و الذكرى ، و قوّاه الأردبيلي و صاحب المدارك و المحقّق الخوانساري في شرح الروضة ، و جمع آخر‌من متأخّري المتأخّرين منهم الحدائق ، و والدي العلّامة، قدّس اللّه أسرارهم.

پس در اینکه در موضع تحیر صلاة به اربع جهات لازم است یا اینکه جهت واحد کافی است اختلاف نظر وجود دارد :

مستند مشهور همانطور که در جلسات قبل مطرح شده است دو وجه بود : وجه اول قاعده اشتغال و وجه دوم روایات بود که به سه روایت استدلال شده است که در هر سه روایت ارسال وجود داشت : یکی مرسله صدوق و دیگری مرسله کلینی و دیگری مرسله خراش است.

در مقابل مشهور کسانی که به کفایت صلاه الی جهه الواحده قائل شده اند به روایات استدلال کرده اند یعنی بخاطر نصوص خاصه قائل شده اند که در اینجا صلاه به یک جهت کافی است که عمده در این قسمت سه روایت است که هر سه روایت معتبر است :

**روایت اول**

**5236 - وَ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ زُرَارَةَ‌ وَ مُحَمَّدِ بْنِ‌ مُسْلِمٍ‌ عَنْ‌ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ أَنَّهُ‌ قَالَ‌: يُجْزِي الْمُتَحَيِّرَ أَبَداً أَيْنَمَا تَوَجَّهَ‌ إِذَا لَمْ‌ يَعْلَمْ‌ أَيْنَ‌ وَجْهُ‌ الْقِبْلَةِ‌.**

**روایت دوم**

**5237 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ يَعْقُوبَ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ يَحْيَى عَنْ‌ أَحْمَدَ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ عَنِ‌ اَلْحُسَيْنِ‌ بْنِ‌ سَعِيدٍ عَنِ‌ اِبْنِ‌ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ‌ بَعْضِ‌ أَصْحَابِنَا عَنْ‌ زُرَارَةَ‌ قَالَ‌: سَأَلْتُ‌ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ عَنْ‌ قِبْلَةِ‌ الْمُتَحَيِّرِ فَقَالَ‌ يُصَلِّي حَيْثُ‌ يَشَاءُ‌ .**

**روایت سوم**

**5246 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ مُعَاوِيَةَ‌ بْنِ‌ عَمَّارٍ : أَنَّهُ‌ سَأَلَ‌ اَلصَّادِقَ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ عَنِ‌ الرَّجُلِ‌ يَقُومُ‌ فِي الصَّلاَةِ‌ ثُمَّ‌ يَنْظُرُ بَعْدَ مَا فَرَغَ‌ فَيَرَى أَنَّهُ‌ قَدِ انْحَرَفَ‌ عَنِ‌ الْقِبْلَةِ‌ يَمِيناً أَوْ شِمَالاً فَقَالَ‌ لَهُ‌ قَدْ مَضَتْ‌ صَلاَتُهُ‌ وَ مَا بَيْنَ‌ الْمَشْرِقِ‌ وَ الْمَغْرِبِ‌ قِبْلَةٌ‌ .**

در فقیهِ مرحوم صدوق ادامه ی روایت اینست :  **. وَ نَزَلَتْ‌ هَذِهِ‌ الْآيَةُ‌ فِي قِبْلَةِ‌ الْمُتَحَيِّرِ: «وَ لِلّٰهِ‌ الْمَشْرِقُ‌ وَ الْمَغْرِبُ‌ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ »**

تقریب روایت سوم اینست که اگر ذیل روایت کلام امام علیه السلام باشد ، امام علیه السلام فرموده اند که این شخص به هر طرف که نماز بخواند کافی است و این آیه دلالت میکند بر اینکه متحیر به هر طرف نماز بخواند کافی است.

به این سه روایت به عنوان مدرک و دلیل برای دسته ی دوم از فقهاء که مرحوم اردبیلی و اعلام دیگر باشند استناد شده است.

***بررسی روایات سه گانه***

کسانی که قائل به قول مشهور شده اند ( لزوم اتیان الی اربع جوانب ) به استدلال به این سه روایت اشکال کرده اند :

*بررسی روایت اول*

در این صحیحه از سه جهت اشکال شده است :

اشکال اول ( سندی )

اینست که در اینجا مرحوم صدوق روایت را از زراره و محمد بن مسلم مجتمعا نقل میکند در حاليکه مرحوم صدوق سندش را به راویاتی که از زراره و محمد بن مسلم مجتمعا نقل میکند ، ذکر نکرده است بله روایاتی را که به تنهایی ازین دو نقل میکند سند ذکر کرده است اما وقتی مجتمعا نقل میکند سند آن را نقل نکرده است .

**عبارت مرحوم صاحب جواهر ( جواهر ج 7 ص 413 )**

**يناقش في سند هذه الصحيحة أيضا بأنه رواها في الفقيه مرسلة إلى زرارة و محمد، و لم يذكر طريقه إليهما مجتمعين، و انما ذكر طريقه الى زرارة خاصة، و الى محمد بن مسلم كذلك، و الأول صحيح، و الثاني فيه مجهول و من فيه دغدغة، و يحتمل أن يكون طريقه إليهما مجتمعين غير ذلك.**

**استاد** : در سند مرحوم صدوق به زراره مشکلی وجود ندارد اما در سند مرحوم صدوق به محمد بن مسلم دو نفر هستند که دارای توثیق نیستند .

اشکال دوم ( متنی )

برای این اشکال سه تقریب بیان شده است :

*تقریب اول (نقل مرحوم حکیم و خویی )*

 اینست که اگر عنوان وارد در روایت متحیر باشد دلیل بر مدعی میباشد اما روشن نیست که لفظ وارد در این روایت عنوان متحیر باشد بلکه لفظ وارد در این روایت تحری است یعنی در بعضی از نسخه ها ی فقیه به جای کلمه متحیر ، تحری وارد شده است.

تحری یعنی تحصیل الظن یعنی در موارد تحصیل قبله اگر اجتهاد بکند و بر اساس اجتهاد به یک طرف نظرش جلب شد به همان طرف نماز بخواند لذا این روایت در مقام بیان کفایت ظن به قبله است نه کفایت صلاه به جهت واحده در موارد تحير وعدم وجود ظن .

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 185 )**

**و المناقشة في الأول سنداً بجهالة طريق الصدوق إلى زرارة و محمد مجتمعين، و متناً من جهة أن في بعض النسخ ذكر «التحري» بدل ..... «المتحير». مع أنه مناف لما دل على وجوب التحري عند عدم العلم.**

*تقریب دوم ( صاحب جواهر )*

ولو در این روایت کلمه ی متحیر آمده است اما مراد از متحیر در این روایت ، متحری است .

**عبارت صاحب جواهر ( جواهر الکلام ج 7 ص 413 )**

**قد يناقش في متنها باحتمال إرادة الاجتهاد منها على معنى أينما توجه مما قوي في ظنه، فتتحد مع الصحيحة السابقة لا أنها معارضة لها من حيث دلالتها على نفي الاجتهاد الذي قد عرفت كونه إجماعيا أو بمنزلته.**

*تقریب سوم ( صاحب ریاض )*

فرموده اند چون زراره یک روایت دیگری دارد که در آن روایت عنوان تحری اخذ شده است (مقصود روايت اول از باب6 از ابواب القبلة است :مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يُجْزِئُ التَّحَرِّي أَبَداً إِذَا لَمْ يُعْلَمْ أَيْنَ وَجْهُ الْقِبْلَةِ.) لذا احتمال دارد که در اینجا هم که کلمه متحیر ذکر شده است ، اشتباه باشد؛ چرا که زراره همین روایت را از امام باقر علیه السلام نقل میکند ولی عنوان تحری در آن آمده است.

در نتیجه چون این دو روایت از جهت سند و متن ( غیر از کلمه ی تحری ) متحد هستند ، لذا احتمال تعدد روایت داده نمیشود پس در اینجا یک روایت از امام علیه السلام صادر نشده است و در آن روایت هم همان کلمه ی تحری آمده است.

**عبارت صاحب ریاض (ریاض المسائل ج 1 ص 118 )**

**مع احتمال القدح في أولهما بأن راويه قد رواه بدل ما هنا يجزي التحري لا المتحير فيحتمل كون الأصل هذا و التحريف وقع في المبدل و معه لا يصح الاعتماد عليه في مقابلة ما مضى و اتحادهما سندا و متنا غير ما وقع فيه الاختلاف مع الأصل يدفع احتمال التعدد رواية و أنه روي بهذا مرة و بالأخرى أخرى .**

اشکال سوم ( دلالی )

اینست که حتی اگر قبول بکنیم عنوان وارد در این روایت ، کلمه ی المتحیر است اما به این روایت زراره و محمد بن مسلم نمیتوانیم برای اثبات کفایت صلاه الی جهت واحده استناد بکنیم ؛ چرا که این روایت زراره و محمد بن مسلم با ادله ای که بر وجوب تحری عند عدم العلم دلالت دارد تنافی دارد .

**بررسی اشکالات**

جواب اشکال اول ( سندی )

اینست که بله درست است که مرحوم صدوق سندش را به زراره و محمد بن مسلم به صورت مجتمع ذکر نکرده است اما چون ایشان سند خودشان را به هرکدام به تنهایی ذکر کرده است لذا وقتی ازین دو به صورت مجتمع حدیثی ذکر میکند و سند آن را بیان نمیکند به این معناست که سند این روایتی که به صورت مجتمع نقل کرده است همان سندی است که به تنهایی ازین دو روایت نقل کرده است و وقتی طریق به زراره تمام باشد ، این روایت از جهت اینکه از زراره نقل شده است دارای سند معتبر میشود.

جواب اشکال دوم ( متنی )

*جواب تقریب سوم*

نسبت به تقریب صاحب ریاض از اشکال متنی در روایت ( چون زراره روایت دیگری دارد که در آن روایت کلمه ی تحری ذکر شده است پس این روایتی که در اینجا ذکر شده است ، همان روایت است ) جواب اینست که این اشکال وارد نیست ؛ بخاطر اینکه ما وقتی به سند و متن نگاه بکنیم ،متن و سند اختلاف دارند ؛ چرا که متن روايت زراره به تنهایی اینست که یجزی التحری ابدا اذا ... اما متن روایت مجتمعا اینست که یجزی المتحیر ابدا اینما توجه اذا لم یعلم ... در اینجا غیر از کلمه ی تحری تعبیر دیگری هم است و اینطور نیست که اختلاف تنها در قسمت تحری باشد و ممکن است یک بار زراره روایت را با متن اول و بار دیگر با متن دوم شنیده باشد.

و اصل اولی در جایی که دو روایت از امام علیه السلام نقل شده است ، تعدد است و اگر بخواهیم اثبات یک روایت بکنیم باید برای ما علم و اطمینان به اتحاد حاصل بشود که در محل بحث علم و اطمینانی برای ما حاصل نمیشود.

*جواب تقریب دوم*

اینست که با توجه به اینکه در روایت کلمه ی متحیر آمده است ، اگر بگوییم مقصود از متحیر ، تحری است بی وجه است و خلاف ظاهر است که روایت را بر این معنا حمل کنیم.

*جواب تقریب اول*

جواب اینست که ولو در بعضی از نسخ هم کلمه ی تحری آمده باشد اما به حسب نسخه های مشهوره ، عبارتی است که صاحب وسائل بیان کرده است و صرف اینکه در بعضی از نسخ آمده است که روشن نیست سند آن نسخه چطور است مانع از تمسک به روایت به حسب نسخ مشهور نمیشود. علاوه بر اينکه «اينما توجه» با کلمه «التحري » سازگاری ندارد بلکه با «المتحير» ونسخه های مشهور سازگاری دارد .

در نتیجه اشکال متنی به این ورایت وارد نیست.

جواب اشکال سوم ( دلالی )

اینست که بله درست است که روایاتی داریم که دلالت بر کفایت تحری دارد اما مقتضای جمع بین این دو روایت ( روایت تحری و روایت متحیر ) اینست که بگوییم در جایی که شخص تمکن از تحری ندارد میتواند به هر طرف که میخواهد نماز بخواند اما اگر تمکن از تحری دارد باید به همان طرفی که ظن پیدا کرده است نماز بخواند.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 186 )**

**مندفعة بأن نص الصدوق على طريقه الى زرارة و الى محمد مع عدم تعرضه لطريقة إليهما مجتمعين يقتضي أن طريقه إليهما مجتمعين هو طريقه الى كل منهما منفرداً. و ما في بعض النسخ لا يعول عليه بعد كون النسخة الشائعة ما ذكرنا و لا سيما مع عدم مناسبة المتن لما في بعض النسخ. و الجمع بينه و بين ما دل على وجوب التحري ممكن بالتقييد، بل لعل ما دل على وجوب التحري يدل على حجية الظن، و يكون بمنزلة العلم، فيكون حاكماً على الرواية المذكورة و مرسل ابن أبي عمير كمسنده حجة عند المشهور، فإنه لا يرسل إلا عن ثقة. فتأمل. و احتمال جملة من المحققين لا مجال للاعتماد عليه في رفع اليد عن الظاهر. و كأن الوجه في مناسبته لصدر الرواية هو التنظير، و أنه كما لا يضر الانحراف عن القبلة خطأ كذلك لا يضر مع التحير.**

### جلسه68 11/2/1402

**يجب استقبال عينها لا المسجد أو الحرم و لو للبعيد (2) و لا يعتبر اتّصال الخط من موقف كل مصل بها، بل المحاذاة العرفيّة (1) كافية، غاية الأمر أنّ‌ المحاذاة تتّسع مع البعد، و كلّما ازداد بعداً ازدادت سعة المحاذاة، كما يعلم ذلك بملاحظة الأجرام البعيدة كالأنجم و نحوها، فلا يقدح زيادة عرض الصفّ‌ المستطيل عن الكعبة في صدق محاذاتها، كما نشاهد ذلك بالنسبة إلى الأجرام البعيدة، و القول بأنّ‌ القبلة للبعيد سمت الكعبة و جهتها راجع (2) في الحقيقة إلى ما ذكرنا، و إن كان مرادهم الجهة العرفيّة المسامحيّة فلا وجه له (1) و يعتبر العلم بالمحاذاة مع الإمكان، و مع عدمه يرجع إلى العلامات و الأمارات المفيدة للظنّ‌.**

 آیا وظیفه ی مکلف در موارد تحیر در تشخیص قبله و عدم امکان تحصیل قبله ولو بالظن ، صلاه الی اربعه جهات است یا یک نماز به هرطرف بخواند کافی است؟ بین فقهاء اختلاف نظر بود : مشهور قائل به وجوب صلاه الی اربعه جهات هستند و در مقابل مشهور جماعتی از فقهاء مانند محقق اردبیلی و صاحب مدارک و صاحب حدائق قائل به کفایت صلاه الی جهه واحده هستند.

مدرک مشهور قاعده اشتغال و چند روایت بود که از حیث سندی مرسل بودند. در مقابل مشهور قائلین به کفایت صلاه الی جهه واحده به سه روایت استدلال کرده بودند : روایت اول مربوط به محمد بن مسلم و زراره بود که سه اشکال به این روایت وارد شده بود.

اشکال سوم اشکال دلالی بود به این بیان که حتی اگر عنوان وارد در این صحیحه المتحیر باشد اما این روایت نمیتواند برای کفایت جهت واحده مدرک باشد ؛ بخاطر اینکه این روایت با روایاتی که دال بر وجوب تحری هستند منافات دارند یعنی روایات تحری میگویند در موارد عدم علم به قبله باید تحری بکند اما این روایات میگوید تحری لازم نیست و به هر طرف نماز بخواند کافی است.

ازین اشکال جواب داده شده است و مرحوم حکیم فرموده اند که بله ما روایاتی داریم که بیان میکند عند عدم علم باید تحصیل ظن بکند اما این دو طائفه از ادله باهم تعارضی ندارند و قابل جمع عرفی هستند :به این بیان که آن دلیل میگفت عند عدم علم باید تحری بکنی و این دلیل میگوید عند عدم علم جهت واحده کفایت میکند .این روایت دوم که میگوید اگر علم نداری به یک جهت نماز بخوان ، مقصودش جایی است که تحصیل ظن ممکن نیست به عبارت دیگر جمع این دو روایت به اینست که در جایی که تحصیل ظن امکان دارد باید تحری بکند اما در جایی که تحصیل ظن امکان نداشته باشد نماز به یک طرف کافی است.

اگر خود عنوان تحیر اطلاق داشته باشد و موارد امکان تحصيل ظن را شامل شود اما اطلاق این دلیل را بواسطه ی دلیل دال بر تحری قید میزنیم چرا که دلیل دال بر اجزاء تحری مربوط به جایی است که تحری ممکن است و چون این دلیل خاص است ما بوسیله ی دلیل خاص ، دلیل مطلق را قید میزنیم و میگوییم یجزی جهت واحده اذا لم یمکن التحری .

*جواب دوم*

فرموده اند که عنوانی که در روایت ذکر شده است اینست که اذا لم یعلم یعنی اگر جهت قبله را نمیداند ، حکم او صلاه الی جهت واحده است به عبارت دیگر موضوع کفایت صلاه الی جهت واحده عدم علم است اما دلیلی که بر وجوب تحری يعنی اجتهاد و تحصیل ظن ميکند ظن حاصل از تحری را حجت قرار داده است .

وقتی دلیل دال بر تحری، ظن را حجت قرار داده است در اینجا حجیت ظن به معنای اینست که اعتبار علم شده است و وقتی ظن به قبله عند عدم تمکن از علم وجدانی به منزله ی علم باشد ، این صحیحه ی زراره که فرموده است اذا لم یکن یعلم به جهت واحده نماز بخواند ، در حقیقت مراد از آن اینست که لم یکن یعلم و یظن به جهت قبله یعنی این روایت مختص به جایی میشود که نه ظن و نه علم به جهت قبله ممکن باشد.

يعنی ادله ی وجوب تحری حاکم بر این روایت میشود به این معنا که این روایت که فرموده است اذا لم یعلم ، اگر چه فی حد نقسه همه موارد فقدان علم وجدانی را شامل ميشود ولی به وسيله روايت ديگر (که فرموده است عند تمکن از تحصیل ظن باید تحری بکند و ظن حجت است) اختصاص پيدا ميکند به جايی که هم فاقد علم وجدانی است و هم فاقد ظن. پس اینطور نیست اگر روایت زراره و محمد بن مسلم بر کفایت صلاه واحده دلالتش تمام باشد ، بخاطر معارضه با ادله ی وجوب تحری از آن رفع ید بکنیم.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 186 )**

**مندفعة بأن نص الصدوق على طريقه الى زرارة و الى محمد مع عدم تعرضه لطريقة إليهما مجتمعين يقتضي أن طريقه إليهما مجتمعين هو طريقه الى كل منهما منفرداً. و ما في بعض النسخ لا يعول عليه بعد كون النسخة الشائعة ما ذكرنا و لا سيما مع عدم مناسبة المتن لما في بعض النسخ. و الجمع بينه و بين ما دل على وجوب التحري ممكن بالتقييد، بل لعل ما دل على وجوب التحري يدل على حجية الظن، و يكون بمنزلة العلم، فيكون حاكماً على الرواية المذكورة و مرسل ابن أبي عمير كمسنده حجة عند المشهور، فإنه لا يرسل إلا عن ثقة. فتأمل. و احتمال جملة من المحققين لا مجال للاعتماد عليه في رفع اليد عن الظاهر. و كأن الوجه في مناسبته لصدر الرواية هو التنظير، و أنه كما لا يضر الانحراف عن القبلة خطأ كذلك لا يضر مع التحير.**

***اشکال***

مرحوم صاحب جواهر دو اشکال به این جواب بیان کرده اند :

اشکال اول

مرحوم صاحب جواهر در این بحث فرموده اند که ما نمیتوانیم به این جمع ملتزم بشویم و نمیتوانیم روایت زراره و محمد بن مسلم را بر جایی حمل بکنیم که تمکن از تحصیل ظن ندارد و این روایت قابل حمل بر این مورد نیست ؛ بخاطر اینکه این عنوانی که در این روایت ذکر شده است ، عنوان عدم العلم است و اینکه بگوییم مقصود از عدم العلم هم فاقد علم و هم فاقد ظن است ، قابل التزام نیست چون خلاف ظاهر است.

اشکال دوم

اگر این اذا لم یعلم بر فاقد ظن حمل بشود باعث میشود که اذایی که به عنوان ادات شرط آمده است از معنای شرطیتش منسلخ بشود و تنها بر زمان دلالت بکند. مقصود ایشان اینست که اگر اذا شرطیه باشد ، مقتضای شرط اناطه است یعنی حکم دائر مدار عدم علم است و معنای روایت این میشود که خواندن نماز به جهت واحد دائر مدار عدم علم است حال اگر شما عدم ظن را به این عدم علم اضافه کردید در این صورت اذا را از شرطیت انداخته اید چرا که معنای شرط که اناطه است حفظ نشده است .

**عبارت صاحب جواهر ( جواهر الکلام ج 7 ص 413 )**

**حتمال اختصاص المتحير بفاقد الظن أيضا مع العلم خلاف ظاهر الصحيح المزبور و غيره من ثبوت التحير بمجرد فقد العلم، بل هو موجب لإخراج «إذا» عن معنى الشرط و إرادة الوقت خاصة منها، بل قد يقال أيضا يمكن تنزيلها على حال الضيق، ضرورة إمكان العلم بالصلاة إلى جهة القبلة في غيره، بأن يأتي بالأربع، و تنزيله على إرادة نفي العلم التفصيلي يمكن منعه سيما بملاحظة حال باقي الشرائط من الصلاة بالثوب الطاهر و غيره.**

**استاد**

*جواب از اشکال اول*

اینکه فرموده اند در صحیحه عنوان علم ذکر شده است و اگر بگوییم مراد ازعدم العلم ، عدم الظن هم هست خلاف ظاهر است ، بله اگر فی نفسه این را حساب بکنیم خلاف ظاهر است اما حمل بر خلاف ظاهر در مقام جمع بین ادله مشکلی ندارد.

*جواب از اشکال دوم*

اشکال دوم ایشان ( که فرموده اند اگر مقصود از عدم العلم را عدم العلم و الظن معا بدانیم که هم فاقد العلم و الظن باشد ، خروج اذا ازمعنای شرطیت لازم می آيد ) تمام نیست چرا که حتی اگر این تقیید هم پیدا بشود اما کفایت جهت واحده منوط به ما ذکر بعد از اذا هست یعنی چه آنچه که بعد اذا ذکر شده است خصوص عدم علم باشد یاعدم علم با عدم ظن باشد، اناطه بر جای خودش باقیست ولذا در جایی که در يک خطاب شرط واحدی برای حکم ذکر شده است اگر دلیل دیگر شرط دیگری را اضافه بکند ، منافاتی با اناطه مستفاد از دلیل اول و مفهوم داشتن آن ندارد . بنا براين فرمایش مرحوم حکیم در جمع بين ادله تمام است.

*بررسی روایت دوم*

روایت دومی که برای کفایت جهت واحده به آن استناد شده بود مرسله ابن ابی عمیر بود: **مُحَمَّدُ بْنُ‌ يَعْقُوبَ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ يَحْيَى عَنْ‌ أَحْمَدَ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ عَنِ‌ اَلْحُسَيْنِ‌ بْنِ‌ سَعِيدٍ عَنِ‌ اِبْنِ‌ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ‌ بَعْضِ‌ أَصْحَابِنَا عَنْ‌ زُرَارَةَ‌ قَالَ‌: سَأَلْتُ‌ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ عَنْ‌ قِبْلَةِ‌ الْمُتَحَيِّرِ فَقَالَ‌ يُصَلِّي حَيْثُ‌ يَشَاءُ‌ .**

اشکال اول ( سندی )

اشکالی که به این روایت دوم شده است اشکال سندی است و گفته اند که این روایت مرسله است ؛ چرا که ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا نقل کرده است و واسطه بین ابی عمیر و زراره ذکر نشده است.

جواب

مرحوم حکیم فرمودند که درست است که این روایت مرسل است اما مرسلات ابن ابی عمیر مانند مسندات او حجت است البته این بیان بنابرقاعده توثیق مشایخ ثلاثه که شیخ فرمودند اصحاب ما به مرسلات ابن عمیر و صفوان و بزنطی عمل میکنند، میباشد چرا که این سه نفر از کسانی هستند که لایروون و لایرسلون الا عن ثقه لذا بر اساس قاعده توثیق مشایخ ثلاثه ولو در روایت دوم ارسال وجود دارد اما چون شخص مرسل ابن ابی عمیر است ، حکم به اعتبار آن میشود .

البته بعضی از اعلام مانند مرحوم خویی و همینطور مرحوم آقای تبریزی قاعده توثیق مشایخ ثلاثه را قبول ندارند و نقل این سه بزرگوار را حتی در نقل بالاسناد دلیل بر وثاقت نمیگیرند یعنی صرف نقل این ثلاثه را دلیل بر وثاقت نمیگیرند تا چه رسد بر اینکه مرسلات اینها را معتبر بدانند.

اما همانطور که در مباحث قبلی فقه به صورت مکرر و دربحث قواعد عامه رجالی به تفصيل بیان شده است ، قاعده ی توثیق مشایخ ثلاثه قاعده ی تامی است و حتی در مرسلات هم قابل التزام است البته به عنوان قاعده عام الا زمانی که تضعیف خاصی در مورد شخصی وارد شده باشد.

اشکال دوم ( دلالی )

صاحب جواهر همانطور که به روایت قبلی اشکال دلالی کرده بود و فرموده بود که مقصود از متحیر در روایت قبلی تحری است ، در اینجا هم فرموده اند ولو در این روایت کلمه ی متحیر وارد شده است اما همین احتمال که مراد از تحیر اجتهاد باشد در اين روايت هم هست . چون اينکه در روايت آمده : «حيث يشاء» احتمال دارد معنايش اين باشد آن سمتی را که درنفسش آن را ترجيح داد وبخاطر ترجيح داشتن آن را اختيار کرد به سمت نماز بخواند از باب اينکه عاقل از بين امور متعدد امری را اختيار نمی کند مگر بخاطر وجود مرجح ، متحیری که جهات اربعه برایش مساوی باشد به سمت خاصی نماز نمیخواند بلکه مشیت نسبت به جهت واحده در صورتی از شخص صادر میشود که برای شخص مرجحی پیدا شده باشد و الا اگر مرجح پیدا نشده باشد به سمت خاصی نماز نمیخواند لذا اینکه فرموده اند حیث یشا یعنی اول مرجح پیدا بکند و بعد از پیدا کردن مرجح به سمت خاصی نماز بخواند . ( شاء بدون تحری برای عاقل معنا ندارد )

**عبارت صاحب جواهر ( همان )**

**بل لعل نحوه يجري في مرسل ابن أبي عمير عن زرارة أيضا على إرادة ما رجح و قوي في نفسه مما شاء، لمعلومية أن العاقل لا يشاء إلا لمرجح فيما يشاؤه، و على تقديره يكفي ذلك موهنا لها.**

جواب

جواب از اين مناقشه واضح است و آن اینست که اگر در موارد تحیر ، جهات برای متحیر یکسان باشد ، اینطور نیست که متحیر بماند و هیچ طرف را انتخاب نکند مگر اینکه ترجیحی برای او باشد مانند آنجایی که اگر کسی گرسنه باشد و در مقابل او چند قرص نان باشد آیا از گرسنگی میمیرد؟ بلکه اگر امور متعدد برای شخص علی حد سواء باشد در عین مساوی بودن و عدم ترجیح یکی ازینها را انتخاب میکند و این قاعده ای که درست کرده است و گفته است عاقل لایشاء الا مع وجود المرجح صحیح نیست چرا که اینطور نیست برای تحقق افعال مثل هم وانتخاب از ميان آنها نیاز به وجود مرجح باشد.

*بررسی روایت سوم*

روایت سوم صحیحه معاویه بن عمار بود :

**5246 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ مُعَاوِيَةَ‌ بْنِ‌ عَمَّارٍ : أَنَّهُ‌ سَأَلَ‌ اَلصَّادِقَ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ عَنِ‌ الرَّجُلِ‌ يَقُومُ‌ فِي الصَّلاَةِ‌ ثُمَّ‌ يَنْظُرُ بَعْدَ مَا فَرَغَ‌ فَيَرَى أَنَّهُ‌ قَدِ انْحَرَفَ‌ عَنِ‌ الْقِبْلَةِ‌ يَمِيناً أَوْ شِمَالاً فَقَالَ‌ لَهُ‌ قَدْ مَضَتْ‌ صَلاَتُهُ‌ وَ مَا بَيْنَ‌ الْمَشْرِقِ‌ وَ الْمَغْرِبِ‌ قِبْلَةٌ‌ .**

در فقیهِ مرحوم صدوق ادامه ی روایت اینست :  **. وَ نَزَلَتْ‌ هَذِهِ‌ الْآيَةُ‌ فِي قِبْلَةِ‌ الْمُتَحَيِّرِ: «وَ لِلّٰهِ‌ الْمَشْرِقُ‌ وَ الْمَغْرِبُ‌ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ »**

بررسی سندی

سند این روایت سند تامی است ؛ چرا که سند مرحوم صدوق به معاویه بن عمارمشتمل بر اجلاء است وسند تامی است .

بررسی دلالی

همانطور که در جلسه قبل مطرح شد ، متن روایت به حسب نقل وسائل به این مقدار نقل شده است :

**- مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ مُعَاوِيَةَ‌ بْنِ‌ عَمَّارٍ : أَنَّهُ‌ سَأَلَ‌ اَلصَّادِقَ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ عَنِ‌ الرَّجُلِ‌ يَقُومُ‌ فِي الصَّلاَةِ‌ ثُمَّ‌ يَنْظُرُ بَعْدَ مَا فَرَغَ‌ فَيَرَى أَنَّهُ‌ قَدِ انْحَرَفَ‌ عَنِ‌ الْقِبْلَةِ‌ يَمِيناً أَوْ شِمَالاً فَقَالَ‌ لَهُ‌ قَدْ مَضَتْ‌ صَلاَتُهُ‌ وَ مَا بَيْنَ‌ الْمَشْرِقِ‌ وَ الْمَغْرِبِ‌ قِبْلَةٌ‌ .**

مورد سوال جایی است که شخص نماز خوانده است و بعد از نماز متوجه شده است که جهتی که نماز خوانده است منحرف از قبله است . امام علیه السلام فرموده اند نمازش مشکلی ندارد و در موارد خطای تشخیص قبله در حال صلاه نمازش صحیح است. حال این قسمت از روایت مسلما جزو روایت است.

مرحوم صدوق در فقیه در ذیل این روایت این عبارت را دارد : **وَ نَزَلَتْ‌ هَذِهِ‌ الْآيَةُ‌ فِي قِبْلَةِ‌ الْمُتَحَيِّرِ: «وَ لِلّٰهِ‌ الْمَشْرِقُ‌ وَ الْمَغْرِبُ‌ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ »**

این عبارتِ و نزلت بدون هیچ فاصله ای در ذیل این روایت ذکر شده است و ظاهرش اینست که جزو این روایت است حال بنابراینکه این عبارت جزو روایت باشد ، امام علیه السلام فرموده اند که در موارد خطای در تشخیص قبله ، ما بین مشرق و مغرب قبله است و به حکم آیه شریقه قبله برای متحیر توسعه دارد .

*اشکال ( صاحب ریاض)*

اینست که این عبارتی که در ذیل روایت ذکر شده است اگر جزو روایت باشد دلالت بر مدعی میکند اما این عبارت جزو روایت نیست بلکه محتمل است یا شاهد وجود دارد بر اینکه این عبارت از کلمات مرحوم صدوق است و کلام مرحوم صدوق برای ما حجیت ندارد لذا به این روایت برای مدعای محل بحث نمیشود استدلال کرد.

شاهد اول(صاحب رياض)

مرحوم صاحب ریاض میفرمایند متن این روایت در تهذیب بدون زیاده ذکر شده است اما در فقیه با زیاده ذکر شده است و این نشان دهنده ی اینست که این زیاده از کلام مرحوم صدوق است.

**عبارت صاحب ریاض ( ریاض المسائل طبع جدید ج 2 ص 278 )و في الثاني منهما بأن محل الدلالة: «و نزلت هذه الآية في قبلة المتحيّر» إلى آخره. و هو كما يحتمل كونه من تتمّته كذا يحتمل كونه من كلام الفقيه، بل هذا أظهر على ما يشهد به سياق الخبر ، مع أنه مروي في التهذيب بدون هذه الزيادة . فإذا: يشكل الاستناد إلى هذه المعتبرة سيّما في مقابلة خصوص ما مرّ من المراسيل المنجبرة بالشهرة و الإجماعات المحكية التي كل منها حجّة مستقلة. و تخيّل الجواب عنه بما مرّ إليه الإشارة، مضعّف بعدم انطباقه على قواعد الإمامية، كما مرّ غير مرّة.**

شاهد دوم (صاحب جواهر)

شاهدی دیگری صاحب جواهر ذکر کرده است و آن اینست که اگر این ذیل در روایت معاویه وارد شده باشد با کثیری از نصوص معارضه میکند چرا که به حسب اين ذيل ،این آیه دال بر قبله متحیر است و حال اینکه ما روایات متعددی داریم که آن روایات بیان میکند این آیه در مورد نماز نافله وارد شده است و شخص در نماز نافله میتواند به هر طرف نماز بخواند .

 اینکه این آیه هم در مورد نافله نازل شده است و هم در مورد متحیر نازل شده است قابل التزام نیست چرا که ظاهر هر یک از طرفین اینست که در خصوص آن نازل شده است پس این عبارتی که در ذیل ذکر شده است را نمیتوانیم جزو روایت بدانیم و باید از کلام صدوق بدانیم که ایشان از باب تبعیت از بعضی مفسرین فرموده است که این آیه در رابطه با متحیر ذکر شده است.

*شاهد سوم ( صاحب جواهر )*

اینست که ذیل روایت هیچ ارتباطی با صدر روایت ندارد ، وقتی سوال از امری بود که امام علیه السلام حکم آن مورد سوال را بیان کرد و بعد بدون اینکه ارتباطی با مورد سوال وجود داشته باشد ، امام علیه السلام بخواهد مطلبی را در جواب سائل بیان بکند ، در شان غیر امام نیست چه برسد به شان امام علیه السلام.

**عبارت صاحب جواهر ( همان )**

**و أما صحيح معاوية فمع معارضته بما في كثير من النصوص من أن هذه الآية نزلت في النوافل، و احتمال نزولها فيهما معا ينفيه ظاهر كل منهما لا يخفى على المتأمل فيه و في عدم ارتباط بعضه ببعض الذي لا يليق بغير الامام، فضلا عنه (عليه السلام) بناء على كون ذلك من تتمته، و في خلو هذا الصحيح عن ذلك في رواية الشيخ له أن ذلك من كلام الصدوق لا من الصحيح، بل لعله أخذه من بعض المفسرين، و إلا فلم نعثر على رواية في ذلك كما اعترف به بعض المتبحرين.**

### جلسه69 16/2/1402

**يجب استقبال عينها لا المسجد أو الحرم و لو للبعيد (2) و لا يعتبر اتّصال الخط من موقف كل مصل بها، بل المحاذاة العرفيّة (1) كافية، غاية الأمر أنّ‌ المحاذاة تتّسع مع البعد، و كلّما ازداد بعداً ازدادت سعة المحاذاة، كما يعلم ذلك بملاحظة الأجرام البعيدة كالأنجم و نحوها، فلا يقدح زيادة عرض الصفّ‌ المستطيل عن الكعبة في صدق محاذاتها، كما نشاهد ذلك بالنسبة إلى الأجرام البعيدة، و القول بأنّ‌ القبلة للبعيد سمت الكعبة و جهتها راجع (2) في الحقيقة إلى ما ذكرنا، و إن كان مرادهم الجهة العرفيّة المسامحيّة فلا وجه له (1) و يعتبر العلم بالمحاذاة مع الإمكان، و مع عدمه يرجع إلى العلامات و الأمارات المفيدة للظنّ‌.**

برای قول به کفایت صلاه الی جهه واحده در موارد تحیر و عدم امکان تحصیل قبله ولو بالظن به سه روایت استدلال شده بود : روایت سوم صحیحه معاویه بن عمار بود که در ذیل صحیحه ، این عبارت نقل شده است : **وَ نَزَلَتْ‌ هَذِهِ‌ الْآيَةُ‌ فِي قِبْلَةِ‌ الْمُتَحَيِّرِ: «وَ لِلّٰهِ‌ الْمَشْرِقُ‌ وَ الْمَغْرِبُ‌ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ »**

سوال این بود که استدلال به این روایت برای مدعی تمام است یا نیست؟ به استدلال به این روایت اشکال شده بود و اشکال هم در کلام صاحب ریاض و اعلام دیگر بیان شد : اصل اشکال این بود که استدلال به این ذیل برای مدعی متوقف بر این است که این ذیل جزو روایت باشد ولی اگر این قسمت کلام خود مرحوم صدوق باشد و جزو روایت نباشد قابل استدلال نیست و کلام صدوق برای ما حجیت ندارد. در اینجا احتمال اینکه این عبارت کلام مرحوم صدوق باشد هست و نفس همین احتمال مانع از اخذ به این قسمت روایت میشود.

برای این مطلب شواهدی ذکر شده است :

شاهد اول

صاحب ریاض فرموده بودند که این روایت در تهذیب بدون ذیل نقل شده است حال اینکه در فقیه با این ذیل ، اينکه در تهذیب بدون این ذیل است روشن میشود که این کلام متعلق به صدوق است.

شاهد دوم

صاحب جواهر فرمودند که بر اساس این ذیل ، آیه در رابطه با قبله متحیر وارد شده است و حال اینکه ما روایات متعددی داریم که دلالت میکند این آیه در مورد صلاه نافله وارد شده است و بین این دو نمیتوان جمع کرد .

شاهد سوم

این بود که این ذیل با صدر روایت ارتباطی ندارد تا ما این را جزء روایت بدانیم اینکه شخصی مطلبی نا مربوط را در کنار جواب به سوال سائل بیان کند لائق شان غیر امام نیست فضلا از امام معصوم علیه السلام.

***بررسی اشکال و شواهد***

بررسی اصل اشکال

نسبت به اصل اشکال که احتمال این مطلب هست که این عبارت جزو کلام مرحوم صدوق باشد : جوابی که در کلام مرحوم حکیم و مرحوم خویی آمده است اینست که مجرد احتمال باعث نمیشود که ما از ظهور این عبارت که جزء روایت است رفع ید بکنیم یعنی ولو احتمال هم داده بشود اما همین که مرحوم صدوق این را در ذیل روایت ذکر کرده است و هیچ فاصله ای نینداخته است یا کلمه ی اقول را هم نگفته است ، ظاهر است در اینکه این کلام جزو روایت است حال اگر این عبارت جزو روایت نباشد و کلام مرحوم صدوق باشد ایشان باید این مطلب را تذکر میدادند و الا خیانت در نقل است و ساحت مرحوم صدوق بالاتر از اینست که خیانت در نقل داشته باشد لذا ظاهر این عبارتی که بعد از روایت ذکر شده است اینست که جزء روایت است و ازین عبارت رفع ید نمیشود مگر با وجود قرینه قطعیه.

پس اصل اشکال قابل اعتناء نیست .

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 186 )**

**مندفعة بأن نص الصدوق على طريقه الى زرارة و الى محمد مع عدم تعرضه لطريقة إليهما مجتمعين يقتضي أن طريقه إليهما مجتمعين هو طريقه الى كل منهما منفرداً. و ما في بعض النسخ لا يعول عليه بعد كون النسخة الشائعة ما ذكرنا و لا سيما مع عدم مناسبة المتن لما في بعض النسخ. و الجمع بينه و بين ما دل على وجوب التحري ممكن بالتقييد، بل لعل ما دل على وجوب التحري يدل على حجية الظن، و يكون بمنزلة العلم، فيكون حاكماً على الرواية المذكورة و مرسل ابن أبي عمير كمسنده حجة عند المشهور، فإنه لا يرسل إلا عن ثقة. فتأمل. و احتمال جملة من المحققين لا مجال للاعتماد عليه في رفع اليد عن الظاهر. و كأن الوجه في مناسبته لصدر الرواية هو التنظير، و أنه كما لا يضر الانحراف عن القبلة خطأ كذلك لا يضر مع التحير.**

*بررسی شواهد*

بررسی شاهد اول

شاهد اولی که در کلام صاحب ریاض بود این بود که این روایت در تهذیب بدون ذیل است و این نشان میدهد که اگر در فقیه با این ذیل آمده است ، این عبارت متعلق به صدوق است :

مناقشه در این شاهد به اینست که صرف عدم نقل این ذیل در تهذیب دلیل بر این نیست که این ذیل جزو روایت نباشد بلکه ممکن است این روایت هم صدر و هم ذیل را داشته است اما مرحوم شیخ در تهذیب تنها صدر را ذکر کرده است و کاری به ذیل نداشته است لذا چنین احتمالی وجود دارد در نتیجه عدم نقل تهذیب دال بر مطلب شما نیست.

خصوصا که این را در نظر بگیریم که مرحوم شیخ در تهذیب که روایت معاویه ی عمار را ذکر کرده است در مقام استدلال به مدعایی است که آنجه که مربوط به این مدعی هست تنها صدر روایت است ؛چرا که مرحوم شیخ در تهذیب در ذیل عبارت مرحوم مفید که این روایت را نقل کرده است . بحثی که مرحوم مفید مطرح کرده است اینست که اگر شخص بعد از خروج وقت متوجه خطای در قبله یا سهو در قبله شد نیاز به اعاده ندارد مگر اینکه از حد یمین و یسار خارج شده باشد و مستدبر قبله باشد ، خلاصه بحث این بود که اگر شخص در تشخیص قبله اشتباه بکند حکم این شخص چیست ؟

 مرحوم شیخ طوسی در تهذیب برای استدلال نسبت به این مدعی روایاتی ذکر کرده است و صحیحه معاویه را در این میدان ذکر کرده است حال در این میدان آن قسمتی که مورد بحث است همان صدر است اما مرحوم صدوق این روایت را در باب قبله ذکر کرده است و خصوصیات احکام قبله را از هم جدا نکرده است و در باب قبله روایات متعددی که مربوط به احکام قبله است را بیان کرده است و این احکام هم اعم ازینست که تحصیل قبله لازم است یا نیست، حکم انحراف چیست و ... لذا ایشان مورد خاصی را نقل نکرده است.

پس این شاهد اول تام نیست ؛ چرا که ممکن است در نظر مرحوم شیخ هم این ذیل جزو روايت بود اما چون مرحوم شیخ این صحیحه را برای حکم تشخیص خطای در قبله ذکر کرده بود ، این ذیل را نقل نکرده است.

بررسی شاهد دوم

شاهد دومی که در کلام صاحب جواهر ذکر شده بود این بود که این ذیل با کثیری از روایات تنافی دارد؛ چرا که در روایات کثیره وارد شده است که این آیه شریفه در مورد نماز نافله وارد شده است حال با توجه به اینکه از طرفی گفته شده این ذیل در مورد نافله وارد شده است و از طرف دیگر هم گفته شده این ذیل در مورد قبله متحیر است لذا اینها با هم تنافی دارند .

 اینکه کسی احتمال بدهد این آیه شریفه در دو مورد نازل شده باشد ( هم در مورد نافله و هم درمورد متحیر ) صحیح نیست ؛ چرا که هريک ازاین دو طایفه ظاهر در اختصاص است لذا این احتمال هم قابل اعتناء نیست.

مناقشه ای که به این شاهد وارد میشود اینست که :

اولا اینکه ایشان فرموده اند در روایات کثیره ای وارد شده است که این آیه در مورد نافله است صحیح نیست و همانطور که در تعلیقه جواهر آمده است این روایات در باب 13 ابواب قبله حدیث 17 و باب15 حديث 18 و19 و23 نقل شده است :

**روایت اول (باب13 حديث17)**

**مُحَمَّدُ بْنُ‌ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ‌ فِي تَفْسِيرِهِ‌ عَنْ‌ زُرَارَةَ‌ قَالَ‌: قُلْتُ‌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ الصَّلاَةُ‌ فِي السَّفَرِ فِي السَّفِينَةِ‌ وَ الْمَحْمِلِ‌ سَوَاءٌ‌ قَالَ‌ النَّافِلَةُ‌ كُلُّهَا سَوَاءٌ‌ تُومِئُ‌ إِيمَاءً‌ أَيْنَمَا تَوَجَّهَتْ‌ دَابَّتُكَ‌ وَ سَفِينَتُكَ‌ وَ الْفَرِيضَةُ‌ تَنْزِلُ‌ لَهَا عَنِ‌ الْمَحْمِلِ‌ إِلَى الْأَرْضِ‌ إِلاَّ مِنْ‌ خَوْفٍ‌ فَإِنْ‌ خِفْتَ‌ أَوْمَأْتَ‌ وَ أَمَّا السَّفِينَةُ‌ فَصَلِّ‌ فِيهَا قَائِماً وَ تَوَخَّ‌ الْقِبْلَةَ‌ بِجُهْدِكَ‌ فَإِنَّ‌ نُوحاً عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ قَدْ صَلَّى الْفَرِيضَةَ‌ فِيهَا قَائِماً مُتَوَجِّهاً إِلَى الْقِبْلَةِ‌ وَ هِيَ‌ مُطْبِقَةٌ‌ عَلَيْهِمْ‌ قَالَ‌ قُلْتُ‌: وَ مَا كَانَ‌ عِلْمُهُ‌ بِالْقِبْلَةِ‌ فَيَتَوَجَّهَهَا وَ هِيَ‌ مُطْبِقَةٌ‌ عَلَيْهِمْ‌ قَالَ‌ كَانَ‌ جَبْرَئِيلُ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ يُقَوِّمُهُ‌ نَحْوَهَا قَالَ‌ قُلْتُ‌: فَأَتَوَجَّهُ‌ نَحْوَهَا فِي كُلِّ‌ تَكْبِيرَةٍ‌ قَالَ‌ أَمَّا فِي النَّافِلَةِ‌ فَلاَ إِنَّمَا تُكَبِّرُ عَلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ‌ (اللَّهُ‌ أَكْبَر) ثمَّ‌ قَالَ‌ كُلُّ‌ ذَلِكَ‌ قِبْلَةٌ‌ لِلْمُتَنَفِّلِ‌ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ .**

**روایت دوم (باب15 حديث18)**

**اَلْفَضْلُ‌ بْنُ‌ الْحَسَنِ‌ الطَّبْرِسِيُّ‌ فِي مَجْمَعِ‌ الْبَيَانِ‌ عَنْ‌ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‌ عَلَيْهِمَا السَّلاَمُ‌ : فِي قَوْلِهِ‌ تَعَالَى فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ ، إِنَّهَا لَيْسَتْ‌ بِمَنْسُوخَةٍ‌ وَ إِنَّهَا مَخْصُوصَةٌ‌ بِالنَّوَافِلِ‌ فِي حَالِ‌ السَّفَرِ.**

**روایت سوم(باب15 حديث19)**

**مُحَمَّدُ بْنُ‌ الْحَسَنِ‌ فِي اَلنِّهَايَةِ‌ عَنِ‌ اَلصَّادِقِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ : فِي قَوْلِهِ‌ تَعَالَى فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ ، قَالَ‌ هَذَا فِي النَّوَافِلِ‌ خَاصَّةً‌ فِي حَالِ‌ السَّفَرِ فَأَمَّا الْفَرَائِضُ‌ فَلاَ بُدَّ فِيهَا مِنِ‌ اسْتِقْبَالِ‌ الْقِبْلَةِ‌.**

**روایت چهارم(باب15 حديث23)**

**مُحَمَّدُ بْنُ‌ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ‌ فِي تَفْسِيرِهِ‌ عَنْ‌ حَرِيزٍ قَالَ‌: قَالَ‌ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ : أَنْزَلَ‌ اللَّهُ‌ هَذِهِ‌ الْآيَةَ‌ فِي التَّطَوُّعِ‌ خَاصَّةً‌ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ إِنَّ‌ اللّٰهَ‌ وٰاسِعٌ‌ عَلِيمٌ‌ ، وَ صَلَّى رَسُولُ‌ اللَّهِ‌ صَلَّى اللَّهُ‌ عَلَيْهِ‌ وَ آلِهِ‌ إِيمَاءً‌ عَلَى رَاحِلَتِهِ‌ أَيْنَمَا تَوَجَّهَتْ‌ بِهِ‌ حَيْثُ‌ خَرَجَ‌ إِلَى خَيْبَرَ ، وَ حِينَ‌ رَجَعَ‌ مِنْ‌ مَكَّةَ‌ وَ جَعَلَ‌ اَلْكَعْبَةَ‌ خَلْفَ‌ ظَهْرِهِ‌ .**

آن روایاتی که در این دو باب ذکر شده است از حیث سند روایات معتبری نبودند البته غیر ازین روایات ، روایات دیگری در ابواب سجود هست که از حیث سند ممکن است معتبر بدانیم :

**مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ فِي اَلْعِلَلِ‌ عَنْ‌ جَعْفَرِ بْنِ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ مَسْرُورٍ عَنِ‌ اَلْحُسَيْنِ‌ بْنِ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ عَامِرٍ عَنْ‌ عَمِّهِ‌ عَبْدِ اللَّهِ‌ بْنِ‌ عَامِرٍ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ‌ حَمَّادٍ عَنِ‌ اَلْحَلَبِيِّ‌ عَنْ‌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ قَالَ‌: سَأَلْتُهُ‌ عَنِ‌ الرَّجُلِ‌ يَقْرَأُ اَلسَّجْدَةَ‌ وَ هُوَ عَلَى ظَهْرِ دَابَّتِهِ‌ قَالَ‌ يَسْجُدُ حَيْثُ‌ تَوَجَّهَتْ‌ بِهِ‌ فَإِنَّ‌ رَسُولَ‌ اللَّهِ‌ صَلَّى اللَّهُ‌ عَلَيْهِ‌ وَ آلِهِ‌ كَانَ‌ يُصَلِّي عَلَى نَاقَتِهِ‌ وَ هُوَ مُسْتَقْبِلُ‌ اَلْمَدِينَةِ‌ ، يَقُولُ‌ اللَّهُ‌ عَزَّ وَ جَلَّ‌ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ‌ وَجْهُ‌ اللّٰهِ‌ .**

اينکه به این آیه در روایت استناد شده است ظاهر در اين است که این آیه در همین مورد است نازل شده است .

**بررسی سندی**

هرچند توثیق خاصی در رجال نسبت به جعفر بن محمد بن مسرور وارد نشده است اما مرحوم وحید بهبهانی فرموده اند که ممکن است که این جعفر بن محمد بن مسرور همان جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیاره باشد و صاحب کامل هم شخص ثقه و جلیلی است لذا بر این اساس حکم به اعتبار این روایت میشود .

هرچند مرحوم خویی در مباحث فقهی و در معجم این نظر را قبول نکرده اند اما قرائن مقتضی اینست که اینها یک نفر باشند و مدرک این اتحاد هم اینست که مرحوم نجاشی در ترجمه ابن قولویه این عبارت را دارد :  *جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه. و كان أبوه يلقب مسلمة من خيار أصحاب سعد. و ابن قولويه من ثقات الأصحاب و أجلائهم في الحديث و الفقه. روى عن أبيه و أخيه عن سعد. و عليه قرأ الشيخ أبو عبد الله المفيد، الفقه.* از طرفی در ترجمه ی علی بن محمد بن جعفر بن مسرور قولویه که برادر اوست این عبارت را آورده است :*685 علي بن محمد بن جعفر بن موسى بن مسرور أبو الحسين يلقب أبوه مملة . روى الحديث و مات حديث (حدث) السن، لم يسمع منه. له كتاب فضل العلم و آدابه أخبرنا محمد و الحسن بن هدية قالا: حدثنا جعفر بن محمد بن قولويه قال: حدثنا أخي به .*

حال از عبارت حدثنا اخی استفاده میشود که این دو برادر هستند و وقتی این دو برادر باشند در ترجمه او گفته شده بود که پدرش ابن مسرور است لذا پدر هردو واحد است و با این تقریب گفته اند اینها یکی هستند و شاهدی هم که برای این ادعاء ذکر شده است اینست که مروی عنه جعفر بن محمد بن قولویه با جعفر بن محمد بن مسرور در نوع موارد یکی هستند .

**بررسی دلالی**

اینها قرائن و شواهدی است که بیان میکند جعفر بن محمد مسرور همان قولویه است لذا این روایت از حیث سند تمام میشود اما این مقدار که این روایت صحیح السند دلالت بکند بر اینکه این آیه ی شریفه در صلاه نافله نازل شده است ، منافات ندارد با اینکه صحیحه معاویه دلالت بکند بر نزول آیه شریفه در مورد قبله ی متحیر لذا این شاهد در کلام مرحوم حکیم و اعلام دیگر اینطور جواب داده شده است بله ما روایاتی داریم که این آیه برای نافله وارد شده است اما منافاتی بین آن روایات و این روایت معاویه نیست :

اینکه صاحب جواهر فرموده اند قابل جمع نیست ؛ چرا که هرکدام ازینها ظاهر دراختصاص به مورد خودش است صحیح نیست ؛ چرا که حتی اگر چنین ظهوری هم داشته باشد خب به این ظهور اخذ میشود ما دامی که دلیلی بر خلاف نیامده باشد اما اگر علاوه بر دلیل اول که در مورد الف نازل شده است دليل دوم بگويد در مورد ب نازل شده است ، قابل جمع است یعنی اگر فی حد نفسه ظهور هم داشته باشد اما جمع بین این دو دلیل مقتضی اینست که در هردومورد نازل شده باشد.

علاوه بر اینکه در آن روایت معتبری که دلالت میکند این آیه در مورد نافله است( روایت حلبی ) عبارت نزلت وارد نشده است یعنی آن روایت نگفته است که این آیه در رابطه با این مورد وارد شده است بلکه در آن روایت آمده است که آن آیه بر این مورد دلالت میکند و دلالت کردن آیه بر این مورد به این معنا نیست که فقط در این مورد نازل شده باشد بلکه ممکن است در مورد ديگری نازل شده است اما معنای اعمی از آن اراده شده است . و آن روایت معتبر در نزول آیه شریفه تعبیر نزلت ندارد بلکه تعبیر وارد شده یقول ذلک است و یقول ذلک بر نزول این آیه در این مورد دلالت ندارد.

بررسی شاهد سوم

شاهد سومی که در کلام صاحب جواهر ذکر شده بود این بود که این ذیل ارتباطی با صدر ندارد و اگر از شخص عادی چیزی سوال شده باشد همان جواب سوال را میگوید و دیگر چیزی را اضافه نمیکند فضلا عن امام معصوم علیه السلام : جوابی که در کلام مرحوم حکیم آمده است اینست که این ذیل با صدر مناسبت دارد و مناسبت آن تنظیر است یعنی مورد سوال معاویه قبله ی خاطی بود و امام علیه السلام بعد ازینکه جواب او را داده است در کنار او فرموده است که همانطور که قبله برای خاطی توسعه دارد همينطور هم برای متحیر توسعه دارد.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 186 )**

**و كأن الوجه في مناسبته لصدر الرواية هو التنظير، و أنه كما لا يضر الانحراف عن القبلة خطأ كذلك لا يضر مع التحير.**

پس این شواهد سه گانه هم تمام نیست و نتیجه این شد که این صحیحه میتواند دلیل حساب بشود که متحیر میتواند به یک جهت نماز بخواند و این روایت با روایات اول و دوم میتواند حکم در مساله را اثبات بکند.

*شبهه*

شبهه ای که در اینجا وجود دارد اینست که ممکن است گفته بشود ولو این سه روایت را از حیث دلالت و سند تمام بدانیم اما اصحاب به این روایات عمل نکرده اند و به خاطر اعراض اصحاب باید ازین روایات رفع ید بکنیم چون اعراض اصحاب موجب سقوط روایت از حجیت میشود.

*جواب*

جوابی که ازین شبهه داده شده است اینست که اینجا از موارد اعراض اصحاب نیست ؛ بخاطر اینکه در مساله دو طائفه روایت وجود دارد که یک طائفه دلالت بر صلاه اربع جهات میکردند و این سه روایت هم دلالت بر کفایت جهت واحده میکردند و اینکه مشهور فتوی به اربع جهات داده اند بخاطر موافقت روایات دسته اول با احتیاط ، آن را ترجیح داده اند ( از باب ترجیح به احتیاط است ) . وقتی منشاء فتوای اصحاب این شد و احتمال این داده شد که از باب موافقت با احتیاط این امر را ملتزم شده اند دیگر این بیان مخل به روایات نیست چرا که این فعل اصحاب از باب حدس و اجتهاد میباشد.

**عبارت مرحوم حکیم ( همان )**

**هو في محله لو لا شبهة إعراض الأصحاب عن النصوص المذكورة و إن لم يكن متحققاً، لاحتمال كون الوجه في بنائهم على الصلاة للجهات الأربع كونه أوفق بقاعدة الاحتياط.**

نتیجه این شد که فرمایش مرحوم سید که فرمودند در سعه وقت به اربعه جهات نماز بخواند تمام نیست.

**مقتضای صناعت بر اساس تعارض**

حال اگر کسی قائل به این شد که بین این سه روایتی که یدل علی کفایه جهت واحد با سه روایت مرسلی که یدل علی اربع جهات تعارض است یعنی آن سه روایت مرسل را بخاطر شهرت اصحاب حجت قرار داد ( اشتهار بین الاصحاب را موجب جبر ضعف سند قرار داد ) سوال اینست که مقتضای صناعت در حل تعارض بین این دو طائفه از روایت چیست ؟

راه حل اول

مرحوم بروجردی در نهایه التقریر راه حلی که ارائه میدهند رجوع به عام و اطلاقات فوقانی است :

**و الروايتان الأوليان و إن كانتا مرسلتين أيضا إلاّ أنّ‌ الإرسال لا يضرّ باعتبارهما، لانجباره بفتوى جلّ‌ الأصحاب على طبق مضمونهما، و كيف كان فمرجع الخبرين الأولين إلى سقوط شرطية الاستقبال في صورة التحيّر، و مرجع الأخيرين إلى ثبوتها مطلقا، فيتعارضان فيسقطان، فيرجع إلى الإطلاقات الدالة على شرطية الاستقبال مطلقا حتّى في صورة التحيّر. ( نهایه التقریر ج 1 ص 217 )**

*بررسی راه حل اول*

اشکال اول

در مرحله اول گفته میشود که بین این دو طائفه تنافی نیست یعنی ولو بین این دو طائفه تعارض در بدو امر وجود دارد ( یکی میگوید علی جهت واحد و دیگری میگوید علی اربع جهات ) اما این مورد از مواردی است که در یک طائفه توسعه و در طائفه دیگر تضییق ذکر شده است و قابل جمع و حمل بر استحباب میباشند.

آن روایاتی که فرموده اند باید به چهار طرف نماز بخواند ظهور در لزوم دارند نه اینکه صریح در لزوم باشد حال وقتی ظهور در لزوم بود ، قابل حمل بر خلاف هست مانند بقیه ی مواردی که احد الدلیلین امر به شی ای میکند اما دلیل دیگر ترخیص بر ترک آن میدهد، چطور در آن موارد ما آن روایت آمر را حمل بر استحباب میکنیم در اینجا هم حمل بر استحباب میکنیم.

ان قلت

اگر کسی بگوید این دو دلیلی که در اینجا وارد شده است ناظر به جهت حکم تکلیفی نیست لسان این روایات ، لسان تکلیفی نیست ( تا اینکه بر خلاف ظاهر حمل بشود بلکه لسان روایات لسان وضع است يعنی از جهت حکم وضعی در مقام بیان شرطیت استقبال به جهت قبله میباشد به اين نحو که سه مرسله بیان میکنند که در موارد تحیر ، استقبال قبله هنوز هم شرط برای نماز متحیر است و کیفیت استقبال هم به اینست که به 4 طرف نماز بخواند و سه روايت اخير بيان می کنند در موارد تحير استقبال قبله شرطيت ندارد .

 وقتی لسان دو طائفه لسان وضع شد سه مرسله دلالت میکند بر بقاء شرطیت استقبال حتی در حالت تحیر و این سه روایت دلالت بر سقوط شرطیت استقبال میکند لذا به لحاظ حکم وضعی تنافی بین دو طائفه پیدا میشود.

قلت

جواب این اشکال اینست که همانطور که در کلمات مرحوم تبریزی در موارد متعددی آمده است : آن مواردی که لسان دو دلیل حکم وضعی و ارشادی باشد ولو به حسب ظاهرِ اولی این دو دلیل با هم متعاند هستند اما اگر مورد از مواردی باشد که حکم استحبابی در آن مورد معهود باشد ،نسبت به این دو دلیلی که در مقام بیان حکم وضعی هم وارد شده اند همین جمع عرفی قابل تطبیق است .

لذا در مواردی مثل نقض وضو به خروج مذی که در یک دسته از روایات آمده است که بعد از خروج مذی باید وضو بگیرد اما طائفه دیگر بیان میکند که وضو لازم نیست خب این دو روایت به حسب ظاهر اولی در مقام حکم ارشادی هستند یعنی یک دسته میگوید خروج مذی ناقض هست و دیگری میگوید خروج مذی ناقض نیست و ناقض بودن یا نبودن دو لسان متعاند نسبت به همدیگر هستند اما با توجه به اینکه در مورد وضو مواردی وجود دارد که با اینکه شخص متطهر هست و وضو در طهارت او نقشی ندارد در عين حال وضو امر دارد ( مثل موارد تجدید وضو یا وضوی جنب ) حال با توجه به اینکه امر به وضو فی ما لایحصل الطهاره امر معهودی است اگر ما بر گردیم و دو خطاب المذی ینقض الوضو و دلیل دیگر المذی لاینقض را به عرف بدهیم ، متفاهم عرفی در این مورد اینست که میخواهد بگوید وضو گرفتن مستحب است لذا حمل بر استحباب در احکام ارشادیه و وضعیه ای که حکم استحبابی در آن موارد معهود است جا دارد .

خلافا لمرحوم خویی که فرموده اند اگر دو دلیل در مقام بیان حکم وضعی و ارشادی باشند قابل حمل بر استحباب نیست اما مرحوم تبریزی فرموده اند باید بین موارد تفصیل بدهیم یعنی هرجا امر استحبابی معهود باشد ولو اینکه ظاهر خطابات هم ارشادی باشد این حمل معنا دارد.

### جلسه70 17/2/1402

**يجب استقبال عينها لا المسجد أو الحرم و لو للبعيد (2) و لا يعتبر اتّصال الخط من موقف كل مصل بها، بل المحاذاة العرفيّة (1) كافية، غاية الأمر أنّ‌ المحاذاة تتّسع مع البعد، و كلّما ازداد بعداً ازدادت سعة المحاذاة، كما يعلم ذلك بملاحظة الأجرام البعيدة كالأنجم و نحوها، فلا يقدح زيادة عرض الصفّ‌ المستطيل عن الكعبة في صدق محاذاتها، كما نشاهد ذلك بالنسبة إلى الأجرام البعيدة، و القول بأنّ‌ القبلة للبعيد سمت الكعبة و جهتها راجع (2) في الحقيقة إلى ما ذكرنا، و إن كان مرادهم الجهة العرفيّة المسامحيّة فلا وجه له (1) و يعتبر العلم بالمحاذاة مع الإمكان، و مع عدمه يرجع إلى العلامات و الأمارات المفيدة للظنّ‌.**

بحث به اینجا رسید که اگر در رابطه با حکم متحیر به این نتیجه برسیم که دو دسته از روایات یعنی مرسله صدوق و کلینی و خراش و این روایات سه گانه اخیر ، هردو حجت هستند و باهم در مدلول تنافی دارند ، حکم این تنافی چیست ؟ آیا اینها متعارض حساب میشوند و باید قواعد باب تعارض من الترجیح و التساقط اعمال بشود یا اینکه اینها متعارض نیستند و اگر هم متعارض بودند مورد از موارد ترجیح است؟

مرحوم بروجردی فرموده بودند که این دو طائفه باهمدیگر در مضمون تنافی دارند و متعارض حساب میشوند : طائفه اول ( سه مرسله ) دلالت میکند که شرطیت استقبال للصلاه در ظرف تحیر هم باقی است اما طائفه دوم که سه روایت معتبر باشد دلالت میکند که شرطیت استقبال در موارد تحیر ساقط میشود و اینها با هم تعارض و تساقط کرده و بعد از تساقط به عموماتی که شرطیت استقبال را برای نماز به نحو مطلق اثبات میکند مراجعه میکنیم.

اشکال اول به این فرمایش این بود که اگر این دو طائفه از حیث سند معتبر باشند این مورد از موارد تعارض مستقر نیست بله بین دو طائفه تعارض بدوی هست اما مستقر نیست و قابل جمع عرفی هستند .

اشکال دوم

اینست که اگر این دو طائفه قابل جمع عرفی نباشند بلکه مضمونا و از جهت مدلول متعارض باشند اما حکم این تعارض مستقر ،تساقط نیست بلکه مورد ، جای اعمال مرجحات است ولو نتیجه ی اعمال مرجحات همان نتیجه ای باشد که مرحوم بروجردی گرفتند اما اینجا مورد تعارض نیست: دلیل مطلب اینست که هرچند بنابر نظر صحیح آنچه که در باب تعارض الادله به عنوان مرجح در تعارض ثابت شده است و بوسیله ی آن میتوان یکی از دو طائفه ی متعارض را بر دیگری ترجیح داد ، موافقت با کتاب و مخالفت با عامه است اما به حسب مشهور و معروف در بیان مرجحات امور متعددی ذکر شده است :

مرجح اول شهرت است که در مقبوله عمرو بن حنظله ذکر شده است.

مرجح دوم موافقت با کتاب.

مرجح سوم مخالفت با عامه.

مرجح چهارم موافقت با احتیاط که در مرفوعه زراره ذکرشده است .

حال اگر ما به محل بحث برگردیم میبینیم که در محل بحث این مرجحات دارای مصداق است :

*بررسی مرجح اول*

مرجح اول که شهرت باشد : هرچند اصل مرجح بودن شهرت در باب تعارض ثابت نیست ( چرا که ترجیح به شهرت که در مقبوله ذکر شده است در مقام ترجیح احد الحکمین در باب قضاء است نه ترجیح احد الخبرین در باب افتاء ) اما اگر کسی شهرت را به عنوان مرجح در باب افتاء دانست در آنجا بحثی وجود دارد که مقصود از شهرت چیست آیا مراد شهرت روایی است یا فتوایی است ؟

به حسب آنچه که نوع اصحاب گفته اند مراد از شهرت ، شهرت روایی است یعنی احد المتعارضین از جهت نقل در کتب احادیث اصحاب باید شهرت داشته باشد در مقابل روایت دیگر که شاذ است . اما عده ای از محققین قائل شده اند که مراد از شهرت ، شهرت فتوایی است و از جمله ی این افراد مرحوم بروجردی است حال اگر مراد از شهرت ، شهرت فتوایی باشد در محل بحث مشهور قائل به صلاه الی اربع جهات شده اند بلکه ادعای اجماع در این مساله کرده اند لذا از جهت شهرت ، شهرت فتوایی موافق با طائفه اول است ( صلاه الی اربع جهات ) با وجود این مرجح دیگر حکم به تساقط نمیشود.

*بررسی مرجح دوم*

مرجح دوم موافقت با کتاب است حال اگر این دو روایت را در نظر بگیریم و به قرآن مجيد برگردیم ، مقتضای آیات قرآن اینست که استقبال قبله شرط صلاه است ولی آیا اینجا جای موافقت یک طائفه با کتاب است یا خیر ؟

در مباحث قبلی مطرح شده بود که مرحوم بروجردی قائل به این هستند که در حال اختیار هم انحراف از قبله به اندازه ی کمتر از 90 درجه مانعی ندارد ( استقبال به قبله به این نیست که تنها به عین الکعبه بدون انحراف توجه بشود بلکه انحراف یمینا و شمالا به مقدار45 درجه از ههر طرف مانعی ندارد ) حال بنابر این نظر ، مضمون روایات طائفه اول که دال بر اربع جهات است ، شرطیت استقبال للصلاه حتی در حال تحیر است چرا که با 4 نماز یقین پیدا میکند که به طرف قبله نماز خوانده است . لذا کتاب مجید دلالت بر شرطیت استقبال مطلقا میکرد و این روایات طائفه اول هم موافق آیات است اما روایات دسته ی دوم مخالف کتاب است چرا که آنها شرطیت استقبال را در حال تحير نفی ميکنند.

اگر تعارض نبود عموم کتاب با روایات تخصیص میخورد اما در موارد تعارض موافقت یکی از دو طائفه با کتاب موجب ترجیح میشود و خبر مخالف با کتاب ( مخالف با عموم و اطلاق کتاب ) کنار گذاشته میشود لذا بنابر این مسلک موافقت کتاب مصداق دارد.

اما اگر کسی در بحث استقبال به قبله قائل به این شد که انحراف از قبله به مقدار زیاد مضر است در این صورت آن روایاتی که فرموده اند باید به 4 طرف نماز بخوانی ( در موارد تحیر ) موافق کتاب نیست ؛ چرا که اگر این روایات نبود باید مکلف به تعدادی نماز بخواند که یقین بکند که نمازش به طرف قبله است و با 4 نماز در 4 طرف این یقین حاصل نمیشد لذا بنابر این نظر این روایات موافق کتاب نیست اما بنابر نظر مرحوم بروجردی این روایات طائفه اول موافقت با کتاب است.

*بررسی مرجح سوم*

مرجح سوم مخالفت با عامه بود : قول عامه با طائفه دوم یعنی با کفایت جهت واحده است نه با صلاه الی اربع جهات لذا وقتی صاحب جواهر قول به کفایت الی جهت واحد را مطرح کرده اند ، واز اختیار بعضی از علماء اين قول را تعجب کرده اند این قول را قول عامه دانسته اند :

**عبارت صاحب جواهر ( جواهر ج 7 ص 411 )**

**و من الغريب بعد ذلك كله وسوسة بعض متأخري المتأخرين في الحكم المزبور حتى مال إلى ما عن العماني و الصدوق، و جنح اليه الفاضل في المختلف و الشهيد في الذكرى من الاكتفاء بالصلاة إلى جهة من الجهات نحو ما يقوله العامة.**

*بررسی مرجح چهارم*

مرجح چهارم موافقت با احتیاط بود : در محل بحث در دوران این دو مضمون که مکلف یا به 4 طرف نماز بخواند یا به یک طرف نماز بخواند روشن است که موافقت با احتیاط با همین طرف است و ترجیح به موافقت با احتیاط هم معیِّن قول مشهور است که صلاه به اربع جهات باشد.

*نتیجه این شد که در محل بحث نوبت به تعارض نمیرسد چون اولا طائفه دوم روایات از حیث سند معتبر هستند اما طائفه اول ضعیف هستند و در اینجا وظیفه اخذ به طائفه دوم هست اما اگر کسی قائل شد که طائفه اول بواسطه ی شهرت ضعف سندشان جبران بشود ، بازهم این دو دسته قابل جمع است و جمع هم مقتضی اینست که یکبار خواندن کافی باشد و اولویت و استحباب با 4 بار خواندن است. حال اگر کسی بین اینها تعارض دید و جمعی بین اینها ارائه نکرد در این صورت نوبت به اعمال مرحجات میرسد و در مرحله ی اعمال مرجحات قول مشهور مقدم میشود.*

***بیان قول مرحوم ابن طاووس در محل بحث***

در مساله قول دیگری از مرحوم ابن طاووس باقی مانده است که ایشان در موارد تحیر فرموده اند باید قرعه بیندازیم یعنی بوسیله ی قرعه قبله متعین میشود.

*بررسی قول مرحوم ابن طاووس*

اشکال اول

اینست که آن دلیلی که دلالت بر قرعه میکند ( القرعه لکل امر مشکل ) این موارد ( معرفت احکام تکلیفیه یا وضعیه ) را شامل نمیشود بلکه این دلیل مربوط به جایی است که موضوع حکم شرعی مردد باشد اما اینکه ما در مقام تشخیص وظیفه به حسب حکم کلی شريعت از قرعه استفاده بکنیم ، چنین اطلاقی در ادله قرعه نیست و مرحوم صاحب جواهر هم فرموده اند :

**( جواهر ج 7 ص 414 )**

**و أضعف منه ما يحكى عن ابن طاوس في الأمان من الخطأ من الاجتزاء بالقرعة، لكونها لكل أمر مشكل، إذ هو - مع اقتضائه طرح الأدلة السابقة الرافعة للإشكال بهذا الخبر الذي هو من المشكلات - مخالف للإجماع بسيطه و مركبة محصله و منقوله، بل لم يعهد استعمال القرعة في معرفة الأحكام الشرعية التكليفية و الوضعية حتى من السيد المزبور في غير المقام كما اعترف به الأستاذ الأكبر في شرح المفاتيح، لكن و مع ذلك فالجمع بينها و بين الأربع نهاية الاحتياط.**

*استاد*

اگر ما به نظر دقیق مورد بحث را نگاه بکنیم ( اینکه جهت قبله کدام طرف است ) از موارد تعیین حکم شرعی نیست بلکه حکم شرعی معین است ( باید نماز به طرف قبله خوانده شود ) اما مورد بحث ما تعیین موضوع یعنی تعیین قبله است ولی ولو محل بحث بالدقه از موارد جهل به حکم شرعی نیست اما از جهت مناط این موارد شبیه موارد اشتباه در احکام است:

 مانند منا که موضوع برای هدی و ذبح است یا موارد دیگری که مکان خاصی موضوع برای انجام اعمال قرار گرفته است یا در صلاه نسبت به اینکه باید شخص قرائت را یاد بگیرد یعنی اینکه در نمازش موظف است نماز یا سوره را بخواند در اینجا سوره و حمد حکم شرعی نیستند اما در این موارد همان اثری که برای حکم شرعی وجود دارد برای این موضوعات و متعلقات هم وجود دارد یعنی همانطور که گفته شده است برای تعیین وظیفه ی شرعی در حکم کلی شریعت قرعه جایگاهی ندارد ، در این مواردی که امری به عنوان موضوع حکم شرعی قرار گرفت استفاده از قرعه معهود نیست ولو بالدقه این حکم شرعی نیست و موضوع است اما برای تعیین این مساله تمسک به قرعه معهود نیست.

اشکال دوم

ولو اطلاق دلیل قرعه را قبول بکنیم اما در موضوع قرعه عنوان مشکل اخذ شده است حال در اینجا با توجه به اینکه اگر طائفه دوم را بگیریم روشن میشود جهت واحده کافی است و استقبال شرطیت ندارد و مشکل رفع میشود و اگر طائفه اول را قائل بشویم خب باز هم در مساله اشکالی وجود ندارد لذا مورد از موارد مشکل نیست که به دلیل قرعه مراجعه بشود.

**مسائل قبله**

***مساله اول***

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

مساله اول در مقام بیان امارات و علاماتی است که مفید ظن به قبله است. فرموده اند امارات محصل ظنی که عند عدم علم باید به آنها رجوع کرد متعدد است که اولین اماره ستاره جدی است و در قسمت های میانی کوفه باید ستاره جدی را میانه خلف منکب ایمن قرار بدهد .

***بررسی علامت اول***

علامت اول در روایات آمده است اما بحث در اینست که به روایاتی که علامت بودن جدی را بیان میکنند میتوان استناد کرد یا نمیتوان استناد کرد ؟ در مجموع روایاتی که به این مساله اشاره کرده اند 4 روایت است که صاحب وسائل اين روايات را در باب5 از ابواب قبله آورده است :

**روایت اول**

**5223 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ الْحَسَنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنِ‌ اَلطَّاطَرِيِّ‌ عَنْ‌ جَعْفَرِ بْنِ‌ سَمَاعَةَ‌ عَنِ‌ اَلْعَلاَءِ‌ بْنِ‌ رَزِينٍ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ مُسْلِمٍ‌ عَنْ‌ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلاَمُ‌ قَالَ‌: سَأَلْتُهُ‌ عَنِ‌ الْقِبْلَةِ‌ فَقَالَ‌ ضَعِ‌ الْجَدْيَ‌ فِي قَفَاكَ‌ وَ صَلِّ‌ .**

**روایت دوم ( این روایت از مقطوعات صدوق است )**

**5224 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ قَالَ‌: قَالَ‌ رَجُلٌ‌ لِلصَّادِقِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ إِنِّي أَكُونُ‌ فِي السَّفَرِ وَ لاَ أَهْتَدِي إِلَى الْقِبْلَةِ‌ بِاللَّيْلِ‌ فَقَالَ‌ أَ تَعْرِفُ‌ الْكَوْكَبَ‌ الَّذِي يُقَالُ‌ لَهُ‌ الْجَدْيُ‌ قُلْتُ‌ نَعَمْ‌ قَالَ‌ اجْعَلْهُ‌ عَلَى يَمِينِكَ‌ وَ إِذَا كُنْتَ‌ فِي طَرِيقِ‌ الْحَجِّ‌ فَاجْعَلْهُ‌ بَيْنَ‌ كَتِفَيْكَ‌ .**

**روایت سوم**

**5225 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ‌ فِي تَفْسِيرِهِ‌ عَنْ‌ إِسْمَاعِيلَ‌ بْنِ‌ أَبِي زِيَادٍ عَنْ‌ جَعْفَرِ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ عَنْ‌ آبَائِهِ‌ عَلَيْهِمُ‌ السَّلاَمُ‌ قَالَ‌: قَالَ‌ رَسُولُ‌ اللَّهِ‌ صَلَّى اللَّهُ‌ عَلَيْهِ‌ وَ آلِهِ‌ : وَ بِالنَّجْمِ‌ هُمْ‌ يَهْتَدُونَ‌ ، قَالَ‌ هُوَ اَلْجَدْيُ‌ لِأَنَّهُ‌ نَجْمٌ‌ لاَ يَزُولُ‌ وَ عَلَيْهِ‌ بِنَاءُ‌ الْقِبْلَةِ‌ وَ بِهِ‌ يَهْتَدِي أَهْلُ‌ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ.**

**روایت چهارم**

**5226 - وَ عَنْهُ‌ عَنْ‌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ : فِي قَوْلِهِ‌ وَ عَلاٰمٰاتٍ‌ وَ بِالنَّجْمِ‌ هُمْ‌ يَهْتَدُونَ‌ ، قَالَ‌ ظَاهِرٌ وَ بَاطِنٌ‌ اَلْجَدْيُ‌ عَلَيْهِ‌ تُبْنَى الْقِبْلَةُ‌ وَ بِهِ‌ يَهْتَدِي أَهْلُ‌ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ لِأَنَّهُ‌ نَجْمٌ‌ لاَ يَزُولُ‌.**

اشکال اول ( مرحوم خویی )

مرحوم خویی به این روایات اشکال سندی وارد کرده اند و فرموده اند که همه روایاتی که ذکر شده است از حیث سند ضعیف هستند :

سه روایت دوم تا چهارم ضعف سندشان روشن است ؛ چرا که در اینها ارسال است و همه ی اینها بدون سند کامل اند و سند کامل ندارند.

روایت اول که مربوط به محمد بن مسلم باشد در اینجا فرموده اند ولو در کلمات ازین روایت تعبیر به موثقه شده است ( علت تعبیر به موثقه علی بن حسن طاطری است چرا که او واقفی است اما ثقه است ) اما این روایت معتبر نیست ؛ بخاطر اینکه در سند شیخ به علی بن حسن طاطری علی بن محمد بن زبیر قرشی واقع است که این شخص توثیق ندارد حال وقتی در سند شخصی غیر موثق باشد این روایت معتبر نمیباشد.

**عبارت مرحوم خویی ( موسوعه ج 11 ص 441 )**

**و هذه الروايات الثلاث كلها ضعيفة السند بالإرسال، و لا تصلح للاستدلال. أما الأُولى فواضح، و كذا الأخيرتان، لجهالة طريق العياشي بعد أن حذف المستنسخ سامحه اللّٰه إسناد الأخبار روماً للاختصار، زعماً منه أنه خدمة للعلم و أهله، فأخرجها عن المسانيد إلى المراسيل، و ليته لم يفعل. و العمدة هي الرواية الرابعة، و هي ما رواه الشيخ بإسناده عن الطاطري عن جعفر بن سماعة عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أحدهما (عليهما السلام) قال: «سألته عن القبلة، فقال: ضع الجدي في قفاك و صلّ‌» .**

*استاد*

این اشکال وارد نیست ؛ بخاطر اینکه ولو در مورد علی بن محمد بن زبیر در کتب رجال توثیق خاصی ذکر نشده باشد اما از معاریف است که در مورد او قدح و ذمی وارد نشده است و براساس قاعده ی توثیق معارف این شخص توثیق میشود و معروف بودن او هم جای شبهه ندارد چرا که علی بن محمد زبیر کسی است که کتب علی بن حسن فضال به وسیله ی او به بقیه رسیده است لذا این مقدار که مرجع در اخذ حدیث است و این سبب معروف بودن او میشود ، جای اشکال ندارد و از جهت کبروی هم اگر شخص از معاریف باشد و در مورد او قدح و ذمی نباشد ، کاشف از وثاقت اوست . در نتیجه از حیث سند اشکالی به روایت اول نیست.

اشکال دوم ( مرحوم حکیم )

مرحوم حکیم در این روایت اشکال سندی نکرده است اما از حیث دلالت فرموده اند که مضمون این روایت مجمل است و بخاطر اجمال نمیتوانیم به این روایت استدلال کنیم .

اجمال به چند جهت است :

جهت اول

اینست که در روایت آمده است که شما برای تشخیص قبله باید ستاره جدی را پشت سر قرار بدهیم حال ما به اطلاق روایت نمیتوانیم اخذ بکنیم ؛ چرا که اینطور نیست که اگر در هر نقطه ای از زمین ستاره جدی را در پشت سر قرار بدهیم ، راهنمای به قبله باشد بلکه در بعضی موارد به عکس میشود چرا که در بعضی موارد اگر ستاره پشت سر ما بشود ، ما مستدبر به قبله میشویم.

**عبارت مرحوم خویی ( موسوعه همان )**

**أحدها: أنها مجملة، للقطع بعدم إرادة الإطلاق لجميع الأصقاع، فإن هذه الأمارة تختص بالبلاد الواقعة شمالي مكة بحيث تكون قبلتها نقطة الجنوب كبعض مناطق العراق، و أما في غيرها فربما تستوجب استدبار القبلة تماماً كالبلاد الواقعة جنوبها مثل عدن، و ربما تستوجب الانحراف الشاسع كالواقعة شرقيها أو غربيها كما يتضح ذلك جلياً لمن يصلي في المسجد الحرام، فإنه لو اتجه عند استقبال الكعبة نحو الجنوب فالجدي على قفاه، أو الشمال فقبال وجهه، أو المشرق فعلى يساره، أو المغرب فعلى يمينه، و هكذا الحال بالإضافة إلى جميع البلدان الواقعة خلفه المنتشرة في أصقاع العالم في تمام الجوانب الأربعة. و بالجملة: فارادة الإطلاق ممتنعة، و لا قرينة على الاختصاص بصقع معيّن، و مجرد كون السائل كوفياً لا يستوجبه. و نتيجة ذلك ما عرفت من إجمال الرواية.**

### جلسه71 18/2/1402

***مساله اول***

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

در مساله ی 1 که مربوط به بیان امارات محصل للظن برای قبله است : علامت اول ستاره جدی بود . مرحوم سید فرمودند به صورت فی الجمله علامیت این ستاره منصوص است . مقصود از نص در این علامت هم چهار روایت است که صاحب وسائل این روایات را در باب 5 از ابواب قبله ذکر کرده است که البته تنها روایت اول قابل اعتبار سندی بود اما روایات دیگر مرسل بودند . حال آیا به این روایات میتوان برای اماریت ستاره جدی استدلال کرد یا خیر ؟

مرحوم خویی در استدلال به این روایت اشکال سندی کردند و فرمودند که روایت اول که مربوط به محمد بن مسلم باشد ضعف سندی دارد بخاطر سند شيخ به علی بن حسن طاطری.

اما مرحوم حکیم در استدلال به این روایات اشکال دلالی دارند و اشکال سندی نمیکنند ایشان از روایت اول تعبیر به موثقه کردند که نشان دهنده ی اعتبار سند روایت است اما مشکلی که ایشان در اخذ به این روایت بیان کردند اشکال دلالی است که این اشکال را به سه وجه تقریب کرده اند :

***اشکال اول***

اشکال اول این بود که این روایات اجمال دارد بخاطر اینکه اطلاق این نصوص قابل اخذ نیست یعنی ما نمیتوانیم بگوییم ستاره جدی برای همه ی بلاد علامیت دارد یعنی اینکه در همه ی مواردِ اشتباه قبله بتوانیم با ستاره جدی قبله را تشخیص بدهیم قابل التزام نیست ؛ چرا که واضح است که در بعضی از موارد با توجه به اینکه نزدیک قطب شمال است کسانی که قسمت جنوب مکه باشند ، این علامت برای آنها استقبال الی القبله نمی آورد بلکه استدبار الی القبله می آورد بله برای بلاد شمالی نسبت به مکه این علامیت درست است.

اینکه بگوییم مراد از روایات منطقه خاصی است بلاقرینه است لذا نمیتوانیم به این روایات استدلال کنیم ،این ادعاء که کسی بگوید چون سائل محمد بن مسلم است و اهل کوفه بوده است باعث میشود مراد در این روایت علامیت ستاره جدی نسبت به اهل کوفه باشد وجهی ندارد و این مقدار موجب قرینیت نمیشود.

***جواب ( مرحوم خویی )***

مرحوم خویی ازین اشکال جواب داده اند و فرموده اند که اینکه سائل از اهل کوفه باشد هرچند قرینه و دلیل بر اختصاص این علامت مذکور در روایت به اهل کوفه نمیشود اما این مقدار دلالت دارد که این روایت اهل کوفه را شامل میشود لذا اهل کوفه و بلادی که مثل کوفه هستند به عنوان قدر متیقن از مراد در روایت حساب میشوند؛

 بخاطر اینکه این احتمال داده نمیشود که بلاد دیگر اراده شده باشد اما نواحی نظیر کوفه اراده نشده باشد چرا که این احتمال مستلزم تخصیص مورد است یعنی با توجه به اینکه مورد سوال اینست که شخص از اهل کوفه است اگر بگوییم این روایت کوفه را شامل نمیشود ، تخصیص مورد میشود و تخصیص مورد هم مستهجن است .

لذا با توجه به اینکه روایت حتما اهل کوفه را شامل میشود پس برای این موردی که در روایت ذکر شده است قدر متیقن وجود دارد و با فرض اینکه قدر متیقن وجود دارد ، روایت از حالت اجمال خارج میشود و اینطور نیست که غیر قابل اخذ باشد و حداقل برای کوفه و نواحی نزدیک کوفه قابلیت اخذ را داراست.

*شبهه*

شبهه ای که در اینجا وجود دارد اینست که چرا شما مورد مذکور در روایت را بر بلد سائل حمل کردید ؟ ممکن است گفته بشود که ظاهر روایت اینست که ناظر به بلد سوال است یعنی محمد بن مسلم این سوال را از امام علیه السلام در مدینه کرده است و ظاهر اینکه شخص از امری سوالی میکند و امام علیه السلام مطلبی را مربوط به مکانی بیان میکند ، ظاهرش جواب نسبت به همان بلد است.

*جواب*

مرحوم خویی میفرمایند اینکه ما بگوییم بلد سوال مورد سوال واقع شده است نه بلد سائل ، این احتمال قابل التزام نیست یعنی این احتمال خلاف ظاهر است چرا که ظاهر مواردی که شخص سوال میکند و جواب و حکم مربوط به مناطق است ، اینست که ناظر به بلدی است که سائل در آن بلد زندگی میکند نه آن بلدی که سوال در او اتفاق افتاده است .

**عبارت مرحوم خویی ( موسوعه ج 11 ص 442 )**

**و يندفع: بأن كون السائل و هو محمد بن مسلم كوفياً و إن لم يستوجبه كما ذكر إلا أنّه لا مناص من أن يكون بلده هو القدر المتيقن من مورد العلامة، لعدم احتمال اختصاصها بغيره لاستلزامه تخصيص المورد المستهجن كما لا يخفى. و احتمال إرادة بلد السؤال و إن كان مخالفاً لبلد السائل كما ترى، و إذا كانت الرواية مشتملة على القدر المتيقن فقد خرجت بذلك عن الإجمال.**

***استاد***

البته این قسمت اخیر مورد اشکال است ؛ چرا که به حسب ظاهر در مواردی که شخص سوال میکند ، اگر آن سوال در محل سوال مورد ابتلاء مکلف باشد در اینجا نمیتوانیم از بلد سوال غمض عین بکنیم و بگوییم شامل بلد سائل است بخاطر اینکه این بیان همان محذور تخصیص مورد که مستهجن هست را دارد یعنی در صورتی که در خود بلد سوال مورد ابتلاء مکلف باشد ، جواب را نمیتوانیم طوری معنا کنیم که شامل بلد سوال نشود بلکه بلد سوال قدر متیقن است.

بله اگر حکم در خود بلد سوال محل اشکال نباشد و واضح باشد در این صورت با توجه به اینکه شخص از منطقه ی دیگری هست در اینجا قدر متیقن بلد سائل است.

با توجه به این مطلب اگر مساله را که در رابطه با اشتباه قبله است بررسی کنیم : در اینجا در فرضی که شخص در مدینه باشد ، بلد سوال مدینه است خب در بلد سوال که مدینه است با توجه به اینکه قبله مسجد و قبله خود مدینه معلوم هست و فرض هم نشده است که امثال محمد بن مسلم از قبله ی اطراف مدینه سوال میکند لذا روشن است که مراد از سوالی که محمد بن مسلم مطرح کرده است بلد سائل است نه بلد سوال.

لذا ولو فی حد نفسه روایت در موارد سوال از مکان ، شامل بلد سوال میشود و بلد سوال قدر متیقن است اما در خصوص مساله ی قبله حمل بر بلد سوال نمیشود و قدر متیقن حساب نمیشود چرا که به لحاظ بلد سوال اشتباهی در کار نیست لذا این قسمت اخیر از فرمایش مرحوم خویی که فرموده است احتمال اراده ی بلد سوال کما تری است به طور کلی تمام نیست اما با این تقریب این فرمایش ایشان نسبت به مورد بحث تمام است یعنی چون به لحاظ بلد سوال اشتباهی وجود ندارد در اینجا قدر متیقن بلد سائل است.

***اشکال دوم***

اینست که این علامت که ستاره جدی بر منکب شخص قرار داده بشود حتی نسبت به نفس کوفه منطبق نمیشود بخاطر آنچه را که محققین از اهل فن گفته اند که قبله ی کوفه از نقطه ی جنوب الی المغرب انحراف دارد و در مقدار انحرافش هم اختلاف است یعنی از 12 درجه تا 21 درجه به سمت غرب انحراف دارد در حالی که در روایت حضرت علیه السلام فرموده اند شما ستاره جدی را بر خلف بگذارید یعنی با توجه به اینکه ستاره جدی در قطب شمال است اگر علی خلف قرار بگیرد شخص به سمت جنوب توجه پیدا میکند و حال اینکه قسمت جنوب قبله او نیست لذا این علامت نسبت به کوفه هم قابلیت انطباق را ندارد چرا که از قبله انحراف دارد.

***جواب ( مرحوم خویی )***

مرحوم خویی فرموده اند با توجه به مباحث قبلی که تبعا للمحقق نائینی گفتیم اتجاه حقیقی در صورتی نحو الکعبه محقق میشود که اتجاه در محدوده سبع دایره باشد که سبع دایره 52 درجه بود و انحراف از خط اصلی قبله در دو طرف یمین و شمال به اندازه ی 26 درجه معفو بود .

وقتی به این مقدار انحراف مجاز بود در این صورت شخصی که در کوفه بایستد و به طرف جنوب هم منحرف شود انحرافش به 26 درجه نمیشود و اینطور نیست که این علامت حتی نسبت به کوفه قابلیت تطبیق را نداشته باشد. مرحوم خویی با توجه به مبنایی که در بحث قبلی در تعیین محاذات و اتجاه عرفی به سمت کعبه بیان شد این اشکال را جواب داده اند حال اگر کسی آن مبنی را قبول بکند این جواب تمام میشود اما اگر کسی این مبنی را قبول نکند این جواب تمام نیست.

**عبارت مرحوم خویی ( موسوعه همان )**

**ثانيها: أن هذه العلامة لا تنطبق حتى على الكوفة نفسها، لما ذكره المحققون من مهرة الفن من انحراف قبلتها عن نقطة الجنوب إلى المغرب على اختلاف الأقوال أقلها اثنتا عشرة درجة و أكثرها إحدى و عشرون درجة، فهي إذن باقية على إجمالها.**

**و يندفع بما تقدم من تحقق الاتجاه الحقيقي نحو الكعبة فيما إذا كانت واقعة خلال سبع الدائرة، نظراً إلى أن عرض الجبهة التي هي المناط في المواجهة تعادل أربع أصابع تقريباً التي نسبتها إلى مجموع دائرة الرأس و هي ثمان و عشرون إصبعاً تقريباً هي السبع، و بما أن تمام الدائرة ثلاثمائة و ستون درجة فسبعها يكون اثنتين و خمسين درجة. و عليه فعند الاتجاه إن كانت الكعبة موازية لوسط الجبهة فهو، و كذا لو كانت منحرفة إلى أحد الجانبين، أي بمقدار ست و عشرين درجة من كل جانب، فان الانحراف بهذا المقدار غير قادح في صدق الاستقبال الحقيقي كما تقدم، و إنما القادح هو الأكثر من ذلك، و المفروض أنّ‌ انحراف الكوفة لا يبلغ هذا الحد فلا يقدح.**

***استاد***

جواب دیگری که به این اشکال داده میشود اینست که اینکه به صورت دقیق شخص روی نقطه ی اصلی توجه و استقبال داشته باشد در جایی است که علم به نقطه ی اصلی قبله وجود داشته باشد یعنی در حالت اختیار و علم و عمد که شخص بداند قبله مثلا در درجه ی 23 است نمیتواند چند درجه منحرف بشود اما در مواردی که به صورت دقیق قبله واضح نیست در آنجا آن چیزی که برای استقبال کافی است اینست که به سمتی بایستد که عرفا صدق بکند به سمت قبله است.

حال با توجه به این نکته اینکه در روایت فرموده اند ستاره جدی را علی خلف قرار بده ، در جایی را که شخص تمکن از تحصیل علم به قبله داشته باشد را نفرموده است بلکه مورد بحث جایی است که شما نتوانستید قبله را تعیین بکند در جایی که نتوانستید از روی علم قبله را تعیین بکنید اگر اینطوری بایستید کافی است و این اتجاه قبله عرفی به سمتی است که قبله در آن سمت است البته در جایی که احراز قبله نشده است .

***اشکال سوم***

اشکال سومی که ایشان از جهت دلالت در این روایات فرموده اند اینست که فرموده اند قبله ی کوفه که اعظم امصار و بلاد در آن زمان بوده است و دارای مساجد عدیده و عظیمه ای بوده است ، حتی نزد عوام مشهور بوده است فضلا عن الخواص لذا قبله ی کوفه محل اشتباه برای محمد بن مسلم نبوده تا شما بگویید سوال از قبله ی خود کوفه است لذا حمل جواب یا سوال به بلد سائل ( قبله کوفه ) در صورتی است که شما بگویید قبله بلد برای محمد بن مسلم مشتبه شده باشد در حاليکه قبله ی کوفه از موارد اشتباه نیست و با توجه به وضوح قبله کوفه جواب را نمیتوانیم بر بلد سائل حمل کنیم. حال وقتی بر این مورد حمل نمیشود معلوم میشود که محل سوال منطقه ای غیر از کوفه است و آن غیر هم چون معلوم نیست لذا این روایت اجمال پیدا میکند و در فرض اجمال نمیتوانیم به این روایت استدلال کنیم.

***جواب ( مرحوم خویی )***

مرحوم خویی فرموده اند بله قبله ی کوفه در خود مسجد معلوم است ولی اگر سوال محمد بن مسلم از کوفه باشد ، مقصود خصوص مواردی که قبله معلوم میباشد نیست بلکه ممکن است که سوال از اطراف کوفه باشد که مسجدی وجود ندارد تا قبله را تشخیص بدهد یعنی محل سوال اطراف کوفه است و علامتی هم نیست که شخص بخواهد قبله را تشخیص بدهد.

 لذا اینکه ما روایت را بر تعیین علامت برای کوفه تعیین بکنیم محذور ندارد و این با مقام محمد بن مسلم ناسازگار نیست بلکه آن چیزی که معلوم است و سوال از آن سازگار با شان محمد بن مسلم نیست اینست که از قبله مسجد مکه بپرسد ولی در خود کوفه مناطقی وجود دارد که عملا ممکن است مورد تردد افراد باشد و هر شخصی که اهل بلد باشد متعارف تردد او در آن موارد است لذا سوال مورد ابتلای محمد بن مسلم میشود و وقتی مورد ابتلاء شد حمل جواب بر مورد ابتلاء محذوری ندارد.

**عبارت مرحوم خویی ( موسوعه ج 11 ص 443 )**

**ثالثها: أن قبلة الكوفة و هي من أعظم الأمصار الإسلامية الحاوية على مساجد عديدة، و منها المسجد الأعظم الذي صلى فيه جملة من الأنبياء و المعصومين (عليهم السلام) معروفة مشهورة و معلومة لدى العوام فضلاً عن الخواص فكيف يمكن افتراض الجهل بها و لا سيما من مثل محمد بن مسلم على ما هو عليه من جلالة القدر، فلا يحتمل اختصاص العلامة بها، و قد عرفت امتناع الأخذ بالإطلاق، فلا محالة تصبح الرواية مجملة. و يندفع: بأنّ‌ ذلك لا يمنع عن تعلق السؤال بالكوفة بلحاظ خارج البلدة و ضواحيها، حيث لا مسجد و لا محراب و لا علامة يهتدي بها من شمس أو قمر و نحوهما لوجود الظلام و حلول الليل كما قد يرشد إليه الجواب من الإحالة إلى الجدي.**

**نتیجه**

لذا نتیجه ی بحث این شد که به صورت فی الجمله همانطور که در کلام مرحوم حکیم آمده است قرار دادن ستاره جدی بر پشت سر علامیت دارد اما اینکه مورد علامیت آن کجاست حداقل در مورد اهل کوفه و اطراف آن علامیت دارد لذا اینکه ستاره جدی برای چه مناطقی علامت است و کیفیت علامیتش چطور است با توجه به اینکه در این چهار روایت علامت ها مختلف شده بود یعنی در همه ی آنها ستاره جدی بود اما اینکه این ستاره به چه نحوی قرار داده بشود علائم مختلفی ذکر شده بود :

در روایت اول که روایت معتبره محمد بن مسلم بود حضرت علیه السلام فرموده بودند ضع الجدی فی قفاک.

در روایت دوم که در مورد سفر حج باشد فرموده بودند اجعله علی یمینک و اذا کنت فی طریق الحج فاجعله بین کتفیک.

در روایت سوم و چهارم فقط فرموده بودند که بوسیله ستاره جدی قبله پیدا میشود یعنی علیه بناء القبله و به یهتدی اهل البر و البحر.

***جمع صاحب مدارک***

 حال صاحب مدارک در مقام جمع بین این روایات فرموده اند که :

**قَالَ‌ صَاحِبُ‌ اَلْمَدَارِكِ‌ الْأَوْلَى حَمْلُ‌ الْعَلاَمَةِ‌ الْأُولَى وَ الثَّالِثَةِ‌ عَلَى أَطْرَافِ‌ اَلْعِرَاقِ‌ الْغَرْبِيَّةِ‌ كَسِنْجَارٍ وَ مَا وَالاَهَا وَ حَمْلُ‌ الثَّانِيَةِ‌ عَلَى أَوْسَاطِ اَلْعِرَاقِ‌ كَالْكُوفَةِ‌ وَ بَغْدَادَ وَ أَمَّا أَطْرَافُهُ‌ الشَّرْقِيَّةُ‌ كَالْبَصْرَةِ‌ وَ مَا سَاوَاهَا فَيُحْتَاجُ‌ فِيهَا إِلَى زِيَادَةِ‌ انْحِرَافٍ‌ نَحْوَ الْمَغْرِبِ‌ وَ كَذَا الْقَوْلُ‌ فِي بِلاَدِ خُرَاسَانَ‌ .**

*استاد*

با توجه به توضیحی که داده شده است ( معتبر بودن روایت اول )روشن میشود که علامت اول مربوط به کوفه و اوساط عراق است اما مورد تطبیق جایی است که شخص تحصیل قبله نکرده باشد. پس به صورت فی الجمله ستاره جدی به عنوان علامت در تشخیص قبله حساب میشود.

***بیان مرحوم سید***

بعد از اصل اینکه ستاره جدی در تشخیص قبله علامیت دارد ، مرحوم سید فرموده اند که نحوه خلف قرار گرفتن ستاره جدی اینست که : باید ستاره جدی را خلف منکب ایمن قرار بدهد و مراد از منکب ما بین کتف و عنق است یعنی در اوساط عراق مانند کوفه و نجف و بغداد این را خلف منکب ایمن قرار بدهد و ستاره جدی را یا در حالت ارتفاع یا انخفاض ملاک قرار بدهد . در ادامه فرموده اند در بصره و غیره از بلاد شرقی و در موصل و بلاد غربی بین دو کتف قرار بدهد نه در قسمت منکب ایمن .

**بررسی فرمایش سید**

این قسمت از فرمایش مرحوم سید در متن عروه مورد اشکال است :

نسبت به اینکه مراد از منکب چیست و آیا منکب آن چیزی است که مرحوم سید فرموده اند ( ما بین کتف و عنق ) یا خیر؟

 مرحوم حکیم فرموده اند اینکه فرموده اند ما بین کتف و عنق باشد به حسب صریح جامع المقاصد است اما از بعضی از کتب لغت نقل شده است که اینها گفته اند منکب محل وصل بازو و شانه است نه قسمت فاصله ی بین شانه و عنق .

شاهد بر این مطلب هم اینست که بعضی گفته اند فجر یا مشرق را علی منکب ایسر قرار بدهید یا مشرق یا شفق را علی منکب ایمن قرار بدهید در صورتی محقق میشود که تفسیر دوم از منکب را بگیریم.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 192 )**

**و ربما نسب الى ظاهر نهاية الأحكام و التنقيح و إرشاد الجعفرية. و في القاموس و مجمع البحرين و عن الصحاح: أنه مجمع عظمى العضد و الكتف. و عن جماعة من الفقهاء الجزم به، بل نسب الى أكثر من تعرض لتفسيره من الفقهاء. و يشهد له ما في كلام جماعة من جعل العلامة لأهل العراق جعل الفجر أو المشرق على المنكب الأيسر، و المغرب أو الشفق على المنكب الأيمن. إذ لا يتأتى ذلك إلا على التفسير الثاني. و يناسبه جداً ملاحظة مادة الاشتقاق. و لعل مراد من فسره بالأول أنه المراد منه في خصوص المقام بملاحظة القواعد التي أعملها في تعيين القبلة، لا أنه معناه لغة أو عرفاً و إلا فمعناه الثاني لا غير.**

### جلسه72 23/2/1402

***مساله اول***

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

در مساله ی 1 که برای بیان امارات محصل للظن به قبله مطرح شده است ، علامت اول ستاره جدی هست . در اینکه این علامت چطور قابل استناد برای مکلفین قرار بگیرد ، فرموده اند به حسب نقاط مختلف استفاده ی ازین علامت مختلف میشود :

*علامیت جدی برای اواسط عراق*

اشخاصی که در اواسط عراق هستند ، باید ستاره ی جدی را خلف منکب ایمن قرار بدهند . در کنار این مطلب ، مطالبی را به عنوان حکم غیر لزومی بیان کردند و فرمودند :**و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه.و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن ( گوش راست ) .** اینها توصیفی است که برای علامیت ستاره جدی نسبت به اوساط عراق مطرح شده است.

*بررسی مطلب سید ( قسمت اول )*

اصل اینکه در خلف منکب ایمن قرار داده بشود با توجه به اینکه ستاره جدی در نقطه ی شمال قرار دارد و اگر شخص بخواهد به صورت کامل ستاره را پشت سرش قرار بدهد ، این قرار گرفتن به این صورت است که بین کتفین قرار بگیرد حال اگر ستاره جدی پشت سر شخص باشد ، خودش متوجه به سمت جنوب است :

در اینصورت اگر قبله ی شخص در خود جنوب باشد ، علامیت ستاره جدی به اینست که آن ستاره پشت سرش قرار بگیرد اما در مواردی که قبله ی منطقه از نقطه ی جنوب یا به سمت غرب یا شرق انحراف دارد ، باید این ستاره به نحوی پشت سر شخص قرار بگیرد که آن قسمت انحراف تامین بشود لذا مرحوم حکیم فرموده اند اینکه مرحوم سید برای اواسط العراق فرموده اند بر منکب قرار بدهد بخاطر اینست که اواسط عراق مانند کوفه و نجف و امثالهم اینطور نیستند که از نظر طول جغرافیایی در خط طولی مکه قرار گرفته باشند بلکه طول جغرافیایی اینها زیادتر از مکه است. ( طول جغرافیایی فاصله ایست که بلاد از نصف النهار مبدا دارند در مقابل عرض جغرافیایی که فاصله مکه تا خط استوا حساب میشود ) .

مرحوم حکیم فرموده اند اینکه مرحوم سید برای اواسط عراق فرموده اند که ستاره جدی را بر منکب ایمن قرار بدهند نه اینکه آن را پشت سر حقیقی قرار بدهند به این علت است که اگر آن ستاره بر منکب ایمن قرار بگیرد از طرف جنوب به طرف شمال مقداری منحرف میشوند و این انحراف به این دلیل است که چون طول جغرافیایی اینها بیشتر از مکه هست موجب انحراف اینها از نقطه ی جنوب به نقطه ی مغرب میشود.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 191 )**

**(1) لزيادتها على مكة طولا الموجب لانحراف قبلتها عن نقطة الجنوب الى المغرب. و المذكور في كلام جماعة - اعتماداً على بعض المحققين من علماء الهيئة - أن انحراف قبلة الكوفة عن نقطة الجنوب الى المغرب يساوي اثنتي عشرة درجة و إحدى و ثلاثين دقيقة، و انحراف قبلة بغداد يساوي اثنتي عشرة درجة و خمساً و أربعين دقيقة. و الذي يقتضيه الاختبار أن انحرافهما يكون عشرين درجة تقريباً.**

*بررسی کلام سید ( قسمت دوم )*

*سوال*

در ادامه مرحوم سید فرموده بودند : الاحوط ان یکون ... اولی اینست که در غایت انخفاض یا ارتفاع ستاره جدی را علی منکب الایمن قرار بدهد حال سوال اینست که آیا این بیان دلیل و وجه دارد یا خیر ؟

*جواب*

مرحوم حکیم اشکال کرده اند که این احتیاط وجهی ندارد یعنی در هر صورت اگر برای ستاره جدی انخفاض و ارتفاعی مطرح باشد ، این ارتفاع و انخفاض در طول خطی است که به سمت خاصی حرکت نمیکند لذا اینکه ستاره جدی ملاک باشد چه در زمان انخفاض و ارتفاع روی یک خط است و سمت دیگری نمیرود تا علامت قرار دادن ستاره جدی در حالت ارتفاع یا انخفاض موجب ظن قوی تری برای تعیین قبله بشود.

بله مرحوم حکیم فرموده اند که ممکن است اولویتی که در کلام سید ذکر شده است ازین جهت باشد که آنچه که در کلمات به عنوان علامیت ستاره جدی مطرح شده است ، علامیت این ستاره در غایت ارتفاع و انخفاض است لذا از باب اینکه مورد مسلم این است لذا مرحوم سید احتیاط داده است و الا بالدقه این ارتفاع و انخفاض تاثیری ندارد.

**عبارت مرحوم حکیم ( همان )**

**(2) هذا الاحتياط غير ظاهر، إذ لا يوجب ذلك قوة الظن بالقبلة الدقيقة الحقيقية حينئذ، و الاحتمالات كلها متساوية. نعم يمكن أن يكون الوجه التسالم على صحة كونه علامة حينئذ، لتقييد أماريته بالحال المذكورة في كلام بعض.**

*بررسی کلام سید ( قسمت سوم )*

قسمت دیگر از کلام مرحوم سید اینست که آیا منکب ما بین کتف و عنق است یا اینکه منکب امر دیگری است ؟

مرحوم حکیم فرموده اند به حسب مطلبی که از نوع کلمات استفاده میشود ، منکب مجمع دو استخوان بازو و کتف است . حال اگر منکب این باشد اگر گفته بشود که بر منکب ایمن قرار داده بشود ، این دیگر سعه ندارد تا مرحوم سید بفرماید اولی اینست که خلف اذن قرار بدهد . به عبارت دیگر خلف اذن قرار دادن متوقف بر اینست که منکب یک مساحتی داشته باشد تا گفته شود اولی اینست که پشت گوش قرار بدهد لذا این پشت گوش قرار دادن مبتنی بر اینست که در معنای منکب مساحت بیشتری قرار داده بشود .

**عبارت مرحوم حکیم ( همان )**

**(3) كما عن نسخة من مختصر النهاية الأثيرية و صريح جامع المقاصد و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقية في الاذن اليمنى (1). و ربما نسب الى ظاهر نهاية الأحكام و التنقيح و إرشاد الجعفرية. و في القاموس و مجمع البحرين و عن الصحاح: أنه مجمع عظمى العضد و الكتف. و عن جماعة من الفقهاء الجزم به، بل نسب الى أكثر من تعرض لتفسيره من الفقهاء. و يشهد له ما في كلام جماعة من جعل العلامة لأهل العراق جعل الفجر أو المشرق على المنكب الأيسر، و المغرب أو الشفق على المنكب الأيمن. إذ لا يتأتى ذلك إلا على التفسير الثاني. و يناسبه جداً ملاحظة مادة الاشتقاق. و لعل مراد من فسره بالأول أنه المراد منه في خصوص المقام بملاحظة القواعد التي أعملها في تعيين القبلة، لا أنه معناه لغة أو عرفاً و إلا فمعناه الثاني لا غير. و كيف كان فلا مجال لحمله في المقام على الأول، إذ عليه يكون الانحراف خمس درجات تقريباً، و هو خلاف ما عرفت الذي ذكره المحققون في كتب الهيئة على ما حكاه عنهم في البحار و غيره. و منه يظهر الإشكال في جعله خلف الاذن اليمنى. إلا أن الشأن في صحة الاعتماد على ما ذكره المحققون، مع أن فيه من الغرائب ما لا يخفى على من له أدنى خبرة بالبلاد فقد ذكر فيه أن انحراف البحرين من الجنوب الى المغرب بسبع و خمسين درجة و ثلاث و عشرين دقيقة، مع أن الاختبار يقضي بأن منامة عاصمة البحرين تنحرف عن الجنوب الى المغرب ست و ستين درجة تقريباً. و أن التفاوت بين المدائن و بغداد يكون بأربع درجات تقريباً، فان ذلك أمر غريب، لأن المدائن تبعد عن بغداد بفراسخ لا تزيد على العشرة فلاحظه.**

*نکته*

قبل ازینکه موارد دیگر را بحث بکنیم باید این مطلب مورد توجه قرار بگیرد که اینکه سید برای مناطق مختلف عراق قسمت خاصی را برای جدی مشخص میکند مبتنی بر اینست که تمامی روایات باب را که در رابطه با علامیت جدی قرار داده شده است را معتبر بداند و الا اگر تنها روایت معتبر باب روایت محمد بن مسلم باشد ( کما هو الصحیح) دیگر چنین تفصیلاتی در این باب بیان نمیشود.

*علامیت جدی برای بلاد شرقیه*

 در ادامه فرموده اند در بلاد شرقیه مانند بصره ستاره جدی را محاذی اذن یمنی قرار بدهد یعنی طوری بایستد که ستاره جدی درگوش راست او واقع شده است : چرا اینطور باید بایستد ؟ علت این مطلب بخاطر انحرافی است که این منطقه از نقطه ی جنوب دارد . مرحوم حکیم فرموده اند به حسب آنچه که در جداول آمده قبله ی بصره از نقطه ی جنوب به طرف مغرب ، حدود 38 درجه انحراف دارد حال وقتی این مقدار انحراف را بخواهیم حساب بکنیم ، اینها باید میل بیشتری به راست پیدا بکنند ؛ چرا که کسی که به طرف جنوب بایستد ، راست او مشرق و چپ او مغرب میشود لذا این اشخاص باید به طرف بیشتری به سمت راست روی گردانند لذا این 38 درجه در صورتی که ستاره پشت گوش راست او بایستد تامین میشود.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 192 )**

**(1) يعني في ثقب الاذن اليمنى. و المذكور في الجدول: أن انحراف البصرة من الجنوب الى المغرب ثمان و ثلاثون درجة، و هما متقاربان.**

*نکته*

البته هم قسمت قبلی از بحث و هم در این بحث ، مرحوم حکیم استناد به جداول و درجات خاص میکند اما خود ایشان اشکال میکند که در بعضی از موارد آنچه را که در جدول ذکر شده است با چیزی را که ما با اختبار بدست آوردیم مختلف است. حال در اینجا فرموده اند آن چیزی را که مرحوم سید فرموده اند با ماهو المذکور فی الجداول متقارب هستند .

اما بعضی از جداولی که معروف است درجه ی انحراف بصره از قبله را مختلف ذکر کرده اند مثلا مرحوم کابلی انحراف بصره از جنوب به طرف غرب را فرموده اند مقدار انحراف حدود 35 درجه است و این مطلب با فرمایش مرحوم حکیم سازگاری ندارد . مرحوم کابلی مواردی را تحقیق کرده است که نتیجه ی آن خلاف جداول مذکور است.

اگر مواردی که مرحوم کابلی نقل کرده اند را با مقدار درجات امروزی مقایسه کنید ، اینها با هم متقارب هستند. از جمله تحقیقاتی که انجام داده اند در خود قبله ی مسجد النبی صلی الله علیه و آله است که فرموده اند قبله محراب مسجد دقيق است واين از معجزات فعليه رسول الله صلی الله عليه وآله است . مقصود اینست که این جداولی که مرحوم حکیم به آنها استناد میکند ، جداول دقیقی نیست.

*علامت جدی برای بلاد غربیه*

اما موصل و نحوها من البلاد الغربیه : اینها ستاره ی جدی را بین کتفین قرار بدهند یعنی پشت سر حقیقی قرار بدهند و این فرمایش مرحوم سید در متن عروه است.

*بررسی کلام سید*

مرحوم حکیم فرموده اند اگر ستاره جدی را پشت سر قرار بدهند در صورتی قبله ی آنها صحیح حساب میشود که قبله ی آنها بدون هیچ انحرافی در جنوب باشد و حال آنکه اختبار خلاف این را اقتضاء میکند و با تحقیقی که ما کردیم قبله موصل از جنوب به مغرب 12 درجه انحراف دارد .

و ازین بیان اشکالی که در جداول نسبت به قبله موصل بیان شده است روشن میشود چرا که آنها انحراف را 4 درجه و 52 دقیقه میدانند. اینهم از مواردی است که روشن میکند که جدولی که نزد مرحوم حکیم بوده است با تحقیقی که مرحوم کابلی انجام داده است مختلف است چرا که مرحوم کابلی انحراف موصل را تقریبا نزدیک به 12 درجه ذکر کرده است و به حسب تحقيقات فعلی هم همین حدود میباشد.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 193 )**

**(1) و مقتضاه أن قبلته نقطة الجنوب، و الاختبار يقضي بأن انحراف الموصل عن الجنوب الى المغرب باثنتي عشرة درجة. و منه يظهر الإشكال أيضاً فيما ذكر في الجدول: من أن انحراف الموصل من الجنوب الى المشرق أربع درجات و اثنتان و خمسون دقيقة.**

*سمت قبله فی الشام*

اینها قبله ی بلادی بود که قبله ی آنها از جنوب به طرف مغرب انحراف داشت اما بلادی که به عکس این باشند یعنی طول جغرافیایی اینها به نحوی باشد که قبله اینها به طرف مشرق منحرف باشد (طول جغرافيايی آنها کمتر از طول مکه باشد ).

مرحوم سید فرموده اند که اگر کسی در شام باشد بخواهد بواسطه علامیت ستاره جدی به طرف قبله بایستد باید ستاره خلف کتف ایسر قرار بگیرد یعنی باید از جنوب به طرف شرق متمایل بشود.

*بررسی کلام سید*

در توضیح این بیان مرحوم حکیم فرموده اند وجه اینکه باید از جنوب به طرف شرق منحرف بشود اینست که در جداول ذکر شده است که انحراف دمشق از جنوب به طرف مشرق 30 درجه و 31 دقیقه است اما مرحوم حکیم میفرمایند اگر ما بخواهیم این مقداری که در جداول ذکر شده است با علامیت ستاره جدی بسنجیم ، قرار دادن ستاره علی خلف منکب الایسر این مقدار انحراف را برای ما درست نمیکند بلکه باید مقدار بیشتری را منحرف بشود ، لذا این درجه ای که جداول بیان کرده اند با کلام مرحوم سید مطابقت ندارد.

اما با قطع نظر از جداول به حسب اختباری که خودشان انجام داده اند : قبله شام از جنوب به مشرق به مقدار 15 درجه است که اگر این مقدار باشد با کلام سید مطابق است.

مرحوم کابلی هم فرموده اند قبله شام هم 15 درجه و 29 دقیقه میباشد لذا این فرمایش ایشان با کلام سید و مرحوم حکیم مطابق است.

**عبارت مرحوم حکیم ( همان )**

**(2) المذكور في الجدول: أن انحراف دمشق من الجنوب الى المشرق ثلاثون درجة و إحدى و ثلاثون دقيقة. و هو مخالف لما في المتن. و الاختبار يقتضي أن انحرافه من الجنوب الى المشرق خمس عشرة درجة.**

### جلسه73 24/2/1402

***مساله اول***

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

در علامیت ستاره جدی برای تشخیص قبله نسبت به بلاد مختلف ، کیفیت استفاده از این علامت بیان شد.

*بلاد جنوب مکه*

بحث به تشخیص قبله برای بلادی که در جنوب مکه واقع شده اند رسید ( بلادی که فاصله ی شان از خط استواء کمتر از 21 درجه است ) . مرحوم سید در استفاده ی از ستاره ی جدی در این مناطق فرموده اند که در عدن برای تشخیص قبله ستاره جدی را بین عینین و در صنعا بر اذن یمنی و در حبشه و نوبه ( اتیوپی و سودان ) بر گونه ی سمت چپ قرار بدهد.

*بررسی کلام مرحوم سید*

همانطور که در کلام مرحوم حکیم آمده است ، با توجه به اینکه ستاره جدی در قطب شمال میباشد در اینجا اگر کسی ستاره جدی را وسط دو چشمش قرار بدهد به این معناست که به طرف شمال حقیقی ايستاده است و قبله ی آن منطقه شمال حقیقی است چرا که ستاره جدی در قطب شمال است و این هم برای تشخیص قبله باید به سمتی بایستد که ستاره جدی بین دو چشم او قرار بگیرد حال مرحوم حکیم میفرمایند مقتضای جعل جدی بین دو عین ، اینست که قبله در شمال حقیقی باشد. ولی آنچه را که در جداول ذکر کرده اند بر خلاف این مطلب میباشد ؛ بخاطر اینکه در جداول قبله ی عدن را از شمال به طرف مشرق منحرف دانسته اند ( انحراف به طرف راست ) و این مقدار انحراف 5 درجه و 55 دقیقه میباشد و حال اینکه مرحوم سید فرمودند که به خود نقطه ی شمال نگاه بکند و اختبار بر خلاف هردو ( فرمایش سید و جداول ) است :

آنچه که از اختبار بدست آمده است اینست که قبله عدن از شمال به طرف مغرب انحراف دارد نه مشرق و انحراف آن هم به مقدار 29 درجه است و این بیان با فرمایش مرحوم سید و جداول نمیسازد.

به حسب آنچه که در کتاب تحفه الاجله ( مرحوم کابلی ) هم بیان شده است ، قبله ی عدن را از موارد الشمال الی المغرب آورده است و مقدار انحراف را هم 29 درجه و 15 دقیقه و 48 ثانیه ذکر کرده است لذا آنچه که مرحوم سید در رابطه با قبله عدن فرموده اند مطابق با قواعد نیست.

*قبله صنعا*

مرحوم سید در متن عروه فرموده اند تشخیص قبله در صنعا بواسطه ی ستاره جدی به اینست که به ستاره جدی نگاه بکند و آن را محاذی گوش راست خودش قرار بدهد .

*بررسی کلام سید*

مرحوم حکیم فرموده اند که آنچه که در جداول برای صنعا ذکر شده است اینست که انحراف صنعا کمتر از 5 درجه به طرف شرق از عدن قرار داده اند و حال اینکه به حسب اختبار قبله ی صنعا هم مانند قبله ی عدن انحراف من الشمال الی المغرب دارد نه انحراف من الشمال الی المشرق و مقدار انحراف به حسب آنچه که به اختبار به دست آمده است 33 درجه است . در تحفه الاجله هم انحراف صنعا من الشمال الی المغرب 33 درجه و 32 دقیقه و 33 ثانیه است.

*قبله حبشه*

مرحوم سید در متن عروه فرموده اند در حبشه ( اتیوپی ) و نوبه ( سودان ) ستاره جدی را بر گونه چپ خودش قرار بدهد .

*بررسی کلام سید*

 مرحوم حکیم فرموده اند در جداول گفته شده است که این قبله من الشمال الی المشرق انحراف دارد اما مقدار انحراف آن به اندازه ی 45 درجه و 25 دقیقه است و این انحراف مقدار زیادی است به طوری است که اگر شخص بخواهد از شمال به مشرق برگردد باید به اندازه 45 درجه منحرف شود و حال اینکه مرحوم سید فرموده اند علی الخد الایسر قرار بدهد و خدّ ایسر انحراف کمتری از گوش ایسر دارد.

آن چه که اختبار اقتضاء میکند اینست که پایتخت اتیوپی 4 درجه از شمال به مشرق است لذا با چیزی که مرحوم سید فرموده اند نزدیک است. به حسب آنچه که در تحفه الاجله بیان شده است گفته اند انحراف از شمال به مشرق به مقدار 2 درجه است.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 193 )**

**(3) مقتضاه أن القبلة في عدن نقطة الشمال. و المذكور في الجدول: أن انحراف عدن من الشمال الى المشرق خمس درجات و خمس و خمسون دقيقة و هو مخالف لما ذكر. و كلاهما مخالف للاختبار، فان انحراف عدن عن الشمال الى المغرب بتسع و عشرين درجة. و أن انحراف صنعاء أقل من ذلك أعني: درجة و خمس عشرة دقيقة. و في المتن جعل الانحراف فيها من الشمال الى المغرب بقدر انحراف الكوفة. و الذي يقتضيه الاختبار أن الانحراف فيها من الشمال الى المغرب ثلاث و ثلاثون درجة.**

**(4) المذكور في الجدول: أن جرم دار ملك الحبشة تنحرف من الشمال الى المشرق سبعاً و أربعين درجة و خمساً و عشرين دقيقة. و الذي يقتضيه الاختبار أن انحراف (أديس‌أبابا) عاصمة الحبشة أربع درجات من الشمال الى المشرق. و لعله يخالف ما ذكر.**

 تا اینجا علامیت ستاره جدی در تشخیص قبله بیان شد ، اما علامتهای ديگر :

**عبارت مرحوم سید**

 **(و منها): سهيل و هو عكس الجدي. (و منها): الشمس لأهل العراق إذا زالت عن الأنف إلى الحاجب الأيمن (1) عند مواجهتهم نقطة الجنوب. (و منها): جعل المغرب على اليمين و المشرق على الشمال لأهل العراق أيضاً في مواضع يوضع الجدي بين الكتفين كالموصل. [(و منها): الثريا و العيوق لأهل المغرب] (و منها): الثريا و العيوق لأهل المغرب يضعون الأولى عند طلوعها على الأيمن و الثاني على الأيسر (2). (و منها): محراب صلى فيه معصوم، فان علم أنه صلى فيه من غير تيامن و لا تياسر كان مفيداً للعلم، و إلا فيفيد الظن (3).**

***علامت دوم ( ستاره سهیل )***

فرموده اند این ستاره هم میتواند علامت باشد اما این علامت عکس ستاره جدی است یعنی ستاره سهیل در قطب جنوب است یعنی مناطق شمالی بالاضافه الی مکه باید رو به ستاره سهیل بکنند چرا که این ستاره در قطب جنوب است و مناطق جنوبی بالاضافه الی مکه باید پشت به ستاره مکه بکنند و همان خصوصیاتی که در علامیت ستاره جدی گفته شده است برای ستاره سهیل حفظ میشود.

***علامت سوم ( خورشید برای اهل عراق )***

اهل عراق و مناطقی مانند عراق اینطور عمل بکنند که به آفتاب نگاه بکنند ، وقتی اینها به نقطه ی جنوب نگاه بکنند ، مشرق طرف چپ و مغرب طرف راست میشود و خورشید از طرف چپ طلوع میکند تا زمانی که به بین العینین میرسد و مقداری باید صبر کنند تا به حاجب ایمن برسد حال اگر به آن قسمت رسید ، اگر به خورشید نگاه کنند در حاليکه خورسيد بر حاجب ايمن آنها است در این صورت استقبال به قبله محقق ميشود لذا برای اهل عراق که به جنوب حقیقی توجه میکنند میتوانند از خود خورشید هم قبله خود را بدست بیاورند.

*نکته*

همانطور که در تعلیقه ی مرحوم امام و مرحوم گلپایگانی هم آمده است : اینکه مرحوم سید این متن را در اینجا ذکر کرده است در حقیقت تصحیح آن چیزی است که در کلمات فقهاء متقدم به عنوان علامت ذکر شده است : در عبارت شرایع آمده است که اهل عراق عین شمس را عند زوالها علی الحاجب الایمن قرار میدهند یعنی وقت ظهر به طرف جنوب بایستند و شمس را علی حاجب ایمن قراربدهند.

این عبارت صحیح نیست ؛ بخاطر اینکه شمس عند الظهر علی حاجب الایمن قرار بگیرد به این معناست که شخص باید مقداری از نقطه ی جنوب به شرق منحرف بشود تا شمس آنطور که گفته شده است واقع بشود لذا لازمه آنچه که مرحوم محقق درشرایع فرموده اند این است که اهل عراق باید از نقطه ی جنوب به طرف مشرق منحرف بشوند و حال اینکه این صحیح نیست و با علامت اول هم تطابق ندارد.

علامت اول که ستاره جدی بود بنابر این شد که انحراف از نقطه ی جنوب به طرف مغرب درست بشود ( البته با درجاتی انحراف ) لذا اگر عبارت شرایع را در این علامت سوم ملاک قرار بدهیم و بگوییم زمان تشخیص قبله وقت زوال است و در این زمان مصلی طوری بایستد که خورشید علی حاجب ایمن باشد بر خلاف علامت اول ميشود .

منتهی مرحوم سید این عبارت را تصحیح کرده اند و فرموده اند ملاک وقت زوال نیست بلکه مصلی باید صبر بکند و مقداری که از ظهر گذشت و خورشید به حاجب ایمن رسید ، آن طرف قبله است ( چون اگر وقت زوال ملاک باشد خورشید بالای انف او قرار میگیرد ) . لذا در تعلیقه ی مرحوم امام آمده است :

**\* لعلّ‌ هذه العبارة للتنبيه على الخلل الذي في بعض الكتب من جعل الشمس - العراق (1) إذا زالت عن... عند الزوال على الحاجب الأيمن؛ لأنّ‌ لازمه الانحراف إلى المشرق، و هو خلاف الواقع، و خلاف العلامة الاولى، فأصلح الماتن رحمه اللّه ذلك بأنّ‌ العلامة زوال الشمس إلى الحاجب الأيمن عند المواجهة إلى نقطة الجنوب، و لا يمكن ذلك إلاّ بانحراف قبلتهم من الجنوب إلى المغرب، و هي موافقة للواقع بالنسبة إلى أواسط العراق و موافقة للعلامة الاولى مع وضوح العبارة. (الخميني).**

در تعلیقه ی مرحوم گلپایگانی هم همین آمده است :

**-\* يعني لأواسطهم؛ فإنّ‌ انحراف قبلتهم إلى المغرب يكون بمقدار يحاذي حاجبهم الأيمن القبلة عند مواجهتهم إلى نقطة الجنوب، فالشمس إذا زالت إلى الحاجب الأيمن عند مواجهتهم نقطة الجنوب تصير محاذية لقبلتهم، و ليس المقصود جعلها عند الزوال على الحاجب الأيمن حتّى يستلزم انحراف قبلتهم إلى المشرق. (محمد رضا الگلپايگاني).**

***علامت چهارم ( جعل المغرب علی الیمین و المشرق علی الیسار )***

اینست که برای اهل عراق در مناطقی که ستاره جدی برای آن مناطق بین کتفین قرار میگرفت ( یعنی پشت سر اصلی مانند موصل و امثالهم ) ازین علامت چهارم میتوانند استفاده کنند و آن علامت اینست که طرف راست بدنشان را محاذی مغرب حقیقی قرار بدهند و طرف چپ بدنشان را محاذی مشرق حقیقی قرار بدهند حال در این صورت هم اتجاه الی القبله اتفاق می افتد.

این عبارت عروه به حسب نسخ دارای اختلاف است : آن نسخه ای که نزد مرحوم خویی بوده است و در عروه ی محشی با تعلیقه مرحوم خویی هم چاپ شده است ، عبارتی که وجود دارد اینست که : منها جعل المشرق علی الیمین و المغرب علی الشمال یعنی کسی که به جنوب نگاه میکند ، مشرق طرف چپ اوست و مغرب طرف راست است.

حال برای کسی که در موصل است و ستاره ی جدی بین کتفین قرار میگرفت اگر این علامت را تطابق بدهد خب مرحوم سید فرموده اند یمینش را به طرف مشرق و یسارش را به طرف مغرب قرار بدهد حال اگر کسی چنین کند به این معناست که به طرف شمال نگاه میکند نه به طرف جنوب لذا فرموده اند که این سهوی است که یا از طرف نساخ یا از طرف سید است.

ولی همانطور که در تعلیقه ی موسوعه آمده است این بیان بنابر همه ی نسخ نیست بلکه در نوع نسخ عروه واز جمله نسخه ای که با تعليقه اعلام سابق (مثل مرحوم آقای بروجردی ) چاپ شده است بر همان عبارت صحیح است که همان جعل المغرب علی الیمین و المشرق علی الیسار میباشد.

***علامت پنجم ( ستاره ثریا و عیوق)***

اینست که اگر اهل مغرب ستاره ثریا را علی ایمن قرار بدهد و ستاره دوم عیوق را علی ایسر قرار بدهند در این صورت اتجاه به سمت قبله پیدا میکنند.

همانطور که در کلام مرحوم حکیم آمده است این علامت در کلام شاذان بن جبرئیل آمده است که ازین دو ستاره هم میتوان استفاده کرد منتهی اینکه ستاره اول علی ایمن و ستاره دوم علی ایسر قرار بگیرد به این معناست که مصلی بین این دو باشد.

***علامت ششم ( محراب معصوم علیهم السلام )***

اینست که محراب مسجدی که معصوم علیهم السلام در آن نماز خواند علامتی برای تشخیص قبله است : حال اگر بدانیم حضرت علیه السلام در این محراب بدون تیاسر و تیامن نماز خواند این علامت مفید علم است اما اگر علم به این مطلب نداشته باشیم و احتمال تیامن و تیاسر را بدهیم در این صورت این علامت مفید علم نیست اما مفید ظن میباشد.

***علامت هفتم ( قبر معصوم علیهم السلام )***

علامت هفتم قبر حضرات معصومین علیهم السلام است منتهی اگر بدانیم که هیچ تغییر و تحولی در آن انجام نشده است و به همان نحوی که در ابتدا جسد مبارک را در آن گذاشته اند باقی مانده است ، موجب علم میشود اما اگر یقین نداشتیم و احتمال این را دادیم که مقداری تغییر و تحول در آن رخ داده است در اینجا این علامت موجب ظن است.

### جلسه74 25/2/1402

***مساله اول***

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

در علائمی که برای تشخیص قبله قابل استفاده است ، مرحوم سید علامت ششم را محراب مسجدی که معصوم علیه السلام در آن نماز خوانده است قرار داده اند منتهی اگر ما علم داشته باشیم که حضرت علیه السلام بدون تیامن و تیاسر در آنجا نماز خواندند ازین علامت علم به قبله پيدا ميشود و علامت هفتم را هم قبر معصوم علیه السلام قرار دادند و همینطور این علامت در صورتی که علم به عدم تغیر قبر داشته باشیم موجب علم به قبله میشود.

ایشان این دو مطلب را به عنوان علامت قرار دادند و در ابتدا هم فرمودند که اگراین مطالب با قيود همراه باشد مفید علم هستند یعنی اگر علم به عدم تغیر در قبر و علم به عدم تیامن و تیاسر در محراب داشته باشیم ، مفید علم هستند . بله اگر احتمال تغیر اینها داده بشود ، داخل در امارات مفید ظن میشوند .

**بررسی کلام مرحوم سید**

در کلمات اعلامی که متعرض فرمایش مرحوم سید شده اند نوعا این قسمت از فرمایش مرحوم سید را قبول کرده اند : از جمله مرحوم حکیم که در این قسمت مناقشه ای نکرده اند.

*اشکال مرحوم خویی*

اما مرحوم خویی در اینجا اشکال کرده اند و فرموده اند اینکه ما از محراب یا قبر معصوم علیه السلام علم پیدا کنیم ، این حصول علم دارای اشکال است یعنی حتی اگر فرض بکنیم که شخصی مباشرتا و بدون واسطه پشت سر امام معصوم علیه السلام ایستاده و نماز میخواند ، در اینجا هم علم به جهت قبله پیدا نمیکند و حصول علم از امثال این مورد بلکه حتی از صلاه خلف معصوم علیه السلام مشکل است : بخاطر اینکه ؛

اولا

حتی موردی را که امام معصوم علیه السلام حاضر است و مصلی به سمت قبله ای که امام علیه السلام ایستاده است نماز میخواند در اینجا این مصلی احتمال انحراف یسیر را میدهد ولو این انحراف به مقدار غیر محسوس باشد یعنی احتمال میدهد که آن چیزی را که او به آن توجه میکند با آنچه را که امام معصوم علیه السلام سمت آن ایستاده است مختلف باشد .

حال اگر انحراف ولو به مقدار کم در ابتدای خطوط متوازی وجود داشته باشد این انحراف در قسمتِ منتها با فاصله ی بسیار زیاد تری میشود یعنی مثلا اگر گفته بشود که خطی از جبهه ی امام علیه السلام به طرف کعبه رسم بشود ، خطی است که به کعبه می رسد حال آن شخصی که پشت سر امام علیه السلام است ، اگر از جبهه ی او خطی به طرف خانه ی کعبه رسم بشود ، در صورتی که به مقدار کمی انحراف داشته باشد در اینجا در قسمت منتها این اختلاف به صورت زیاد خودش را نشان میدهد لذا اینطور نیست که مصلی یقین پیدا بکند که آن سمتی که او به طرف آن سمت ایستاده است حتما به کعبه میرسد بلکه ممکن است در مبدا انحراف کمی داشته باشد و همین انحراف در مبداء باعث میشود که در قسمت منتها چند فرسخ از خانه کعبه آن طرف تر باشد.

لذا وجه اول اینست که در این موارد احتمال انحراف یسیر داده میشود که اگر این انحراف محقق بشود ، این مصلی به سمت کعبه نیست لذا با وجود این احتمال علم به قبله محقق نمیشود.

ثانيا

فرموده اند که معلوم نیست که در مواردی که معصوم علیه السلام به سمت قبله ایستاده اند یا در محرابی که حضرت علیه السلام برای نماز بناء کرده اند و خود حضرت علیه السلام در آن نماز میخوانده یا قبر معصوم علیه السلام که بوسیله ی معصوم دیگری انجام میشود ، علم خاص خودش را اعمال کرده باشد بلکه ممکن است از باب مواسات با بقیه ی مکلفین در تشخیص موضوعات به ظواهر عمل کرده باشد که طبعا احتمال مطابقت و عدم مطابقت با واقع وجود دارد لذا اگر این طور باشد کار معصوم علیه السلام با کار افراد عادی که قبله را با امارات مشخص میکنند فرقی ندارد. مرحوم خویی فرموده اند این مطلب را محقق همدانی هم فرموده اند.

محقق همدانی در مصباح الفقیه این بحث را مطرح کرده اند و فرموده اند ربما جعل بعض محراب معصوم علیه السلام را از مواردی که موجب علم به جهت قبله میشود ولی این حرف تمام نیست و موجب علم نمیشود اذ لم یثبت اناطه اعمالهم الظاهریه ، معلوم نیست که معصوم علیه السلام اعمال ظاهری خودشان را از راه علم غیب انجام داده باشند بلکه احتمال قوی داده میشود که از همین ظواهر و اسباب عادی که در اختیار سایر هست ، قبله را تشخیص داده اند.

حال وقتی چنین احتمالی در فعل معصوم علیه السلام داده میشود دیگر برای ما علم به این پیدا نمیشود که این سمت محراب همان اتجاه و قبله ی حقیقی است.

**عبارت مرحوم خویی ( موسوعه ج 11 ص 449 )**

**لا يخفى أن حصول العلم من هذا و نحوه كقبر المعصوم (عليه السلام) المعلوم مطابقة ظاهره مع موضع الجسد، بل حتى الصلاة خلفه (عليه السلام) مباشرة مشكل. أما أوّلاً: فلاحتمال الانحراف اليسير منا و لو بمقدار غير محسوس فلا يتلاقى الخط الخارج من وسط جبهتنا مع الخط الخارج من وسط جبهة المعصوم المفروض تلاقيه مع عين الكعبة، ضرورة أن الانحراف في مبدأ الخطوط المتوازية و إن كان يسيراً جدّاً و قد بلغ من القلة ما بلغ إلا أنه يزداد شيئاً فشيئاً، و يبدو كثيراً في المنتهي سيما مع بعد المسافة، فلا يكون خطنا ملاصقاً للكعبة بل ينحرف طبعاً يمنة أو يسرة بعد وضوح اختلاف الجبهات في مقدار السعة، فإنه كلما بعد يتسع الانحراف بطبيعة الحال. و ثانياً: لم يتضح إعمال المعصوم (عليه السلام) علمه الخاص في أمثال هذه الموارد، و من الجائز أن يواسي غيره من سائر المكلفين في الأخذ بظواهر الشرع و العمل بالظنون و الأمارات في تشخيص الموضوعات، فلا يختلف عنا في عدم التجاوز عن حدود الظن في تشخيص القبلة و الاستناد إلى الأمارات المعتبرة كما أشار إليه المحقق الهمداني (قدس سره) .**

**عبارت محقق همدانی(مصباح الفقيه ج10ص63-64**

و ربّما جعل بعض محراب المعصوم و ما جرى مجراه بمنزلة إخباره بالجهة الخاصّة المحاذية للعين في كونه- كالمشاهدة- محصّلا للعلم بالجهة المحاذية لها حقيقة. و فيه نظر؛ إذ لم تثبت إناطة أعمالهم الظاهريّة بالعلم المخصوص بهم الغير الحاصل من أسباب عاديّة، فيحتمل قويّا عدم كونهم مكلّفين إلّا بالتوجّه شطر‌ المسجد على حسب ما تؤدّيه الأسباب العاديّة الموجبة للعلم بجهتها، فلا يعلم حينئذ أنّهم راعوا في صلاتهم أو محرابهم- مثلا- علمهم الذي خصّهم اللّه به.

***بررسی فرمایش مرحوم خویی***

به نظر میرسد که هیچ یک ازین دو اشکال مرحوم خویی وارد نباشد :

*بررسی اشکال اول*

جواب این اشکال اینست که آنچه که مورد بحث است اینست که ما به اینکه قبله در سمت خاص و درجه ی خاصی از افق است علم پیدا بکنیم یعنی چیزی که مورد بحث است اینست که تشخیص بدهیم قبله کدام طرف است حال با توجه به این مطلب ، در جایی که ما علم به عدم تغیر محراب معصوم علیه السلام یا قبر معصوم علیه السلام داشته باشیم در این موارد جهت قبله معلوم هست و ما از محراب و قبر و صلاه معصوم علیه السلام میتوانیم جهت قبله را تشخیص بدهیم.

اینکه شما فرمودید ما احتمال انحراف را میدهیم به این بر میگردد که اگر بعد از فراغ از تشخیص قبله بخواهیم عمل خودمان را به جهت قبله تطبیق بکنیم ، میتوانیم این را احراز کنیم یا خیر ؟ منتهی این مطلب ربطی به محل بحث ندارد چرا که محل بحث اینست که تشخیص قبله ممکن هست یا ممکن نیست ؟

در موارد محراب و قبر معصوم علیه السلام با قطع نظر از اشکال دوم و فرض اینکه امام معصوم علیه السلام علم غیب خودش را اعمال کرده است ، جهت قبله برای ما مشخص است و ما در این جهت شک نداریم. حال اینکه مصلی نماز و جهت خودش را به این جهت قرار بدهد محل بحث نیست بخاطر اینکه در این قسمت آن مقداری که ملاک و معتبر است اینست که شخص به حسب نظر عرف بعد از تشخیص جهت قبله به نحوی اتجاه پیدا بکند که از نظر عرف بگویند به سمت قبله ایستاده است و این مقدار هم در مثل محراب و قبر و نماز معصوم علیه السلام احراز ميشود .

پس اشکال اول وارد نیست ؛ چرا که ایشان مورد اشکال را این قرار دادند که مصلی نمیتواند به طرف قبله بودن نماز خودش را احراز بکند اما این محل بحث نیست بلکه محل بحث اینست که ما بتوانیم جهت قبله را تشخیص بدهیم یا نتوانیم تشخیص بدهیم.

*بررسی اشکال دوم*

جواب این اشکال اینست که این موارد مانند ایستادن امام علیه السلام به سمت خاص ولو از موارد بیان حکم کلی شریعت نیست و از موضوعات است یعنی عمل به حکم شرعی است نه بیان حکم شرعی منتهی بر اساس آنچه را که مشهور علماء قائل هستند و قول صحیح هم همین است ، همانطور که معصومین علیهم السلام از خطا و اشتباه در بیان احکام شریعت عصمت دارند نسبت به موضوعات هم معصومین علیهم السلام از اشتباه مبرا هستند خصوصا موضوعاتی که عمل به آنها و ایجاد آنها در مرای و منظر عامه مردم باشد و مورد تاسی قرار بگیرد لذا در این موارد هم آن رایی که معصوم علیه السلام دارد مطابق با واقع است و احتمال خطا و سهو داده نمیشود ؛

دلیل بر این امر هم همانطور که در کلمات اعلام آمده است اینست که اگر خطا و اشتباه در موضوعات از معصوم علیه السلام سر بزند موجب سلب اعتماد ازیشان و موجب تشکیک در گفتار ایشان حتی در بیان احکام میشود لذا بخاطر این مطلب تمامی معصومین علیهم السلام مبرا از اشتباه هستند .

 مرحوم آقای تبريزی در جواب يک استفتاء (که ازعصمت معصومين عليهم السلام از سهو در موضوعات سؤال شده به اين دليل اشاره فرموده اند ) :

**صراط النجاة (للتبريزي)؛ ج‌5، ص: 287-288**

**(931) :جاء في (الجزء الأول من صراط النجاة، ص 462 في الجواب عن المسألة رقم 1294) نقلًا من السيد الخوئي (قدّس سرّه): «القدر المتيقن من السهو الممنوع على المعصوم هو السهو في غير الموضوعات الخارجية». لم يرد لكم تعليقة على الجواب ممّا يعني الموافقة فما هي الموضوعات الخارجية التي تكون خارجة عن عهدة العصمة فهل ترون قضية سواء بن قيس و القضيب الممشوق مثلًا مع رسول اللّٰه و دعاء الرسول له نرجو توضيح ذلك.**

**باسمه تعالى:: مراده (قدّس سرّه) من العبارة المذكورة أنّ القدر المتيقن عند علماء الشيعة و الذي وقع عليه تسالمهم هو عدم إمكان السهو على النبي (صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم) في تبليغ الأحكام الشرعية و بيان المعارف الدينية و أمّا الموضوعات الخارجية فالصحيح فيها أيضاً و إن كان هو عدم جواز السهو على النبي و الإمام (عليه السّلام) إلّا أنه ذهب بعض علمائنا كالصدوق (رحمه اللّٰه) و أستاذه محمد بن الحسن بن الوليد و بعض آخر إلى جواز السهو فيها إذا كانت هناك مصلحة تقتضيه مثل أن لا يتوهم الناس الألوهية فيهم و استندوا في ذلك إلى بعض روايات وردت من طريقنا في نوم النبي (صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم) عن الصلاة و سهوه في صلاته وفاقاً لما رويت من طريق العامة و نحن قد أجبنا عن ذلك في بحوثنا في كتاب الصلاة مبحث أوقات الصلوات و قلنا أنّ في نفس‌ تلك الروايات الواردة عن أئمتنا (عليهم السّلام) قرينة تدل على أنّها صدرت تقية و مراعاة لروايات العامة و قد ذكرنا هناك أنّ الصحيح ما عليه مشهور علمائنا الأبرار من عدم إمكان السهو على النبي و الإمام صلوات اللّٰه عليهم حتى في الموضوعات الخارجية لأنّ هذا ممّا يوهن أمر النبي و الإمام (عليه السّلام) و يوجب الارتياب و الشك للناس بالنسبة إلى بيان الأحكام الشرعية أيضاً، و أمّا على النبي (صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم) و الإمام (عليه السّلام) بالنسبة إلى الموضوعات الخارجية فالقدر المتيقن منه عندنا أنّ النبي (صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم) أو الإمام (عليه السّلام) إذا كان في علمه بالموضوع مصلحة و أراد أن يظهر اللّٰه تعالى له واقع الأمر يظهره له و أمّا قضية سواء بن قيس فظاهر المنقول فيها غير قابل للتصديق و كأن الواقعة على ما يظهر من بعض النقل لم تكن متحققه و إنّما كان غرضه شيئاً آخر و النبي (صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم) لكونه رؤوفاً و رحيماً لم يظهر الخلاف بل أظهر كأن ما يدعيه هو الواقع و الوجه في عدم إمكان التصديق أنّ القصاص أنّما يثبت في موارد الجناية عمداً و هذا غير محتمل بالنسبة إلى النبي (صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم)، و اللّٰه العالم.**

هرچند صاحب جواهر در بعضی موارد نسبت به مطابق واقع بودن تشخیص معصوم علیه السلام در موضوعات تردید کرده است مانند مساله ی تشخیص مقدار کر که ایشان فرموده اند لازم نیست که معصوم علیه السلام این را بداند چرا که علم معصوم علیه السلام مانند علم خداوند متعال نیست تا مطلقا مطابق با واقع باشد اما در مساله ی قبله به این مطلب اصرار دارد که خطای در قبله منافات با عصمت دارد. لذا در مقام جواب از اشکال کسانی که قائل شده اند محراب و قبر معصوم علیه السلام موجب علم به قبله نمیشود ، فرموده اند در این موارد کار معصوم علیه السلام موجب علم به قبله میشود بخاطر اینکه : خطای در تشخیص قبله با عصمت منافات دارد و اگر احراز کردیم که معصوم علیه السلام جهت خاصی را برای قبله گفته است حتما مطابق با واقع است.

**عبارت صاحب جواهر ( ج 7 ص 341 )**

**و نحوه مما يفيد القطع بها، لما عرفت و تعرف من منافاة الخطأ في ذلك العصمة، و غيره يفيد الظن بها، لاحتمال الخطأ في تحصيل القبلة المقابلة بها كما أوضحناه سابقا، و نص عليهما معا المحقق الثاني هنا في فوائده. فمن الغريب ما وقع لبعض الأعلام كالشهيد في الذكرى و المحقق البهائي من أن هذه الامارات تفيد الظن الغالب بالعين و القطع بالجهة، كما أنه من الغريب ما وقع لبعض علماء العصر من الإنكار على ما وقع من غير واحد من الأصحاب، بل ظاهرهم الاتفاق عليه من أن محراب المعصوم (عليه السلام) مما يفيد العلم بالقبلة قائلا ليس تكليف المعصوم (عليه السلام) مع البعد إلا تكليف غيره من الاستقبال إلى الجهة، و لذا كان يصلي قطعا في أمكنة متعددة يقطع بسعة عرضها على الكعبة من دون انحراف منه، فكيف يكون محرابه مما يفيد العلم بالقبلة، إذ لا يخفى ما فيه بعد الإحاطة بما ذكرناه سابقا من أن المراد إفادته العلم بالجهة بالمعنى الذي ذكرناه: أي المقابلة الحسية لو كانت الكعبة مرئية لا العين، و تجويز الخطأ عليه في ذلك نفي لعصمته، لما فيه من النقص، إذ هو أجل من أن يقصر عن علماء الهيئة كما أوضحناه سابقا.**

**عبارت صاحب جواهر ( ج 7 ص 384 )**

**يحصل العلم باخبار المعصوم (عليه السلام) و بصلاته التي يعلم خلوها عن التقية بناء على ما ذكرنا سابقا من منافاة الإمامة الخطأ في جهة القبلة، و بنصبه محرابا، و لذلك ذكر غير واحد من الأصحاب بل ظاهرهم الاتفاق عليه أن المحراب الذي نصبه المعصوم (عليه السلام) أو صلى فيه مما يفيد العلم بذلك، و وجهه ما ذكرنا لكن بشرط القطع بصلاته فيه من غير تيامن و لا تياسر و أنه لا تقية.**

 دلیل این مطلب را در ص 332 فرموده اند به این بیان که مورد قبله با غیر آن فرق دارد و اگر در این مورد معصوم علیه السلام جهت خاصی را تشخیص داده است حتما مطابق با واقع است . بعضی گفته اند همانطور که در آن موارد حضرت علیه السلام بر طبق قوانین ظاهریه عمل میکند در اینجا هم همینست . اما صاحب جواهر فرموده است بین اینها فرق است :

در مساله ی تشخیص قبله اگر اشتباهی بشود بخاطر قصور علم است ، درجایی که معصوم علیه السلام اگر نظر اشتباه بدهد از باب قصور علم است باید بگوییم فعل معصوم علیه السلام خالی از خطا و اشتباه است.

**فمن الغريب تخيل بعض الناس جواز الخطأ عليه في ذلك و أنه ممن هو مكلف باستعمال الأمارات الظنية، كتكليفه بالحكم بالبينة و اليمين و الشاهد و غيرهما من الأحكام الظاهرية، ضرورة وضوح الفرق بين ما كان خطأه فيه لقصور في معرفة العلم المؤدي لذلك و بين ما لا يكون كذلك، فان النقص الواجب تنزيهه عنه متحقق في الأول بخلاف الثاني، فإنه لا نقص عليه بذلك حتى لو علم بالعلم الإلهي الخارج عن طريق البشر خلاف ما حكم به، فان الظاهر عدم تكليفهم (عليهم السلام) بالعلم المزبور، لما ثبت متواترا انهم كانوا عالمين بجميع ما وقع عليهم قبل وقوعه لكنه بالطريق الإلهي الخارج عن مقتضى الطاقة البشرية التي هي مدار التكاليف، و بالجملة لا ريب في حصول النقص بالخطإ المذكور، و لعله من هنا ذكر غير واحد من الأصحاب أن محراب المعصوم (عليه السلام) الثابت نصبه منه أو صلاته فيه من غير انحراف مثلا بالتواتر و نحوه مما يفيد العلم، بل أرسله إرسال المسلمات، و هو كذلك لما عرفت.**

### جلسه75 30/2/1402

***مساله اول***

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

مرحوم سید در رابطه با بیان امارات مفید للظن برای تشخیص قبله ، اماراتی را بیان فرمودند. اماره ی اخیری که مرحوم سید ذکر کرده اند : قبله بلد مسلمین است . ایشان فرموده اند اگر شخصی به شهری رفته است برای تشخیص قبله میتواند نگاه به محراب مسجد و قبور بکند و قبله را تشخیص بدهد و تا زمانی که علم به مخالفت این موارد نداشته باشد میتواند به این اماره عمل بکند.

#### دلیل اماریت محراب و قبورمسلمين

دلیل این مطلب همانطور که در کلام مرحوم حکیم و اعلام دیگر اشاره شده است ، سیره ی قطعیه متشرعه است یعنی متشرعه اینطور عمل میکنند .

اصل این مطلب جای اشکال ندارد و به صورت فی الجمله میتوان به این اماره اکتفاء کرد و همانطور که مرحوم حکیم بیان کرده اند بعضی از فقهاء ادعای اجماع در این مساله کرده اند و گفته اند محراب و قبور برای تشخیص قبله حجت است.

*سوال*

اما آنچه که محل بحث است اینست که آیا حجیت اعتماد به قبور ، مختص به جایی است که مکلف تمکن از تحصیل علم به قبله نداشته باشد یا اینکه حتی اگر تمکن از تحصیل علم به قبله داشته باشد ، محراب و قبر مومنین حجیت دارد مانند حجیت بینه. یعنی در جایی که بینه یا خبر ثقه خبر بدهد به اینکه قبله فلان طرف است ، همانطور که حجیت بینه و خبر ثقه مختص به فرض عدم تمکن از تحصیل علم نیست بلکه شامل فرض تمکن از تحصیل علم هم میشود ، آیا حجیت مساجد و قبور برای تشخیص قبله هم مانند بینه است یا اینکه مختص به جایی است که تمکن از تحصیل علم نباشد ؟

*جواب*

مرحوم حکیم فرموده اند که ولو از بعضی از کلمات استفاده میشود که حجیت مختص به فرض عدم تمکن از تحصیل علم است ولی ظاهر و موافق با بعضی از کلمات اعلام اینست که این اماره حتی مع التمکن از تحصیل علم قابلیت اعتماد دارد یعنی دلیل بر حجیت که سیره باشد مختص به فرض عدم تمکن نیست و به این محراب و قبور ولو در صورت امکان تحصیل علم هم اعتماد میکنند.

بله بحث دیگری وجود دارد و آن اینست که اگر محراب مسجدی به نحوی باشد منتهی شخص در تشخیص قبله اعمال ظن و تحری کرد و جهت خاصی را به عنوان قبله تشخیص داد ، آیا در این موارد هم میتواند به این محراب عمل بکند یا خیر ؟

ممکن است کسی اشکال بکند و آن اینست که در جایی که شخص خودش تحصیل ظن کرد در آنجا میگوییم در چنین موردی محراب و قبر مومنین در تشخیص قبله حجیت ندارد ؛ بخاطر اینکه سیره این موارد را شامل نمیشود یعنی در جایی که شخص با اجتهادش تحری کرده باشد و بخواهد به محراب عمل بکند ، سیره ای در چنین موردی وجود ندارد .

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 195 )**

**(5) إجماعاً كما عن التذكرة و كشف الالتباس. و تقتضيه السيرة القطعية الهيئة، و قول أهل خبرتها. و هو في الجملة مما لا إشكال فيه. إنما الإشكال في اختصاصه بحال عدم التمكن من تحصيل العلم بالقبلة - كما هو ظاهر المنتهى، بل ظاهر قولهم: «فان جهلها عول على الأمارات المفيدة للظن»، و اختاره في المدارك - أو يعم صورة التمكن منه - كما اختاره في الجواهر - قولان، أولهما أقوى، لعدم الدليل على الثاني بعد عدم ثبوت إطلاق الإجماع و السيرة، بل لا يبعد الاختصاص بصورة عدم التمكن من تحصيل الظن الأقوى، و إن كان عموم الحكم لذلك لا يخلو من قوة، لأن الظاهر ثبوت السيرة فيهما معاً كإطلاق معقد الإجماع. نعم لو اتفق حصول الظن الأقوى على الخلاف تعين العمل به دونها، لإطلاق ما دل على وجوب التحري من دون مقيد.**

مرحوم سید در آخر مساله ی 1 بعد از بیان این علامت فرموده است :

**إلى غير ذلك كقواعد الهيئة و قول أهل خبرتها** : غیر از علائم خاصه ای که بیان کردیم ، علائم دیگری برای تشخیص قبله وجود دارد مانند قواعد هیات و قول اهل خبره. مرحوم حکیم سه طریق برای اینکه چطور بر اساس قواعد هیات بتوانیم قبله را تشخیص بدهیم بیان کرده اند : دو طریق از طرق تشخیص قبله ، بر اساس دائره ی هندیه است ( علت نامگذاری به دائره هندیه اینست که ممکن است از منجمین هندی گرفته شده باشد ) . این دو طریق در کلمات فقهاء متقدم هم ذکر شده است .

#### طرق تشخيص قبله با استفاده از قواعد هيئت

#####  *طریق اول*

این طریق را مرحوم شیخ بهایی در کتاب حبل المتین آورده اند. بیان مطلب اینست که : برای تشخیص قبله ابتدا باید جهات 4 گانه را تعیین کنیم ، بعد از مشخص شدن جهات باید در زمین صاف دائره ای را رسم کنیم و در این دایره که مجموعا 360 درجه است ، بوسیله ی خط شمال یا جنوب که از آن تعبیر به خط نصف النهار میشود و خط مشرق و مغرب این دایره را به 4 قسمت تقسیم میکنیم . در هر قسمتی 90 درجه وجود دارد .

حال این قوس های 4 گانه را که هرکدامشان 90 درجه است ، اگر این را درجه بندی کنیم و این درجات 90 گانه را از 1 تا 90 علامت بگذاریم در این صورت بعد از انجام این کار ها ، تشخیص قبله مکان متوقف است بر اینکه این مکانی که در آن هستیم چه نسبتی با مکه مکرمه دارد :

اختلاف عرضی

یا اختلاف در عرض مکه است و در طول اختلاف ندارد . طول جغرافیایی فاصله هر بلد از خط نصف النهار گرینویچ که در حوالی لندن هست حساب میشود. عرض جغرافیایی هر بلد به فاصله ی بلد تا خط استواء حساب میشود لذا اگر قم را حساب بکنیم : فاصله ی قم از خط استوا 34 درجه و 39 دقیقه است و طول قم 50 درجه و 55 دقیقه است.

حال که ما این دایره را رسم کردیم ، آن بلدی که میخواهیم قبله اش را تشخیص بدهیم : اگر این بلد از جهت طولی با مکه اختلاف نداشته باشد بلکه طول او مساوی طول مکه باشد و تنها از جهت عرضی با مکه مختلف باشد در این موارد تعیین قبله واضح است چرا که اگر عرض او بیشتر باشد ( فاصله او از خط استواء بیشتر از مکه باشد ) طبعا قبله ی او به طرف جنوب است .

عکس این مطلب هم همین است یعنی اگر طول مکه که 21 درجه است ، آن بلدی که میخواهیم قبله اش را تعیین بکنیم فاصله اش با خط استواء 10 درجه باشد ، برای توجه به قبله باید به نقطه ی شمال توجه بکند لذا در جایی که عرضا اختلاف داشته باشند و طولا متحد باشد تعیین قبله یا به طرف شمال یا جنوب است .

اختلاف طولی

اگر عرضا اختلاف نداشته باشند بلکه اختلاف آنها طولی باشد یعنی آن بلد مانند مکه در عرض 21 درجه باشد اما طول آن مختلف باشد حکم این مورد روشن است ؛ چرا که اگر طول او از مکه بیشتر باشد باید به طرف چپ نگاه بکند و اگر طول او کمتر از مکه باشد باید به طرف راست نگاه بکند.

اختلاف طولی و عرضی

عمده تعیین قبله برای بلادی است که هم در طول و هم در عرض با مکه اختلاف دارند مانند ایران که هم در طول و هم در عرض اختلاف دارند :در اینجا این دایره هندیه را ما به 4 قسمت مساوی تقسیم کردیم حال برای اینکه قبله قم را تشخیص بدهیم ( بعد از مشخص کردن جنوب و شمال حقیقی ) راه اینست که : شما اختلاف بین قم و مکه را در طول در نظر بگیرید : طول مکه 39 درجه و 50 دقیقه است و طول قم 50 درجه است و اختلاف این دو در طول 11 درجه میشود حال شما به اندازه ی اختلاف بین دو طول ( 11 درجه ) از خط جنوب به طرف مغرب فاصله بگیرید ( 11 درجه بالا و 11 درجه پایین ) و این دو اختلاف 11 درجه جنوب و شمال را به واسطه خطی به یکدیگر وصل بکنید .

از طرف ديگر عرض قم با عرض مکه مختلف است یعنی عرض قم 34 درجه و 39 دقیقه است اما عرض مکه 21 درجه 25 دقیقه است یعنی حدود 13 درجه این دو شهر از جهت عرضی از خط استوا فاصله بیشتری دارد حال این 13 درجه ای که اختلاف عرض این دو بلد است شما در اینجا هم از خط مشرق و مغرب به طرف جنوب از قسمت مشرق 13 درجه بالاتر و از طرف مغرب هم 13 درجه بالاتر بروید و این دو نقطه 13 درجه از مشرق و مغرب بهم وصل بکنید .

این دو خطی که رسم شده است که یکی خط موازی شمال و جنوب بود و یکی خط موازی مغرب و مشرق ، در یک جا همدیگر را قطع میکنند در این حالت شما از مرکز دایره ( مرکز دایره مکانی است که ما قرار داریم ) خطی به نقطه ی تقاطع دو خط رسم بکنید ، حال این خطی که از مرکز دایره به آن نقطه ی تقاطع رسم میکنید خطی است که به سمت قبله میرود.

**عبارت شیخ بهایی ( رسائل شیخ بهایی ص 197 )**

**ثمَّ‌ تعدّ من نقطة الجنوب أو الشّمال بقدر ما بين الطّولين الى المغرب ان زاد طول البلد على طول مكّة شرّفها اللّه (تعالى) و الى المشرق ان نقص عنه و من نقطة المشرق أو المغرب بقدر ما بين العرضين الى الشّمال ان نقص عرضه عن عرضها و الى الجنوب ان زاد عليه و تخرج من منتهى الاجزاء الطّوليّة خطّا موازيا لخطّ الزّوال و من منتهى الاجزاء العرضيّة خطّا موازيا لخطّ الاعتدال فيتقاطع ذانك الخطّان داخل الدّائرة غالبا فصل بين مركزها و نقطة التّقاطع بخطّ منته الى محيطها فهو على صوب القبلة.**

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 189 )**

**و لا بأس بالإشارة إلى شيء مما ذكره مهرة الفن - على ما حكاه جماعة - فنقول: إن تساوى البلد و مكة - شرفها اللّه تعالى - طولا - بأن يكون الخط الواقع بين الشمال و الجنوب المار بأحدهما ماراً بالآخر - فان زاد عليها عرضاً فقبلته نقطة الجنوب، و إن نقص عنها عرضاً فقبلته ..... نقطة الشمال. و إن تساوى معها عرضاً - بأن يكون خط المشرق و المغرب المار بأحدهما ماراً بالآخر - فان نقص طولا فقبلته نقطة المشرق، و إن زاد طولا فقبلته نقطة المغرب. و إن اختلف معها طولا و عرضاً، فبعد تسوية الأرض و رسمه دائرة عليها و تقسيم الدائرة أقواساً أربعة متساوية، بإخراج خطين متقاطعين على زوايا قوائم أربع، أحدهما من نقطة المشرق إلى نقطة المغرب، و الآخر من نقطة الجنوب إلى نقطة الشمال، يسمى الأول خط المشرق و المغرب و الآخر خط نصف النهار، ثمَّ‌ تقسيم كل من تلك الأقواس الأربعة إلى تسعين قسماً متساوية يسمى كل منها درجة، ليكون مجموع الدائرة ثلاثمائة و ستين درجة، ثمَّ‌ ينظر فان زاد البلد على مكة المشرفة طولا و عرضاً يحسب من نقطتي الجنوب و الشمال الى المغرب بقدر التفاوت بين الطولين و يوصل بين النهايتين بخط، و من نقطتي المشرق و المغرب الى الجنوب بقدر التفاوت بين العرضين و يوصل بين النهايتين بخط، ثمَّ‌ يخرج خط مستقيم من مركز الدائرة الى محيطها ماراً بنقطة التقاطع بين الخطين، فما بين نقطة تقاطع الخط المذكور و المحيط و بين نقطة الجنوب هو مقدار انحراف قبلة البلد عن نقطة الجنوب الى المغرب. و إن نقص طولا و عرضاً يحسب من نقطتي الجنوب و الشمال الى المشرق و من نقطتي المشرق و المغرب الى الشمال.. الى تمام العمل السابق. فمقدار انحراف قبلة البلد عن نقطة الشمال هو مقدار ما بين نقطة التقاطع و نقطة الشمال. و إن نقص طولا و زاد عرضاً، يحسب من نقطتي الجنوب و الشمال الى المشرق و من نقطتي المشرق و المغرب الى الجنوب.. الى آخر العمل. و إن زاد طولا و نقص عرضاً يحسب من نقطتي الشمال و الجنوب الى المغرب، و من نقطتي المشرق و المغرب الى الشمال الى آخر العمل.**

بررسی طریق اول

اهل هیات گفته اند که این نوع تشخیص قبله حالت تقریبی دارد نه حالت تدقیقی و وجه تقریبی بودن هم اینست که آن چیزی که شما موازی خط مشرق و مغرب قرار دادید به صورت دقیق در همه جا موازی نیست و چون بالدقه موازی نیست لذا این طریق تحقیقی و دقیق نمیشود .

##### *طریق دوم*

 اینست که شما که این دایره را رسم میکردید ، در طریق اول مرکز دایره هندیه بلد خودتان بود اما در طریق دوم دایره ای رسم میکنید و فرض میکنید که مرکز آن مکه مکرمه است و به همین صورت خط شمال و جنوب و مشرق و مغرب را رسم میکنید و در ادامه موضع بلدی که قصد تعیین قبله ی آن را دارید از نظر طول عرض جغرافیایی تعیین میکنید مثلا اگر بخواهید قم را حساب بکنید یا این بلد از جهت طول از مکه بیشتر است که آن را به طرف مشرق حساب میکنید و اگر کمتر است به طرف مغرب حساب میکنید و همینطور عرض جغرافیایی آن اگر از مکه بیشتر است به طرف شمال حساب میکنید و اگر کمتر است به طرف جنوب حساب میکنید .

حال وقتی شما این دایره را رسم کردید ، موضع بلد آخر را نسبت به مکه مشخص بکنید در اینجا آن بلد آخر نسبت به طول چه مقدار به طرف راست یا چپ است و عرضا چه مقدار بالا و پایین هست . حال از نقطه ی حساب شده به طرف مرکز دایره خطی رسم میکنید و این خط قبله و مقدار انحراف آن بلد از قبله را مشخص میکند.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 190 )**

**و لعل الأولى من ذلك أن ترسم الدائرة المذكورة و تفرض مكة المشرفة في مركزها، ثمَّ‌ يوضع البلد في موضعها من الدائرة من حيث الطول و العرض ثمَّ‌ يرسم خط مستقيم من البلد، إلى مكة، إلى المحيط، ثمَّ‌ ينظر مقدار ما بين موضع تقاطع الخط مع المحيط، و بين إحدى النقاط الأربع فذلك المقدار هو مقدار الانحراف.**

##### *طریق سوم*

مرحوم حکیم فرموده اند که طریق دیگری هم وجود دارد و آن اینست که با توجه به اینکه در دو روز از سال خورشید بالای کعبه مکرمه است به طوری که هیچ سایه ای برای شاخص وجود ندارد در اینجا با توجه به اینکه خورشید در وقت زوال بالای کعبه است که هفتم خرداد و 25 تیر است حال اگر شخص در وقت زوال مکه که حدود 44 دقيقه بعد از زوال قم است ، شاخصی در مکانی که میخواهیم قبله اش را تشخیص بدهیم قرار بدهد سایه ای که برای شاخص مشخص میشود همان جهت قبله است.

**(عبارت مرحوم حکیم)**

**و هناك طريق آخر و محصله: استقبال قرص الشمس عند زوالها في مكة في اليوم الذي تكون فيه فوق رؤوس أهلها، فخط الاستقبال المذكور هو خط القبلة. و هو يتوقف على معرفة أمرين: أحدهما: الوقت الذي تكون فيه الشمس فوق رؤوس أهل مكة، و ثانيهما: وقت زوال مكة.**

### جلسه76 31/2/1402

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

در تعیین سمت قبله بواسطه ی قواعدی که اهل هیات بیان کرده اند ، دو طریق بیان شد که از راه رسم دایره ی هندیه تشخیص قبله ممکن است و طریق سوم برای تحصیل سمت قبله این بود که در دو روز از سال که خورشید بالای کعبه مکرمه واقع میشود ، میتوان در ساعت خاص جهت قبله را تعیین کرد. بحث در طریق سوم بود اما در طریق قبلی که رسم دایره هندیه باشد برای توضیح اکثر و بیان صور مختلف دوباره بحث را مطرح میکنیم ؛ چرا که یک فرض و یک صورت با رسم دایره بیان شده ولی بقیه صور به اشاره گذشت لذا دوباره توضیح میدهیم.

قبل ازاینکه از تشخیص قبله بر اساس رسم دایره هندیه صحبت بشود ، همانطور که در جلسه ی قبل بیان شد ، بلادی که با مکه تنها از جهت طول جغرافیایی اختلاف داشته باشند یعنی طول آنها بیشتر از طول مکه باشد یعنی فاصله ی آنها از نصف النهار گرینویچ بیشتر باشد یا فاصله ی آنها کمتر از فاصله ی مکه باشد ( اختلاف در طول باشد ) اما از جهت عرضی مساوی با عرض مکه باشند و همینطور بلادی که تنها از جهت عرض اختلاف داشته باشند اما از جهت طولی اختلاف نداشته باشند و طول آنها همان طول جغرافیایی مکه باشد ( 39 درجه و 50 دقیقه است ) و تنها از جهت عرضی اختلاف داشته باشند در این صورت تحصیل سمت قبله در این بلاد واضح است ؛

چرا که اگر این بلاد از جهت عرضی با مکه یکسان باشند و از جهت طولی مختلف باشند ، در صورتی که طول اینها بیشتر باشد سمت مغرب قبله آنها میشود و در صورتی که طول اینها کمتر باشد ( یعنی اینها به طرف گرینویچ نزدیک باشند ) برای قبله باید به طرف مشرق بایستند ، واگر این بلاد از جهت طولی با مکه اختلاف نداشته باشد بلکه طول او مساوی طول مکه باشد و تنها از جهت عرضی با مکه مختلف باشند در صورتی که عرض آنها بیشتر باشد طبعا قبله ی آنها به طرف جنوب است ، ودر صورتی که عرض آنها کمتر باشد برای توجه به قبله باید به نقطه ی شمال توجه کنند .

 لذا این بلادی که در عرض مساوی در طول بیشتر یا در عرض مساوی در طول کمتر یا در طول مساوی در عرض کمتر و در طول مساوی در عرض بیشتر هستند ، قبله ی آنها واضح است و نیازی به رسم دایره هندیه ندارد.

این مطلب را مرحوم شهید ثانی در کتاب روض الجنان فرموده اند :

**عبارت شهید ثانی ( روض الجنان ج 2 ص 539 )**

**فإن تساوى الطولان و عرض البلد أكثر، فسمت القبلة نقطة الجنوب. و إن كان أقلّ‌، فهو نقطة الشمال. و إن تساوى العرضان و طول البلد أكثر، فسمت القبلة نقطة المغرب. و إن كان أقلّ‌، فهو نقطة المشرق. و معرفة السمت في هذه الأربعة سهل يتوقّف على إخراج الجهات الأربع على وجه الأرض بالدائرة الهنديّة أو غيرها لا غير.**

عمده تعیین سمت قبله در بلادی است که هم در طول و هم در عرض با مکه مختلف هستند : طول مکه 39 درجه و 50 دقیقه و عرض مکه 21 درجه و 25 دقیقه است حال بلادی که هم در طول و هم در عرض با مکه مختلف باشند در اینجا کلام در اینست که قبله ی اینها چطور تعیین بشود ؟ در جواب گفته شده است که از راه رسم دایره ی هندیه ی بواسطه ی آن دو طریق و طریق سوم از راه خورشید در دو روز خاص که بالای کعبه مکرمه قرار دارد میتوانیم قبله ی اینها را تعیین بکنیم.

##### ***طریق اول***

این بلادی که هم در طول و هم در عرض با مکه مختلف هستند ، اقسامی پیدا میکنند : چرا که اختلاف با مکه در طول و عرض یا به این است که :

###### **قسم اول**

اینست که هم طول و هم عرض آن بلد از مکه بیشتر است مثل طول جغرافیایی قم که 50 درجه و 55 دقیقه است و عرض آن 34 درجه و 39 دقیقه است لذا هم طول و هم عرض از طول و عرض مکه بیشتر است. ما این صورت را به تفصیل در جلسه قبل بیان کردیم .

در جلسه قبل بیان کردیم که بعد از مشخص کردن نقطه جنوب و شمال و مغرب و مشرق ، دو خط شمال و جنوب و مشرق و مغرب را به یکدیگر رسم میکنیم و بوسیله این خطوط کل دایره به 4 قسمت تقسیم میشود و هر قسمت 90 درجه است و برای اینکه دقیق تر معین بشود ، هر قسمت را به 90 قسمت مساوی تقسیم میکنیم.

بعد ازاین کار برای تحصیل قبله بنا شد که ما به التفاوت بین الطولین که 11 درجه بود از نقطه ی جنوب و از نقطه شمال به طرف غرب حساب میکنیم و این دو نقطه را بواسطه خطی بهم وصل میکنیم که این خط موازی با خط شمال به جنوب است.

از طرف دیگر فاصله ی بین العرضین را در نظر میگیریم و ما به التفاوت را حساب میکنیم که 13 درجه بود حال از نقطه ی مشرق و مغرب به طرف جنوب به اندازه 13 درجه فاصله میگیریم و این دو نقطه را بهم وصل میکنیم حال در اینجا ما علاوه بر دو خط اصلی شمال و جنوب و مشرق و مغرب ، دو خط جدید دیگر پیدا کردیم که یکی موازی شمال و جنوب و دیگری موازی مشرق و مغرب است و این دو خط جدید در یک نقطه همدیگر را قطع میکنند و ما محل تقاطع را در نظر میگیریم و از مرکز دایره به طرف نقطه ی تقاطع خطی رسم میکنیم و این خط را ادامه میدهیم تا به محیط دایره برسد و وقتی به محیط دایره رسید اندازه میگیریم که در چه درجه ای از جنوب فاصله دارد در اینجا مقدار انحراف بلد از قبله مشخص میشود.

###### **قسم دوم**

اینست که عرض آن بلد بیشتر از مکه است اما طول آن کمتر از مکه میباشد مانند استانبول یا دمشق.

عرض استانبول 41 درجه و طول آن 27 درجه است در حالی که عرض مکه 21 و طول آن 39 درجه بود. حال این بلد از مکه در طول کم دارد اما در عرض بیشتر دارد :

در این صورت ما به التفاوت بین الطولین را حساب میکنیم که 11 درجه است و این 11 درجه را در نظر میگیریم و در همین خط جنوب و شمال و مشرق و مغرب ، در مثل قم که طولش بیشتر بود از نقطه ی جنوب به طرف غرب میرفتیم اما در اینجا چون طولش کمتر است از نقطه ی جنوب به طرف شرق همان مراحل را پیاده میکنیم. یعنی 11 درجه از جنوب و شمال به طرف شرق فاصله میگیریم و این دو نقطه را بهم وصل میکنیم.

از جهت عرض هم چون عرض این بلد بیشتر است در قسم اول گفتیم از خط مشرق و مغرب به طرف جنوب فاصله میگیریم در اینجا هم همین را پیاده میکنیم یعنی از نقطه ی مشرق و مغرب به اندازه 20 درجه بالاتر میرویم و این نقطه را حساب میکنیم و ادامه مراحل قبل را میرویم در نتیجه مقدار انحراف قبله ی استانبول از نقطه ی جنوب هم مشخص میشود که به حسب بعضی از جداول هم 28 درجه میشود.

###### **قسم سوم**

اینست که عرض بلد کمتر از مکه باشد اما طول آن از مکه بیشتر است مانند عدن که عرض آن 12 درجه است اما طول آن 45 درجه است . در این صورت ما برای اینکه قبله آن را رسم بکنیم در اینجا با توجه به اینکه این بلد طول بیشتری دارد از خط جنوب و شمال به طرف غرب حساب میکنیم چرا که طولش بیشتر است اما چون عرض کمی دارد این ما به التفاوت را از طرف مشرق و مغرب به طرف شمال حساب میکنیم و این کیفیت تعیین قبله بر اساس اختلاف بلاد از حیث طول و عرض میباشند .

###### **قسم چهارم**

اینست که عرض و طول بلد کمتر از مکه باشد. مناطقی مانند اتیوپی ، این مناطق طولشان 38 درجه است اما عرض آن 9 درجه میباشد لذا هم طولا و هم عرضا از مکه کمتر میباشند حال با توجه به اینکه طول کمتر است در اینجا از جنوب و شمال به طرف مشرق حساب میشود و از آنجا که عرض هم کمتر است از خط مشرق و مغرب به سمت شمال حساب میشود .

این توضيحات در بعضی از کتب فقهی متقدم از جمله روض الجنان مرحوم شهید ثانی آمده است .

##### ***طریق دوم***

اینست که دایره ای رسم بکنیم که مرکز آن را مکه مکرمه قرار بدهیم و در مرحله بعد موقعیت جغرافیایی بلدی که میخواهیم قبله آن را تعیین بکنیم ، در نظر میگیریم یعنی باید مشخص بکنیم که از نظر طول و عرض جغرافیایی در چه درجه ای است و آن را در موضع خودش قرار میدهیم یعنی اگر مرکز دایره مکه باشد ، آن بلد ممکن است در شمال غربی یا شرقی یا جنوب شرقی یا غربی باشد ( به اختلاف موقعیت بلد ، موضع بلد مختلف میشود ) .

موضع آن بلد را در این دایره بالقیاس به مکه مشخص میکنیم بعد ازینکه موضع را مشخص میکنیم نقطه ای میگذاریم و از مرکز دایره به آن نقطه رسم میکنیم تا قبله مشخص بشود.

*استاد*

مرحوم حکیم فرموده بودند که طریق دوم از طریق اول بهتر است : وجه اولویت چیزی غیر از اسهل و راحت تر بودن نیست ؛ چرا که در طریق اول باید دو خط موازی نصب میکردیم که یکی موازی شمال و جنوب و دیگری موازی مشرق و مغرب و در ادامه نقطه تقاطع را حساب میکردیم که یک مراحلی داشت اما نحوه ی دوم آن مراحل را ندارد و مقدمات کمتری دارد لذا ایشان فرموده اند که این طریق دوم بهتر از طریق اول است.

اما به نظر میرسد که طریق اول از طریق دوم کابردی تر باشد ؛ چرا که در نحوه اول بعد از مشخص کردن شمال و جنوب در همان نقطه ای که هستیم میتوانیم خطی رسم بکنیم و بر اساس همین خط به طرف قبله می ایستیم .

اما در طریق دوم ما با رسم دایره هندیه و تعیین موضع بلد تنها درجه ی انحراف را بدست می آوریم مثلا 30 درجه انحراف دارد بعد از اينکه درجه انحراف را بدست می آوریم بايد در مکانی که هستيم نقطه شمال و جنوب را مشخص کنيم بعد درجه بگذاریم که 30 درجه از جنوب حقیقی چه مقدار است و این 30 درجه را اندازه میگیریم و روی آن خط 30 درجه بایستیم . لذا درست است که طریق اول مقدمات بیشتری دارد اما کاربردی تر است چرا که مصلی با رسم دایره جهت قبله مکان خودش را زود ترمشخص کرده است.

##### ***طریق سوم***

اینست که در دو روز از سال خورشید عند الزوال بالای مکه قرار میگیرد ، حال اگر در این دو روز مصلی عند الزوال رو به مکه بایستد ، این همان خط قبله است.

مرحوم حکیم فرموده اند که طریق دیگری برای تشخيص قبله وجود دارد

**و هناك طريق آخر و محصله: استقبال قرص الشمس عند زوالها في مكة في اليوم الذي تكون فيه فوق رؤوس أهلها، فخط الاستقبال المذكور هو خط القبلة. و هو يتوقف على معرفة أمرين: أحدهما: الوقت الذي تكون فيه الشمس فوق رؤوس أهل مكة، و ثانيهما: وقت زوال مكة.**

و این طریق دیگر ، همان طریقی است که مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی بیان کرده اند و صاحب جواهر هم این طریق را به عنوان طريق اول حساب کرده اند و فرموده اند : ( جواهر ج 7 ص 382 )

**الأول ما أورده سلطان المحققين نصير الملة و الدين في التذكرة قال: «ما نصه أن الشمس تكون تارة بسمت رأس مكة شرفها الله تعالى حين كونها في الدرجة الثامنة من الجوزاء، و الدرجة الثالثة و العشرين من السرطان وقت انتصاف النهار، و الفضل بين نصف نهارها و نصف نهار سائر البلدان أن يكون بقدر التفاوت بين الطولين، فليؤخذ التفاوت و يؤخذ لكل خمسة عشر جزء منه ساعة، و لكل جزء أربع دقائق، فيكون ما اجتمع ساعات البعد عن نصف النهار، و ليرصد في ذلك اليوم ذلك الوقت قبل نصف النهار إن كانت مكة شرفها الله تعالى شرقية، أو بعده إن كانت غربية قسمت الظل حينئذ سمت القبلة» انتهى.**

ایشان فرموده اند اگر مصلی در هفتم خرداد و بیست و پنجم تیر ، عند الزوال در مکه به خورشید نگاه بکند قبله ی او معین میشود.

*بیان مرحوم حکیم*

مرحوم حکیم فرموده اند که به کار گیری این روش نیاز به دو مقدمه دارد و این دو مقدمه باید اثبات بشود تا این روش نتيجه بدهد :

مقدمه اول

اینست که بدانیم در چه روزی خورشید عند الزوال بالای مکه است .

مقدمه دوم

اینست که بدانیم که وقت زوال مکه در آن روز چه ساعتی است .

توضیح:

طريق محاسبه امر اول به اینست که درجات عرض آن مکانی که میل شمالی دارد را تشخیص دهیم و درجات ميل شمالی که 90 درجه است را بر آن توزیع کنیم مثلا اگر عرض مکان 22 و درجه و نیم باشد در این صورت اگر 90 درجه را بر این تقسیم بکنیم در اینجا میشود 4 درجه از دایره ی معدل النهار و بعد عرض مکه را در نظر میگیریم و اگر در مجموع 15 درجه باشد در اینجا شمس در فاصله ی 60 درجه روی سر مکه قرار میگیرد که در اوائل برج ثور و اواخر برج سرطان می شود (7 خرداد و 25 تير) .

اما امر دوم که تعیین وقت زوال خورشید در روز 7 خرداد و25 تير است ، به این است که چون خورشید که در هر روز 360 درجه حرکت دارد در اینجا هر ساعتی از 24 ساعت 15 درجه حرکت میکند حال وقتی 15 درجه حرکت میکند در اینجا اگر طول مکانی که در آن قرار داریم 15 درجه باشد زوال مکه یک ساعت بعد زوال آن بلد است.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 190 )**

**و هناك طريق آخر و محصله: استقبال قرص الشمس عند زوالها في مكة في اليوم الذي تكون فيه فوق رؤوس أهلها، فخط الاستقبال المذكور هو خط القبلة. و هو يتوقف على معرفة أمرين: أحدهما: الوقت الذي تكون فيه الشمس فوق رؤوس أهل مكة، و ثانيهما: وقت زوال مكة. و طريق الأول: أن تحسب درجات العرض للمكان الذي يكون فيه الميل الشمالي فتوزع عليه درجات الميل الشمالي التي هي تسعون. فاذا كان عرض المكان اثنتين و عشرين درجة و ثلاثين دقيقة، كان لكل درجة أربع درجات من دائرة معدل النهار التي فيها مدارات الشمس، ثمَّ‌ يعرف عرض مكة، فإذا كان خمس عشرة درجة كانت الشمس مسامتة لرؤوس أهلها عند ما تبعد من نقطة الاعتدال الى الميل الشمالي ستين درجة، و يكون ذلك عند ما تكون في نهاية برج الثور صاعدة، و نهاية برج السرطان هابطة. و المذكور في كلامهم أن الشمس تسامت رؤوس أهل مكة عند ما تكون في الدرجة الثامنة من الجوزاء صاعدة، و في الثالثة و العشرين من السرطان هابطة. و طريق الثاني: هو أنه لما كانت الشمس تدور في كل يوم - الذي هو أربع و عشرون ساعة - ثلاث مائة و ستين درجة كان لكل ساعة خمس عشرة درجة، فإذا كان المكان أكثر من مكة طولا بخمس عشرة درجة كان زواله قبل زوال مكة بساعة، و زوال مكة بعد زواله بساعة، فقبلته**

*استاد*

اشکالی که به کلام مرحوم حکیم وارد است اینست که طریق اول واضح است یعنی بر اساس چیزی که اهل هیات توضیح داده اند آن دو روز معین است و دیگر نیاز نیست که به قواعد اهل هیات مراجعه کنیم یعنی اهل هیات آن دو روز را مشخص کرده اند که 7خرداد و 25تير است .

اما تعیین امر دوم هم اینست که باید طول بلد را نسبت به مکه حساب بکند یعنی اگر 30 درجه تفاوت داشته باشد در اینجا دو ساعت بعد از زوال بلد ، زوال مکه است اما همانطور که بعض الاعلام در بهجه الفقیه فرموده اند این امر دوم هم نیاز به محاسبه ندارد و با استفاده از راديو و مثل آن ميتوان احرازکرد که وقت اذان مکه در آن دو روز چه زمانی است .

 (بهجة الفقيه ص: 194-195)

و الطريق الثاني: ما عن نصير الدين الطوسيّ قدس سره في محكيّ «التذكرة» قال: «إنّ الشمس تكون تارة بسمت رأس مكّة شرّفها اللّٰه تعالى حين كونها في الدرجة الثامنة من الجوزاء، و الدرجة الثالثة و العشرين من السرطان وقت انتصاف النهار. و الفضل بين نصف نهارها و نصف نهار سائر البلدان أن يكون بقدر التفاوت بين‌ الطولين؛ فليؤخذ التفاوت، و يؤخذ لكل خمسة عشر جزءاً منه ساعة، و لكل جزء أربع دقائق؛ فيكون ما اجتمع، ساعاتِ البعد عن نصف النهار. و ليرصد في ذلك اليوم ذلك الوقت قبل نصف النهار إن كانت مكّة شرّفها اللّٰه تعالى شرقيّة، أو بعده إن كانت غربيّة، فسمت الظل حينئذٍ سمت القبلة» انتهىٰ.

و قد يستغنىٰ عن معرفة الطولين بما استحدث من سماع الأذان بمكّة بالآلات المستحدثة بعد معرفة التفاوت بين الانتصاف و الزوال، و الانحراف في ما بينهما إن كان محسوباً و لو في غير اليومين، ثمّ العمل علىٰ طبق ذلك في الأذان الواقع في أحد اليومين؛ فإنّ المستقبل للشمس حين مسامتتها لمكّة شرّفها اللّٰه مستقبل لمكّة أينما كان المصلّي في الشرق أو الغرب لمكّة شرّفها اللّٰه و تكون الشمس حينئذٍ في الجنوب الشمالي و في الشمال الجنوبي. و بعد وضع العلامة في ذلك اليوم في المكان الخاص يعلم قبلة ذلك المكان في كلّ زمان، و في ما وافقه في الطول و العرض.

لذا این طریق سوم که استفاده از موقعیت خورشید میباشد آسان ترین طریقی است که اصلا نیاز به محاسبه اضافه ندارد.

### جلسه77 1/3/1402

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

#### استحباب التياسر لاهل العراق

مرحوم سید در مساله ی 1 از فصل قبله امارات محصل للظن به قبله را مطرح کردند ، در ضمن بیان این مطالب قبله ی کثیری از بلاد هم در مساله ی 1 بیان شده است مانند اهل عراق ، اهل شام و مناطق دیگر. اما یک مطلبی از مطالب مربوط به قبله ی بلاد وجود دارد که در کلمات متقدمین مطرح بوده است و جای بحث آن همین مساله است که مرحوم سید این مطلب را در اینجا عنوان نکردند :

و آن اینست که مشهور بیان کرده اند که در نماز خواندن مستحب است اهل عراق ، تیاسر داشته باشند و مقداری به طرف چپ منحرف بشوند. این مطلبی است که در کلام متقدمین بوده است کما اینکه در کلام مرحوم صاحب حدائق و صاحب جواهر و امثال این اعلام آمده است بلکه از بعضی از کلمات استفاده ی وجوب تیاسر میشود مثلا مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و خلاف کلامشان ظاهر در این است که این تیاسر برای اهل عراق وجوب دارد.

**مبسوط : یتوجهون الی الرکن العراقی و یلزم اهل العراق تیاسر قلیلا.**

**خلاف : علی المصلی الی قبله اهل العراق ان یتاسر قلیلا.**

**شیخ طوسی برای اثبات مدعای خودشان فرموده اند دلیلنا اجماع الفرقه.**

در کلام مرحوم شیخ طوسی در خلاف و مبسوط عبارت به نحوی است که از آن وجوب استفاده میشود اما اعلام بعدی مانند مرحوم علامه و محقق و امثالهم تعبیر به استحباب کرده اند یا ینبغی یا اولی آمده است که دلالت بر لزوم ندارد.

*بررسی مطلوبیت تیاسر برای اهل عراق*

برای مطلوبیت این مطلب ادله ای بیان کرده اند اما عده ای از محققین متاخر به این ادله اشکال کرده اند و فرموده اند که تیاسر برای قبله اهل عراق صحیح نیست.

##### ***اشکال اول ( مرحوم خواجه طوسی )***

ظاهرا در مجلسی که صاحب شرایع مشغول بحث بوده است ، مرحوم خواجه وارد مجلس شده اند وقتی ایشان وارد شدند ، مرحوم محقق ، اجلالا و تعظیما له درس را قطع کردند و ساکت شدند. مرحوم خواجه از محقق درخواست کردند که درس را ادامه بدهد و مرحوم محقق هم بحث را ادامه دادند و بحث آن روز مربوط به استحباب تیاسر در قبله برای اهل عراق بود.

مرحوم خواجه در درس به ایشان اشکال کردند که استحباب وجهی ندارد ؛ بخاطر اینکه تیاسر یعنی انحراف به چپ یعنی شما باید قسمتی را در نظر بگیرید و بعد بگویید از آن قسمت کمی به طرف چپ منحرف بشوید ، و استحباب این امر صحیح نیست؛ چرا که اگر آن جهتی را که مقیس علیه قرار میدهید و میگویید از آن قسمت مقداری به طرف چپ بروید : در صورتی که آن قسمت خود قبله باشد ، دیگر انحراف از آن قسمت به طرف چپ وجهی ندارد یعنی جایز نیست که انسان از سمت قبله منحرف بشود.

واگر مقیس علیه ای که در نظر گرفتید نقطه ی قبله نباشد و مقصود شما اینست که با انحراف پیدا کردن از آن نقطه به مقداری (مثلا 10 درجه ) منحرف شوید تا متوجه قبله بشوید ، در اینجا این تیاسر واجب میشود لذا استحباب معنا ندارد . این اشکالی است که مرحوم خواجه در درس صاحب شرایع در حله بیان کردند.

##### ***جواب ( محقق حلی )***

مرحوم محقق در آن مجلس اینطور جواب دادند که این التفات و توجه از قبله به قبله است . یعنی اینکه تیاسر استحباب دارد بخاطر اینست که آن مقیس علیه قبله هست اما مقصود این بوده است که چون قبله ی شخص وسعت دارد به این معنا که هم نقطه ی مقیس علیه و هم نقطه ای که میخواهد منحرف شود را میگیرد لذا در اینجا استحباب محل پیدا میکند. اینکه گفته میشود تیاسر مستحب است یعنی از یکی از نقاط قبله به نقطه ای که آن هم قبله است متیاسر شود.

در آنجا نقل شده است که مرحوم خواجه ساکت شدند و اشکال را ادامه ندادند . مرحوم صاحب شرایع در این مساله رساله ای نوشت و برای خواجه فرستاد و در آن رساله دلیل خودش را بر این مطلب بیان کرد و در پایان آن فرمودند که این مطلبی را که میگوییم بر اساس این قول است که کسانی که خارج از مکه هستند ، قبله ی آنها عین الکعبه نیست بلکه قبله ی آنها حرم است و خود ما هم این نظر را قبول نداریم لذا عملا ازین قول به استحباب تیاسر برگشت و در کتاب مختصر النافع هم فرمودند قیل باستحباب تیاسر.

**(اعيان الشيعة ج4ص90):**

**في لؤلؤتي البحرين : نقل غير واحد من أصحابنا ان المحقق الطوسي الخواجة نصير الملة والدين حضر ذات يوم حلقة درس المحقق بالحلة حين ورود الخواجة إليها فقطع المحقق الدرس تعظيما له واجلالا لمنزلته فالتمس منه اتمام الدرس فجرى البحث في استحباب التياسر قليلا لأهل العراق عن يمين القبلة فأورد المحقق الخواجة نصير الدين بأنه لا وجه لهذا الاستحباب لان التياسر ان كان من القبلة إلى غير القبلة فهو حرام وان كان من غيرها إليها فهو واجب فقال المحقق الحلي التياسر منها إليها فسكت المحقق الطوسي اهوتوضيح هذا الجواب يرجع إلى أن ذلك مبني على أن الكعبة قبلة من في المسجد والمسجد قبلة من في الحرم والحرم قبلة من في الدنيا كما تدل عليه بعض الروايات ولما كان الحرم على يسار الكعبة أكثر منه عن يمينها لأنه عن يسارها ثمانية أميال وعن يمينها أربعة أميال استحب التياسر قليلا لكونه أقرب إلى الظن باستقبال الحرم فالتياسر في الحقيقة احتياط لتحصيل الظن بالاستقبال - قال - ثم إن المحقق الحلي الف رسالة لطيفة في المسألة وأرسلها إلى المحقق الطوسي فاستحسنها وقد أوردها الشيخ أحمد بن فهد في المهذب البارع في شرح المختصر النافع بتمامها**

##### ***بیان دلیل مشهور***

مشهور به بعضی از روایات استناد کرده اند و صاحب وسائل این روایات را در باب 4 از ابواب قبله بیان کرده اند :

روایت اول

**5220 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ يَعْقُوبَ‌ عَنْ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ‌ قَالَ‌: قِيلَ‌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ لِمَ‌ صَارَ الرَّجُلُ‌ يَنْحَرِفُ‌ فِي الصَّلاَةِ‌ إِلَى الْيَسَارِ فَقَالَ‌ لِأَنَّ‌ لِلْكَعْبَةِ‌ سِتَّةَ‌ حُدُودٍ أَرْبَعَةٌ‌ مِنْهَا عَلَى يَسَارِكَ‌ وَ اثْنَانِ‌ مِنْهَا عَلَى يَمِينِكَ‌ فَمِنْ‌ أَجْلِ‌ ذَلِكَ‌ وَقَعَ‌ التَّحْرِيفُ‌ عَلَى الْيَسَارِ . وَ رَوَاهُ‌ اَلشَّيْخُ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ يَعْقُوبَ‌ : مِثْلَهُ‌ .**

*بررسی روایت اول*

اشکال سندی

همانطور که روشن است این روایت از مرفوعات است لذا حجیت سندی ندارد.

روایت دوم

**5221 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنِ‌ اَلْمُفَضَّلِ‌ بْنِ‌ عُمَرَ : أَنَّهُ‌ سَأَلَ‌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ عَنِ‌ التَّحْرِيفِ‌ لِأَصْحَابِنَا ذَاتَ‌ الْيَسَارِ عَنِ‌ الْقِبْلَةِ‌ وَ عَنِ‌ السَّبَبِ‌ فِيهِ‌ فَقَالَ‌ إِنَّ‌ اَلْحَجَرَ الْأَسْوَدَ لَمَّا أُنْزِلَ‌ مِنَ‌ اَلْجَنَّةِ‌ ، وَ وُضِعَ‌ فِي مَوْضِعِهِ‌ جُعِلَ‌ أَنْصَابُ‌ اَلْحَرَمِ‌ ، مِنْ‌ حَيْثُ‌ يَلْحَقُهُ‌ النُّورُ نُورُ اَلْحَجَرِ ، فَهِيَ‌ عَنْ‌ يَمِينِ‌ اَلْكَعْبَةِ‌ أَرْبَعَةُ‌ أَمْيَالٍ‌ وَ عَنْ‌ يَسَارِهَا ثَمَانِيَةُ‌ أَمْيَالٍ‌ كُلُّهُ‌ اثْنَا عَشَرَ مِيلاً فَإِذَا انْحَرَفَ‌ الْإِنْسَانُ‌ ذَاتَ‌ الْيَمِينِ‌ خَرَجَ‌ عَنْ‌ حَدِّ الْقِبْلَةِ‌ لِقِلَّةِ‌ أَنْصَابِ‌ اَلْحَرَمِ‌ ، وَ إِذَا انْحَرَفَ‌ الْإِنْسَانُ‌ ذَاتَ‌ الْيَسَارِ لَمْ‌ يَكُنْ‌ خَارِجاً مِنْ‌ حَدِّ الْقِبْلَةِ‌ .**

**وَ رَوَاهُ‌ اَلشَّيْخُ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنِ‌ اَلْمُفَضَّلِ‌ بْنِ‌ عُمَرَ وَ رَوَاهُ‌ اَلصَّدُوقُ‌ فِي اَلْعِلَلِ‌ عَنِ‌ اَلْحُسَيْنِ‌ بْنِ‌ أَحْمَدَ بْنِ‌ إِدْرِيسَ‌ عَنْ‌ أَبِيهِ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ حَسَّانَ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ عَلِيٍّ‌ الْكُوفِيِّ‌ عَنْ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ حَسَّانَ‌ الْوَاسِطِيِّ‌ عَنْ‌ عَمِّهِ‌ عَبْدِ الرَّحْمَنِ‌ بْنِ‌ كَثِيرٍ عَنِ‌ اَلْمُفَضَّلِ‌ بْنِ‌ عُمَرَ : مِثْلَهُ‌ وَ رَوَاهُ‌ أَبُو الْفَضْلِ‌ بْنُ‌ شَاذَانَ‌ فِي رِسَالَةِ‌ الْقِبْلَةِ‌ مُرْسَلاً عَنِ‌ اَلصَّادِقِ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ : نَحْوَهُ‌ .**

*بررسی روایت دوم*

اشکال سندی

اشکال اینست که ولو اینکه خود مفضل بن عمر از اجلاء اصحاب است اما در سند مرحوم صدوق به مفضل، محمد بن سنان است و بخاطر وجود محمد بن سنان اشکال سندی دارد.

در سند علل هم افراد ضعیفی وجود دارد مانند عبد الرحمن بن کثیر که نجاشی در مورد او بالصراحه تضعیف کرده است.

روایت سوم

**- 5222 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ الْحَسَنِ‌ فِي اَلنِّهَايَةِ‌ قَالَ‌: مَنْ‌ تَوَجَّهَ‌ إِلَى الْقِبْلَةِ‌ مِنْ‌ أَهْلِ‌ الْعِرَاقِ‌ وَ الْمَشْرِقِ‌ قَاطِبَةً‌ فَعَلَيْهِ‌ أَنْ‌ يَتَيَاسَرَ قَلِيلاً لِيَكُونَ‌ مُتَوَجِّهاً إِلَى اَلْحَرَمِ‌ ، بِذَلِكَ‌ جَاءَ‌ الْأَثَرُ عَنْهُمْ‌ عَلَيْهِمُ‌ السَّلاَمُ‌ انْتَهَى.**

در فقه الرضا این مطلب هم هست که میفرماید **:إِذَا أَرَدْتَ‌ أَنْ‌ تَتَوَجَّهَ‌ الْقِبْلَةَ‌ فَتَيَاسَرْ مِثْلَيْ‌ مَا تَيَامَنُ‌ فَإِنَّ‌ الْحَرَمَ‌ عَنْ‌ يَمِينِ‌ الْكَعْبَةِ‌ أَرْبَعَةُ‌ أَمْيَالٍ‌ وَ عَنْ‌ يَسَارِهَا ثَمَانِيَةُ‌ أَمْيَالٍ‌ فَنَسْأَلُ‌ اللَّهَ‌ التَّوْفِيقَ‌ .**

##### ***مناقشه در دليل مشهور***

**استاد**

مستند مشهور در استحباب تیاسر این روایات است حال با توجه به اینکه این روایت از حیث سندی معتبر نبودند لذا اصل این مطلب قابل التزام نیست در نتیجه به لحاظ صناعت روشن است که استحباب تیاسر ثابت نیست کما اینکه در بحث از جهت سوم اینکه برای نائی ( بعید ) حرم قبله باشد نه عین الکعبه ، اصل مطلب ثابت نبود ؛ چرا که دلیلی بر این مطلب نبود الا همين روایات ضعیف السند لذا در نتیجه تیاسر هیچ وجهی ندارد و ما به مقتضای قواعد اخذ میکنیم و مقتضای قواعد این بود که باید اتجاه به قبله باشد و در جهات قبلی روشن شد که عین الکعبه هم برای قریب و هم برای بعید قبله است اما چیزی که لازم است محاذات عرفی است و کیفیت تعیین محاذات عرفی هم به همان نحوی است که مرحوم سيد بیان کرده بودند .

اما اگر این روایت از حیث سند تمام باشد و قائل به اعتبار این روایات بشویم ، آیا استحباب تیاسر قابل التزام است یا نیست ؟

مرحوم مجلسی در بحار فرموده اند که اگر این مساله به ملاحظه روایات حساب بشود ، استحباب تیاسر و انحراف از جهت قبله به طرف چپ اثبات نمیشود ؛ بخاطر اینکه آنچه که در این روایات آمده است از باب تقیه است .

وجه اینکه این روایات از باب تقیه صادر شده است اینست که چون محراب هایی که در مساجد آن زمان بوده است ، در جهت قبله حقیقی نبوده است بلکه از قبله حقیقی به سمت یمین انحراف داشته اند لذا ائمه علیهم السلام برای اینکه مردم را متوجه بکنند که به سمت قبله ی حقیقی متجه باشند و بفهمانند که قبله ی محراب حقیقی نیست ، فرموده اند که به طرف چپ تیاسر داشته باشید که اگر به طرف چپ تیاسر داشته باشید استقبال به قبله ی حقیقی پیدا میکنید .

مرحوم مجلسی فرموده اند **: انه لا يبعد ان يكون الأمر بالتياسر لأهل العراق لكون المحاريب المشهورة المبنية فيها في زمان خلفاء الجور و لا سيما المسجد الأعظم كانت مبنية على التيامن عن القبلة و لم يمكنهم (عليهم السلام) إظهار خطأ هؤلاء الفساق فأمروا شيعتهم بالتياسر عن تلك المحاريب و عللوا ذلك بما عللوه لئلا يشتهر بينهم الحكم بخطإ من مضى من خلفاء الجور، قال و يؤيده ما ورد في وصف مسجد غنى و ان قبلته لقاسطة فهو يومئ الى ان سائر المساجد في قبلتها شيء، و مسجد غنى اليوم غير موجود.(بحارالانوار ج97ص433)**

در کتاب الصلاه هم فرموده اند :**و الذي يخطر في ذلك بالبال أنه يمكن أن يكون الأمر بالانحراف لأن محاريب الكوفة و سائر بلاد العراق أكثرها كانت منحرفة عن خط نصف النهار كثيرا مع أن الانحراف في أكثرها يسير بحسب القواعد الرياضية كمسجد الكوفة فإن انحراف قبلته إلى اليمين أزيد مما تقتضيه القواعد بعشرين درجة تقريبا و كذا مسجد السهلة و مسجد يونس و لما كان أكثر تلك المساجد مبنية في زمن عمر و سائر خلفاء الجور لم يمكنهم القدح فيها تقية فأمروا بالتياسر و عللوا بتلك الوجوه الخطابية لإسكاتهم و عدم التصريح بخطإ خلفاء الجور و أمرائهم.(بحارالانوار ج81ص53)**

**استاد**

البته اینکه مرحوم مجلسی فرموده اند قبله مسجد کوفه 20 درجه از قبله اصلی منحرف است قابل التزام نیست بلکه درجات کمتری از انحراف محقق است و عنوان تیاسر هم اگر بخواهد صادق باشد باید حدا اقل 20 درجه انحراف باشد .با توجه به اینکه مقدار انحراف حدود 5 درجه است لذا این تیاسری که در این روایات بیان شده است را نمیتوانیم بر برگرداندن مردم به قبله ی حقیقی حمل کنیم و بگوییم حضرات علیهم السلام این مطلب را بخاطر این نکته فرموده اند. همانطور که در بیان قبله ی محراب مسجد النبی صلی الله علیه و آله ، ولو ادعای مرحوم مجلسی اینست که مقدار انحراف آن زیاد است اما قبلا بیان شد که بر اساس تحقیقی که مرحوم سردار کابلی کرده اند و آنچه که با ابزار امروزی بدست آمده است ، قبله مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم قبله ی حقیقی است و انحراف وجود ندارد.

نتیجه

مقتضای صناعت این شد که چون روایاتی که دال بر تیاسر بود از حیث سند تمام نیستند استحباب تیاسر ثابت نمیشود.

اگر روایات از حیث سند تمام باشند یعنی از سند اغماض بکنیم (که بعضی برای صدور این روایات از ناحیه معصومین علیهم السلام این توجیه را بیان کرده اند: که از خود نحوه ی سوال کردن سائل روشن میشود که مساله از واضحات میان متشرعه بوده است چرا که سائل سوال کرده است که قیل لِمَ صار خب این نشان میدهد که اصل امر به تیاسر عند المتشرعه واضح است. با توجه به این مطلب اگر ما در افراد وارده در سند ، ضعف دیدیم مانع استدلال به روایت نمیشود. حال ولو این توجیه صحیح و تمام نیست یعنی اگر روایت از حیث سند معتبر باشد ممکن است از کیفیت سوال سائل ، مسلم بودن این امر را استفاده بکنیم اما اگر این روایت قبل از مفضل مرفوعه باشد ، چنین مطلبی ثابت نشده است که سائل به امام معصوم علیه السلام اینطور عرض کند که چرا تیاسر میکنید تا از سوال او مسلم بودن این مطلب را استفاده بکنیم. قبل از مفضل ، محمد بن سنان است و وقتی او از حیث سند صحیح نباشد ، احراز نمیشود که مفضل چنین سوالی را کرده است .) اما اگر کسی امثال این توجیهات را بکار ببرد و روایت را صادر از معصومین علیهم السلام بداند ، در اینجا ظاهر این روایت با ادله ی دیگر مطابقت نمیکند ؛ چرا که از ادله ی دیگر استفاده شده است که ما هی القبله عین الکعبه است بلافرق بین القریب و البعید حال آنچه که در این روایت آمده است بر خلاف ادله ی دیگر است لذا قابل استدلال نیست.

### جلسه78 6/3/1402

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

در مساله ی استحباب تیاسر لاهل العراق بیان شد که مشهور علماء برای اثبات استحباب به چند روایت استدلال کرده بودند ( مرفوعه علی بن محمد ، روایت مفضل ، مرسله ی نهایه و عبارتی از فقه الرضا علیه السلام ). ولی با توجه به اینکه که هیچ یک ازاین روایات از حیث سند تمام نبودند و مقتضای قواعد عامه با قطع نظر از روایات هم استحباب تیاسر نمیباشد لذا التزام به این استحباب وجهی ندارد.

*بیان مرحوم شهید ثانی*

مرحوم شهید ثانی در روض الجنان ، مرحوم صاحب مدارک و عده ی زیادی از محققین که کلام مشهور را نقل میکنند ، در نهایت به این نتیجه رسیده اند که وجهی برای این قول نیست مثلا مرحوم شهید ثانی در روض الجنان فرموده اند که ولو این روایات برای اثبات مدعی ذکر شده است اما چون این روایات ضعیف السند هستند و حکم در این روایت هم مبنی بر اینست که قبله نائی را حرم بدانیم ( نه عین و جهت الکعبه ) لذا استحباب تیاسر ثابت نمیشود. در پایان هم فرموده اند که چون حکم مبتنی بر روایات ضعیف و مبنای ضعیف ( حرم بودن قبله ) میباشد و همچنین تیاسر منجر به انحراف از قبله میشود در نتیجه این حکم ثابت نمیشود.

**عبارت مرحوم شهید ثانی ( روض الجنان ج 2 ص 535 )**

**و حيث كان الحكم مبنيّاً على رواية ضعيفة مرتّبة على قولٍ‌ ضعيف، و كان البُعْد الكثير لا يؤمن معه من الانحراف الفاحش و إن كان في ابتدائه يسيراً كان الإعراض عنه أولى.**

*بیان مرحوم صاحب مدارک*

شبیه همین بیان را مرحوم صاحب مدارک هم فرموده اند : ایشان بعد ازینکه این روایات را ذکر کرده اند ، فرموده اند این دو روایت از حیث سند ضعیف است و با این دو روايت ضعیف حکم ثابت نمیشود . لذا مقتضای صناعت در این بحث همین بیانی است که در کلام شهید ثانی و صاحب مدارک بیان شده است.

**عبارت مرحوم عاملی ( مدارک الاحکام ج 3 ص 130 )**

**و الروايتان ضعيفتا السند جدا، و العمل بهما لا يؤمن معه الانحراف الفاحش عن حد القبلة و إن كان في ابتدائه يسيرا. و الحكم مبني على أنّ‌ البعيد يستقبل الحرم كما ذكره المصنف في النافع، و العلامة في المنتهى ، و احتمل في المختلف اطراد الحكم على القولين . و هو بعيد، إذا العلامات المنصوبة للجهة لا تقتضي وقوع الصلاة على نفس الحرم.**

#### فرض اعتبار سند احادیث دال بر تیاسر

در جلسه ی قبل بحث به این صورت پیش رفت که اگر به مقتضای صناعت حساب بکنیم ، استحباب تیاسر ثابت نیست ؛ چرا که مدرک این حکم ضعیف است . در ادامه بیان شده بود که اگر از ضعف سند این روایات غمض عین بشود و روایت را از حیث سند تمام بدانیم آیا علی تقدیر اعتبار سند میتوان به حکم مذکور در این روایات ملتزم شد یا خیر ؟

مرحوم مجلسی فرموده اند که ولو این روایات از حیث سند معتبره باشند اما حکم در این روایات علی نحو تقیه است ؛ چرا که محاریب بلاد در آن زمان از قبله به طرف یمین به مقدار زیادی انحراف داشته اند و برای اینکه ائمه علیهم السلام مردم را متوجه قبله ی حقیقی بکنند فرموده اند شما محراب هر مسجد را در نظر بگیرید و مقداری به سمت یسار بچرخید .

در این قسمت بیان شد که آنچه را که مرحوم مجلسی به عنوان احتمال بیان کرده اند ، قابل تصدیق نیست ؛ چرا که انحراف قبله ای که به عنوان قبله ی محراب ها مانند مسجد کوفه در عراق وجود دارد ، به مقدار زیادی نیست بله در آنها انحراف هست اما این انحراف به مقدار بسیار کمی میباشد. لذا این توجیهی که در کلام مرحوم مجلسی آمده است قابل التزام نیست.

حال که این توجیه قابل التزام نیست ، اگر ما فرض کنیم که این روایت سندا معتبر است باید چه کنیم ؟

بنابر اینکه این روایات سندا معتبر باشد مقتضای صناعت در امثال این مورد این میشود که ما با یک روایتی برخورد کردیم که یک مضمون خاصی دارد ولی علم به عدم مطابقت این مفاد با مراد جدی معصومین علیهم السلام داریم حال چون علم به عدم مطابقت داریم ( ولو روایت سندا معتبر باشد ) اما در عین حال نمیتوانیم به مضمون این روايت ملتزم بشویم و باید علم این مطلب را به اهلش رد کنیم یعنی علت اینکه امام علیه السلام چرا این مطلب را فرموده اند نمیدانیم و وظیفه ی ما در مقابل این روایات اینست که به مضمون آن اخذ نکنیم و علمش را به اهلش رد کنیم.

#### بیان صاحب حدائق

مرحوم صاحب حدائق بعد ازاینکه کلام مرحوم صاحب مدارک را نقل کرده اند ، از هردو اشکال صاحب مدارک جواب میدهند :

*جواب از اشکال اول*

نسبت به اشکال اول صاحب مدارک فرموده اند که بله درست است که روایات دال بر تیاسر از حیث سند ضعیف هستند اما ما باید به این روایات عمل بکنیم ؛ چرا که ضعف سند اینها مجبور به عمل اصحاب است و اصحاب به این روایات عمل کرده اند بلکه بعضی قائل به وجوب تیاسر شده اند لذا ضعف سند ، اشکال در روایت حساب نمیشود و شمای صاحب مدارک هم به قاعده ی جبران ضعف سند به توسط عمل مشهور ملتزم هستید و این قاعده را در مساله ی  **من أدرك من الغداة ركعة قبل طلوع الشمس** تطبیق داده اید.

*جواب از اشکال دوم*

مرحوم صاحب مدارک فرموده بودند که اگر به این دو روایت عمل بکنیم موجب انحراف فاحش از قبله میشود. صاحب حدائق در مقام جواب میفرمایند این چه حرفی است که شما میگویید ، با فرض اینکه روایت این مطلب را دارد ، بیان شما از مصادیق اجتهاد در مقابل نص است و اجتهاد در مقابل نص با ادله ی متعددی مردود است.

**عبارت صاحب حدائق ( حدائق الناضره ج 6 ص 384 )**

**و قال في المدارك بعد نقل المرفوعة المتقدمة و خبر المفضل: و الروايتان ضعيفتا السند جدا و العمل بهما لا يؤمن معه الانحراف الفاحش عن حد القبلة، و ان كان في ابتدائه يسيرا. انتهى. أقول: لا ريب انه و ان كانت الروايتان كما ذكره إلا أنهما مجبورتان بعمل الأصحاب إذ لا مخالف في الحكم المذكور بل قيل في المسألة بالوجوب كما عرفت من عبارة الشيخ (قدس سره) و هو ايضا ظاهر كلام الشيخ الجليل شاذان بن جبرئيل القمي في رسالته التي في القبلة حيث قال: و على أهل العراق و من يصلي الى قبلته من أهل المشرق التياسر قليلا، ثم نقل عن الصادق (عليه السلام) مضمون حديث المفضل. و قد صرح في غير موضع بقبول الخبر الضعيف المجبور بعمل الأصحاب و منه ما تقدم قريبا في مسألة من أدرك من الغداة ركعة قبل طلوع الشمس حيث قال: و هذه الروايات و ان ضعف سندها إلا ان عمل الطائفة عليها و لا معارض لها فينبغي العمل عليها. انتهى. و الحال في المقامين واحد، و لكنه (قدس سره) كما صرحنا به في غير مقام لضيق الخناق في هذا الاصطلاح ليس له قاعدة يعتمد عليها و لا ضابطة يرجع إليها. و اما ما ذكره - من انه لا يؤمن من العمل بهما الانحراف الفاحش - فهو اجتهاد في مقابلة النصوص و قد ردته الاخبار بالعموم و الخصوص.**

#### بررسی کلام صاحب حدائق

بررسی جواب اول

جوابی که ممکن است به صاحب حدائق داده شود این است که بله آن قاعده ( جبر سند توسط عمل اصحاب ) مقبول ومورد عمل صاحب مدارک هست اما اگر در جایی مانع وجود داشته باشد نمیتوانیم این قاعده را تطبیق بکنیم. بین مساله ی درک رکعت و مساله ی تیاسر اهل عراق فرق وجود دارد و فرق آن این است که در مساله ی درک رکعت اگر چه روایت از حیث سند ضعیف است اما اخذ به مضمون روایت ممکن است در اینجا به این روایت ملتزم میشویم.

اما در جایی که مضمون روایت قابل التزام نیست ولو قاعده ی جبر سند به عنوان قاعده ی عام ثابت باشد اما در اینجا جاری نمیشود ؛ چرا که مضمون این روایت قابل اخذ نیست و چون قابل اخذ نیست دیگر قاعده ی جبر سند پیاده نمیشود لذا صاحب مدارک قاعده ی جبر سند را در همه ی ابواب قبول دارد اما به شرطی که مانعی از تطبیق نباشد.

بررسی جواب دوم

صاحب حدائق فرموده بودند اینکه شما فرمودید اگر سند این روایات را قبول کنیم مضمون این روایات منجر به انحراف فاحش از قبله میشود ، اجتهاد در مقابل نص است و اجتهاد در مقابل نص هم اعتبار ندارد.

جوابی که به ایشان داده میشود این است که با توجه به اینکه به نظر صاحب مدارک قبله برای نائی مانند قریب عین الکعبه است و صاحب مدارک تصریح کردند که در مواردی که علم به قبله داریم انحراف از قبله صحیح نیست ؛ چرا که موجب انحراف فاحش میشود حال که از ادله سابقه این مطلب را بدست آوردیم اگر به روایات مراجعه کنیم ، مضمون این روایات قابل اخذ نیست ؛ چرا که قطع به عدم مطابقت این مضمون با مراد جدی ائمه علیهم السلام داریم یعنی چون علم به عدم مطابقت داریم نمیتوانیم به مضمون روایات اخذ بکنیم.

اجتهاد در مقابل نص مربوط به جایی است که مفاد نص قابل التزام است و قطع به مخالفت آن با مراد واقعی معصوم عليه السلام نداریم حال با توجه به اینکه قطع به مخالفت نداریم در اینجا نمیتوانیم در مقابل آن اجتهاد بکنیم و بگوییم نظر ما در این مساله فلان است اما در جایی که مضمون نص قابل التزام نباشد در اینجا میتوانیم به آن نص عمل بکنیم.

***نتیجه بحث این شد که در مساله ی تیاسر ، حکم استحباب تیاسر ثابت نیست ؛ چرا که اولا روایات دال این حکم ضعیف هستند و ثانیا اگر از ضعف سند اغماض بکنیم این روایات مضمونا قابل اخذ نیستند.***

بعد از تعیین اصل حکم بعضی از جهات مربوط به این مساله باقی میماند که به عنوان تبیهات مساله ی استحباب التیاسر باید مطرح بشود :

#### تنبیه اول

این تنبیه مربوط به این است که آیا استحباب تیاسر لاهل عراق مبتنی بر قبله بودن حرم للبعید است یا اینکه مبتنی بر این قول نیست و با اقوال دیگر هم سازگاری دارد ؟

*کلام مرحوم محقق حلی*

مرحوم محقق صاحب شرایع در رساله ای که به عنوان جواب از اشکال خواجه طوسی نوشته اند ، فرموده اند که از آنجا که عند تعذر تیقن جهت کعبه ، قبله برای بعید حرم میباشد و خصوصیت حرم هم این است که بیشتر وسعت آن در قسمت یسار مصلی قرار میگیرد و وسعت کمتر آن در قسمت یمین قرار میگیرد ، لذا اگر مصلی که جهت خاصی را با علامت برای قبله تشخیص داد مثلا 20 درجه به فلان سمت، در صورتی که به همان نقطه اکتفاء بکند احتمال این هست که از حرم به طرف یمین خارج شده باشد اما اگر از آن نقطه به طرف یسار مقداری منحرف بشود یقین به این پیدا میکند که به سمت حرم ایستاده است و از حرم خارج نشده است.

از تعبیر مرحوم محقق در آن رساله مشخص میشود که استحباب تیاسر مبتنی به این مطلب میباشد و در پایان رساله هم فرموده اند اینکه گفتیم تیاسر مطلوب است مبتنی بر این است که قبله ی اهل عراق حرم باشد نه کعبه و بعد از آن هم فرموده اند که این مبنی به نظر ما صحیح نیست بلکه نظر ما این است باید استقبال به خود قبله داشته باشد و حرم قبله نیست.

*کلام مرحوم نراقی*

مرحوم نراقی فرموده اند که از کلمات عده ای از محققین استفاده میشود که استحباب تیاسر اهل عراق مبتنی بر قبله بودن حرم نیست بخاطر اینکه عده ای از فقهاء قبله بودن حرم را قبول نکرده اند اما در عین حال قائل به استحباب تیاسر شده اند لذا معلوم میشود که حکم استحباب مبتنی بر قبله بودن حرم نیست.

**عبارت مرحوم نراقی ( مستند الشیعه ج 4 ص 192 )**

**و قد يمنع الابتناء و يحتمل اطّراده على القولين، بل الاطّراد ظاهر الفاضل في المختلف و التحرير و الإرشاد و القواعد ، و الشهيد في الذكرى ، و غيرهما ،حيث صرّحوا بهذا الحكم مع اختيارهم اعتبار جهة الكعبة دون الحرم، لأنّ‌ فيها من السعة ما لا يخفى، فيمكن استحباب التياسر و لو لم يعتبر الحرم.**

### جلسه79 6/3/1402

**[(مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم] (مسألة 1): الأمارات المحصّلة للظنّ‌ التي يجب الرجوع إليها عند عدم إمكان العلم (4) كما هو الغالب بالنسبة إلى البعيد كثيرة: منها: الجدي الذي هو المنصوص في الجملة بجعله في أواسط العراق مثل الكوفة و النجف و بغداد و نحوها خلف المنكب الأيمن، و الأحوط أن يكون ذلك في غاية ارتفاعه أو انخفاضه، و المنكب ما بين الكتف و العنق (1). و الأولى وضعه خلف الاُذن (2) و في البصرة و غيرها من البلاد الشرقيّة في الاُذن اليمنى (3) و في موصل و نحوها من البلاد الغربيّة بين الكتفين، و في الشام خلف الكتف الأيسر، و في عدن بين العينين، و في صنعاء على الاُذن اليمنى، و في الحبشة و النوبة صفحة الخدّ الأيسر.**

بعد از فراغ از اصل بحث در استحباب تیاسر لاهل العراق ، بعضی از مطالب مربوط به این بحث باقی مانده بود که ضمن تنبیهاتی عنوان میشود.

تنبیه اول مربوط به این بود که آیا استحباب تیاسر برای اهل عراق مبتنی هست بر اینکه در مباحث سابقه که در جهت دوم یا سوم بحث شده است ، قبله برای نائی و بعید محدوده ی حرم باشد ( نه خصوص عین الکعبه ) یا اینکه متوقف بر این مبنی نیست بلکه با مبانی دیگر هم این استحباب مجال جریان دارد؟

اینکه علی القول به قبله بودن حرم این استحباب مجال جریان دارد ، مطلبی است که در کلام مرحوم محقق در رساله ی ایشان که به عنوان جواب از اشکال خواجه طوسی داده اند ، آمده است . ایشان فرموده اند که استحباب بر اساس این مبناست که ما قبله را برای همه عین الکعبه ندانیم بلکه برای بعيد حرم بدانيم و الا اگر کسی این مبنی را قائل نباشد استحباب تیاسر برای او مجال ندارد حال بحث در این است که بر اساس اقوال دیگر آیا استحباب تیاسر لاهل العراق جاری میشود یا خیر ؟

همانطور که قبلا اشاره شد در بحث قبله ی بعید سه قول عمده وجود دارد :

قول اول

مختار مرحوم شیخ طوسی در بعضی از کتب ایشان ، قبله بودن حرم برای نائی بود. ( کعبه برای اهل مسجد ، مسجد الحرام برای کسانی که در حرم هستند و کل محدوده حرم هم برای بعید ) .

قول دوم

این بود که قبله برای نائی جهت الکعبه میباشد نه عین الکعبه .یعنی سمتی که از نظر عرفی گفته میشود قبله در آن سمت است. مانند اینکه به ما که در شمال شرقی مکه هستیم ، گفته میشود که به سمت جنوب نگاه کنيد.

قول سوم

این بود که قبله چه برای بعید و چه برای قریب عین الکعبه است نه اینکه برای بعید جهت الکعبه باشد منتهی با همان توضیحی که در کلام مرحوم سید آمده بود که محاذات عرفی کافی است . توضیح این مطلب هم در عبارات مرحوم محقق در جلسه ی قبل بیان شد : در مواردی که انسان علم دارد که قبله در درجه ی خاصی هست باید به همان سمت و درجه ی خاص توجه پیدا بکند به طوری که انحراف به درجات یسیره مخل به استقبال است.

حال آیا استحباب تیاسر روی همه ی اقوال می آید یا مختص به قول اول است ؟

نسبت به قول سوم روشن است که استحباب تیاسر نمی آید و در جلسه ی قبل این مطلب بیان شد.

*بررسی استحباب تیاسر نسبت به قول دوم*

اما نسبت به قول دوم که جهت به معنای خاص باشد ( تعبیر جهه الکعبه عنوان مشترکی است که گاهی جهت الکعبه گفته میشود اما مراد از آن عین الکعبه است و این تعبیر در رساله ی صاحب شرایع به معنای عین الکعبه است اما چیزی که مشهور قائل اند سمتی است که مشهور قائل به آن هستند ). حال بنابر این قول آیا استحباب تیاسر مجال دارد یا ندارد ؟

مرحوم محقق نراقی در مستند فرموده اند که اگر ما قائل به این شدیم که قبله جهت الکعبه به نحو وسیع میباشد نه فقط نقطه ی خاص ( مثل اينکه شامل 45 درجه از هر طرف میشود بنابر قول مرحوم بروجردی یا به مقدار کمتر بنابر اقوال دیگر ) اما بنابر این قول استحباب التیاسر وجه و دلیلی ندارد ؛

بخاطر اینکه بنابر این قول همه ی این نقاطی که شخص به طرف آن نقطه می ایستد به منزله ی استقبال به عین الکعبه است حال وقتی همه ی این نقاط مانند همدیگر باشند وجهی ندارد که شخص قائل به این بشود که تیاسر از یک نقطه به قسمت دیگر استحباب دارد بله اگر کسی قائل به بشود که امارات برای تشخیص قبله مفید ظن به نقطه ی خاصی به عنوان قبله هست و همچنین قائل شود که در استقبال الی القبله ، رو به حرم ایستادن استحباب دارد در اینجا تیاسر برای او استحباب خواهد داشت .

ایشان فرموده اند که هیچکدام ازین دو امر ثابت نیست : یعنی اینکه امارات مفید ظن به قبله باشند صحیح نیست و قسمت دوم هم که توسیط الحرم به نحو مطلق استحباب داشته باشد ثابت نیست حال وقتی این ثابت نباشد بنابر قول به قبله بودن جهت الکعبه ، این استحباب تیاسر مورد پیدا نمیکند لذا اینکه ادعاء بشود این استحباب تیاسر اطراد دارد ( چه بنابر قول قبله بودن حرم وچه بنابر قول به قبله بودن جهت الکعبه ) این اطراد بلاوجه است.

*جواب*

اینست که همانطور که در رساله ی مرحوم محقق بیان شده است ، بنابر قبله بودن حرم وجه استحباب تیاسر این بود که شخص احراز میکند که توجه او به قبله هست ؛ چرا که اگر تیاسر نکند خوف این هست که توجه او به قسمتی خارج از حرم باشد . ( این نکته ای بود که در کلام صاحب شرایع برای وجه استحباب تیاسر علی القول بکون الحرم قبله ذکر شده بود.)

این نکته باعث میشود که در صورتی که جهت الکعبه را به نحو وسیع قبله بدانيم اگر شخص با علائمی جهت قبله را مشخص نکرده باشد در اینجا جا برای استحباب تیاسر وجود داشته باشد ؛ بخاطر اینکه بلادی مانند مناطق ما که به طرف جنوب می ایستیم سمت قبله همین جنوب میشود ، در این موارد هم ممکن است گفته بشود که ولو در اینجا همه ی این نقاط مساوی است اما اگر شخص تیاسر بکند در صورت تیاسر به نقطه ی اصلی قبله توجه پیدا میکند یعنی ولو هرکدام ازین نقاط مجزی هستند اما استقبال به طرف عین الکعبه مطلوبیت دارد و چون مطلوبیت دارد و این مطلوب با تیاسر حاصل میشود لذا استظهارا للاتجاه به عین الکعبه این تیاسر استحباب دارد.

بله اصل مطلب ( اینکه حرم قبله است و اگر شخص در مناطق عراق تیاسر نکند احراز قبله نمیکند و در صورت تیاسر احراز قبله میکند ) بنابر قبله بودن حرم محل اشکال است و اشکال آن هم به حسب آن چه که در کلام اهل هیات هم آمده است اینست که با توجه به دور بودن بلاد از کعبه اگر شخص منطقه ی مسجد الحرام و کعبه و منطقه ی حرم را در نظر بگیرد ، به اندازه ی یک نقطه حساب میشود و اگر ما بخواهیم تیاسر پیدا بکنیم ، تیاسر به درجات کم باعث فاصله گرفتن حتی از حرم به فرسخ ها دورتر میشود.

***نتیجه تنبیه اول این شد که اگر کسی قبله بودن حرم را قبول کرد ،استحباب تياسر برای اهل عراق مجال دارد وبنابر قبله بودن جهت کعبه به معنای وسيع هم این قول مجال پيدا دارد .***

**تنبیه دوم**

اینست که آیا اثبات قول به استحباب تیاسر لاهل العراق ، متوقف بر اینست که روایات وارده در این باب از حیث سند تمام باشند و مفاد این روایات با حجت ثابت شده باشد ؟ یا اینکه ولو این روایات از حیث سند تمام نباشد اما در عین حال این قول قابل التزام است؟

مرحوم صاحب جواهر فرموده اند عده ای از محققین در استحباب تیاسر لاهل عراق اشکال کرده اند : مانند علامه در تذکره و منتهی ، کاشف الرموز ، سرائر ، جامع المقاصد و ...علت اشکال هم ضعف سند روایات است و اينکه مورد هم از موارد جبر سند به عمل اصحاب نیست ؛ چرا که عده ای کثیری مخالفت کرده اند.

ایشان فرموده اند که این اشکال رد میشود ( و استحباب تیاسر ثابت میشود ) به این بیان که : دلیل استحباب التیاسر منحصر به این تعلیل مذکور در روایت نیست تا بگوییم این روایت از حیث سند تمام نیست پس مدرک از بین میرود بلکه آن چیزی که میتواند به عنوان دلیل قرار بگیرد اینست که از خود همین روایات به دست می آید که مساله ی تیاسر لاهل العراق از واضحات عند المومنین بوده است یعنی حکم در آن زمان روشن و واضح بوده است و سائلین از ائمه علیهم السلام وجه این حکم را میپرسیدند که چرا ما باید تیاسر بکنیم لذا اصل مساله ی تیاسر متوقف به این روایت نیست تا اگر کسی در مدرک اشکال کرد ، این حکم را ملتزم نشود یا به تعبیر مرحوم شهید ثانی از اصل مطلب اعراض بکند و مساله را پاک بکند.

**عبارت صاحب جواهر ( جواهر ج 7 ص 376 )**

**و قد يدفع بعد كون الحكم استحبابا بأن دليل التياسر غير منحصر في التعليل المزبور، بل ظاهر هذه النصوص معلومية الحكم في ذلك الزمان، مع أنه يمكن توجيهها بناء على أن القبلة الكعبة لا الحرم بما عرفته سابقا من أن الخارج لا يجوز له التوجه إلى غير الحرم، للعلم بخروجه حينئذ عن سمت الكعبة لا لكون قبلته الحرم.**

***استاد***

همانطور که قبلا هم به اشاره گفته شد این وجه برای اثبات استحباب تیاسر کافی نیست ؛ بخاطر اینکه هرچند به روایت مفضل یا به مرفوعه ی احمد بن محمد نگاه بکنیم، ولو با توجه به متن روایت نحوه ی سوال سائل نشان دهنده ی اینست که حکم عند الجمیع معلوم است اما این وضوح حکم در آن زمان ، از راه روایات بدست آمده است.

بله اگر ما با قطع نظر از روایات احراز میکردیم که این حکم ، در آن زمان معلوم بوده است در اینجا میتوانستیم به معلومیت و مرتکز بودنِ حکم عند المتشرعه تمسک کنیم و حکم شرعی را ملتزم بشویم اما وقتی خود این مقدمه ( معلومیت حکم در آن زمان ) از راه روایات بدست آمد اگر آن روایت از حیث سند تمام بود خب این مقدمه اثبات میشد اما اگر سند روایت تمام نبود ، این مقدمه که حکم در آن زمان معلوم بوده است احراز نمیشود ؛ چرا که اگر ما روایت را ضعیف السند دانستیم به این معناست که آنچه را که از سوال سائل و از جواب امام علیه السلام نقل میکند ، علم به این خصوصیات پیدا نمیکنیم و حجتی بر تحقق این خصوصیات نداریم و در موارد ضعف سند ، خصوصیت اینکه در مجلس امام چنین سوالی شده بود و امام علیه السلام در مقام جواب سائل را ردع نفرموده بلکه سوال او را جواب داده است ، این نکات در صورتی قابل تمسک است که روایت از حیث سند تمام باشد و اگر روایت از حیث سند تمام نباشد نمیتوانیم به این مطلب استدلال بکنیم.

**تنبیه سوم**

این تنبیه مربوط به اینست که آیا استحباب التیاسر که در کلام مشهور ذکر شده است ، اختصاص به اهل عراق دارد یا اینکه بقیه مناطق هم مشمول این حکم هستند . در این قسمت مرحوم صاحب جواهر فرموده اند که آن چیزی که در فتاوی آمده است ، اختصاص به عراقی دارد یعنی کسانی که در عراق هستند تیاسر برایشان مستحب است.

اگر به روایات هم نگاه بکنیم از روایات هم بیش ازحکم برای اهل عراق استفاده نمیشود ؛ چرا که اگر به روایت مفضل بن عمر نگاه بکنیم خود مفضل کوفی است و غالب رواتی که از ائمه علیهم السلام روایت را نقل کرده اند ، عراقی هستند . با توجه به غلبه ی روایت از جهت عراقی بودن ، اینکه حکم شامل غیر عراق بشود دلیلی ندارد .

بلد سائل مشمول این حکم میباشد اما اینکه غیر از بلد سائل بلاد دیگر هم مشمول این حکم باشند ، احراز نمیشود لذا هرچند در بعضی از تعبیرات کلمه ی بلدان المشرق یا اهل مشرقین آمده است اما به این مطلب نمیتوانیم ملتزم شویم چرا که دلیلی بر شمول حکم در این موارد نداریم.

*اشکال*

ممکن است به این فرمایش اشکال شود و آن اینست که اگر حکم در اینجا به بیانی تعلیل شده است که برای غیر این بلاد هم جاری میشود ، لازمه ی این حرف اینست که برای بلاد دیگر هم این حکم ثابت شده باشد. در خود روایت مفضل حکم تعلیل شده بود که اینها باید تیاسر بکنند تا احراز بکنند که نماز اینها به طرف قبله است حال این نکته اختصاصی به اهل عراق ندارد بلکه هر بلد دیگری که حالت اینگونه داشته باشد ( که با تیاسر قبله احراز میشود ) لازمه اش اینست که این حکم در مورد او پیاده بشود بلکه اگر شما بر اساس این روایات ، استحباب تیاسر لاهل العراق را ملتزم شدید ، برای مناطقی که عکس بلاد عراق هستند یعنی در قسمت شمال غربی هستند ، استحباب تیامن ثابت میشود ؛ چرا که اگر نکته ی استحباب تیامن این باشد که شما احراز بکنید که نمازتان رو به حرم هست و خارج از حرم نیست ، در این صورت بلادی که قسمت شمال غربی هستند باید تیامن داشته باشند .

**تنبیه چهارم**

اینست که اگر ما در این مساله ( استحباب تیاسر لاهل عراق ) بخاطر ضعف سند در حکم اشکال کردیم ، آیا با توجه به اینکه مورد ، مورد حکم استحبابی است میتوانیم بواسطه ادله ی تسامح در ادله سنن ، قائل به استحباب شویم یا خیر ؟

از کلام مرحوم صاحب جواهر استفاده میشود که چون مورد ، از موارد احکام غیر الزامی است و در احکام غیر الزامی ، قاعده ی تسامح در ادله ی سنن جاری است میتوانیم ملتزم به استحباب شويم و ضعف سند و عدم انجبار ضعف به عمل مشهور مضر به حکم در مقام نیست ؛ چرا که حکم در مقام حکم استحبابی است از تعبیر مرحوم صاحب جواهر که در تنبیه دوم خوانده شده است این مطلب هم استفاده میشود ؛ چرا که ایشان در دفع اشکال ضعف این روایات فرموده بودند قد یدفع بعد کون الحکم استحبابا یعنی همینکه حکم استحبابی و غیر لزومی است این اشکال جا ندارد چرا که در باب مستحباب با قاعده تسامح در ادله ی سنن ، میتوانیم حکم استحبابی را ملتزم شویم ولو روایت دال بر این حکم ، روایت ضعیفی باشد.

***استاد***

اینکه از اخبار من بلغ ، استحباب عملی که خبر ضعیف قائم بر آن شده است ، استفاده بشود کبرویا محل اشکال است ولی علی تقدیر قبول تسامح در ادله سنن ( به این معنا که در احکام غیر الزامیه شرائط حجیت خبر در الزامیات الغاء شده است و با خبر ولو خبر ضعیف باشد استحباب ثابت میشود ) :

اگر در مساله ی قبله به این ملتزم شدیم که قبله برای بعید و نائی متسع است یعنی عین الکعبه قبله نیست بلکه جهت الکعبه قبله است و این روایت ضعیفه هم دلالت بر استحباب تیاسر کرد در اینجا بنابر اینکه قبله جهت وسیعی هست یا کل حرم قبله هست ، این حکم استحبابی قابل التزام است .

ولی بنابر این قول که قبله للنائی مثل قریب عین الکعبه است نه جهت الکعبه و نه حرم ، در این صورت با این روایت ضعیف نمیتوان ملتزم به استحباب التیاسر شد بخاطر اینکه بر اساس اینکه قبله عین الکعبه است ، تیاسر که متضمن انحراف از قبله ی تشخیص داده شده به درجات معتنی بهی هست ، موجب انحراف شخص از قبله میشود و چون قول به قبله بودن عین الکعبه مستلزم این است در اینجا ولو اخبار من بلغ هم تمام باشد ولی این قاعده قابل پیاده شدن نیست ، یعنی این قاعده تسامح در جایی میباشد که آن خبر ضعیف معارض بما یدل علی المنع نباشد اما با وجود دلیل بر منع که استحباب ثابت نمیشود لذا این فرمایش صاحب جواهر هم تمام نیست.

### *جلسه80(مسألة2) 8/3/1402*

**(مسألة 2): عند عدم إمكان تحصيل العلم بالقبلة يجب الاجتهاد في تحصيل الظن، و لا يجوز الاكتفاء بالظن الضعيف مع إمكان القوي (1)، كما لا يجوز الاكتفاء به مع إمكان الأقوى. و لا فرق بين أسباب حصول الظن، فالمدار على الأقوى فالأقوى، سواء حصل من الامارات المذكورة أو من غيرها، و لو من قول فاسق، بل و لو كافر، فلو أخبر عدل و لم يحصل الظن بقوله، و أخبر فاسق أو كافر بخلافه و حصل منه الظن من جهة كونه من أهل الخبرة يعمل به.**

مرحوم سید در مساله دو از مسائل استقبال قبله در صلات مطالبی را مطرح فرموده اند : عنوان کلی بحث در این مساله اینست که هنگام عدم امکان تحصیل علم به قبله نوبت به تحصیل ظن به قبله میرسد و مکلف باید بقدری که در وسعش است تحصیل ظن کند به این معنا که در دوران بین ظن ضعیف و قوی یا ظن قوی و اقوی ، ملاک ظن اقوی است و با وجود ظن اقوی نمیتواند به ظن قوی اکتفاء کند کما اینکه با وجود ظن قوی نمیتواند به ظن ضعیف اکتفاء کند . حال اگر شخص عادلی خبر داد اما از قول او ظن به قبله پیدا نشد بلکه در مقابل فاسق یا کافری به جهت قبله خبر داد و از قول او ظن به قبله پیدا شد باید به قول فاسق یا کافر عمل بکنیم ؛ چرا که ملاک تبعیت از ظن است از هر راهی حاصل شده باشد.

با توجه به عبارتی که مرحوم سید در این مساله بیان فرموده اند جهات مختلفی در بحث در اینجا وجود دارد که باید بررسی شود :

### *جهت اول*

اینست که در موارد عدم امکان تحصیل علم ، تحصیل ظن به قبله کافی است و ظن به قبله حجت است و از آن تبعیت میشود.

این مطلب جای اشکال ندارد ؛ چرا که روایاتی داریم که از حیث سند معتبر هستند و دلالت میکنند بر اینکه اگر مکلف نمیتواند علم به قبله را کسب کند ، میتواند تحصیل ظن بکند و به ظن خودش اکتفاء بکند ( باب 6 از ابواب قبله ) :

*روایت اول*

**5227 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ يَعْقُوبَ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ يَحْيَى عَنْ‌ أَحْمَدَ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ عَنْ‌ حَمَّادٍ عَنْ‌ حَرِيزٍ عَنْ‌ زُرَارَةَ‌ قَالَ‌: قَالَ‌ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ : يُجْزِئُ‌ التَّحَرِّي أَبَداً إِذَا لَمْ‌ يُعْلَمْ‌ أَيْنَ‌ وَجْهُ‌ الْقِبْلَةِ‌.**

تحری یعنی اجتهاد ، فحص کردن و تحصیل ظن به جهت قبله .

*روایت دوم*

**5228 - وَ عَنْهُ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ عَنْ‌ عُثْمَانَ‌ بْنِ‌ عِيسَى عَنْ‌ سَمَاعَةَ‌ قَالَ‌: سَأَلْتُهُ‌ عَنِ‌ الصَّلاَةِ‌ بِاللَّيْلِ‌ وَ النَّهَارِ إِذَا لَمْ‌ يُرَ الشَّمْسُ‌ وَ لاَ الْقَمَرُ وَ لاَ النُّجُومُ‌ قَالَ‌ اجْتَهِدْ رَأْيَكَ‌ وَ تَعَمَّدِ الْقِبْلَةَ‌ جُهْدَكَ‌ .**

*روایت سوم*

**5229 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ سَمَاعَةَ‌ بْنِ‌ مِهْرَانَ‌ : أَنَّهُ‌ سَأَلَهُ‌ عَنِ‌ الصَّلاَةِ‌ بِاللَّيْلِ‌ وَ النَّهَارِ إِذَا لَمْ‌ تُرَ الشَّمْسُ‌ وَ الْقَمَرُ وَ لاَ النُّجُومُ‌ فَقَالَ‌ تَجْهَدُ رَأْيَكَ‌ وَ تَعْتَمِدُ الْقِبْلَةَ‌ بِجُهْدِكَ‌ .**

نتیجه :

در جهت اول بحث ( جواز اکتفاء به ظن در انجام دادن نماز و عدم نیاز به تکرار نماز در همه اطراف ) روشن شد که تحصیل الظن کافی است.

### *جهت دوم*

اینست که جایی را که تحصیل علم وجدانی به قبله ممکن نباشد نوبت به تحصیل به ظن به قبله میرسد و قبل از تحصیل ظن به قبله چیز دیگری به عنوان حجت در تشخیص قبله وجود ندارد یعنی اگر متمکن از علم بود باید تحصیل علم بکند و اگر تحصیل علم ممکن نبود نوبت به ظن میرسد اما اینکه قبل از ظن به قبله ، بینه یا خبر ثقه یا خبر عدل حجیت داشته باشد ، صحیح نیست ؛ چرا که سید فرموده اند عند عدم امکان تحصیل علم ، یجب تحصیل ظن و اینکه تحصیل ظن وجوب دارد به این معناست که قبل از تحصیل ظن ، چیز دیگری وجوب ندارد که شخص به آن اعتماد بکند لذا نوبت به ظن میرسد.

در آخر مساله هم فرموده اند که حتی اگر شخص عادل به جهت قبله خبر بدهد اما قول او مفید ظن نباشد و در مقابل فاسق یا کافری که قول او مفید ظن است خبر بدهد ، قول او حجت است و این بیان روشن کننده ی اینست که قول ثقه یا عادل را حجت نمیدانند . لذا هم از ابتدای مساله 2 و هم از انتهاء این مساله روشن میشود که امر دائر مدار تحصیل علم وجدانی و ظن است و بین این دو مرحله واسطه وجود ندارد.

قبلا هم مرحوم سید در ابتدای فصل در جایی که اصل شرطیت استقبال را مطرح کردند به این مطلب اشاره کرده اند و فرموده بودند مع عدم العلم یرجع الی العلامات المفیدة الظن و در ادامه فرموده بودند که در صورتی که بتوانیم تحصیل علم کنیم اما سراغ شهادت عدلین برویم ، اشکال وجود دارد.

**بررسی جهت دوم**

دو نکته ذیل این مطلب بیان میشود :

*نکته اول*

اینست که قبلا این بحث مطرح شده است که علی رغم آنچه که مرحوم سید در متن عروه بیان فرموده بودند ( عدم حجیت بینه ) عده ای از اعلام به این قسمت عروه تعلیقه زدند و فرموده اند حجیت بینه در موضوعات شامل مساله ی تشخیص قبله هم میشود البته به شرطی که خبر عدلین نسبت به قبله از روی حس باشد نه خبر مشتمل بر حدس و اجتهاد .

در رابطه با خبر ثقه هم همین بحث مطرح است یعنی بنابر اینکه خبر ثقه در موضوعات حجت است چون به حسب بناء عقلا خبر ثقه حتی در موضوعات حجت است و رادعی ازاین سیره در مورد موضوعات نرسیده است یکی از موضوعات هم تشخیص قبله است و خبر ثقه در این مساله حجت است لذا اینکه مرحوم سید فرمودند در صورتی که تحصیل علم ممکن نبود ، نوبت به تحصیل ظن میرسد و مرحله ی متوسطی در اینجا وجود ندارد ، صحیح نیست ؛ چرا که ادله ی حجیت بینه و خبر ثقه این مورد را شامل میشود.

*نکته دوم*

اینست که مرحوم سید در عبارتی که در ابتدای فصل فرمودند ، مساله را در حجيت بينه به صورت فتوی و استظهار تمام نکردند بلکه به احتیاط واجب تمام کردند حال اگر مساله به احتیاط واجب تمام شده باشد ، به این معناست که احتمال حجیت داده میشود و وقتی احتمال حجیت داده میشود در این مواردی که بینه یا خبر ثقه بر یک طرف قائم شده است اما خود شخص از راه دیگری تحصیل ظن به قبله کرده است ، در اینجا مقتضای احتیاط داشتن در کفایت شهادت عدلین یا خبر ثقه ، اینست که در اینجا هم به صورت احتیاطی نظر میدادند که بايد به دو طرف نماز بخواند نه اینکه بفرمايد باید به ظنی که از قول فاسق یا کافر حاصل شده است عمل شود.

### *جهت سوم*

اینست که عند عدم امکان تحصیل علم، تحصیل الظن تعین دارد و شخص باید با تحری و با فحص از سمت و جهت قبله نماز را به آن طرف مظنون القبله بخواند در مقابل اینکه عند عدم امکان تحصیل علم شخص بخواهد در مساله احتیاط بکند و اندازه ی اطراف احتمال نماز بخواند.حال از عبارت مرحوم سید استفاده لزوم تحصیل ظن و صلاه به طرف مظنون القبله استفاده میشود و چیز دیگری به عنوان بدیل برای تحصیل الظن وجود ندارد .

**بررسی جهت سوم**

مرحوم خویی در اینجا حاشیه زده اند که در فرض عدم امکان تحصیل علم ، تحصیل الظن تعین ندارد بلکه مکلف یا باید تحصیل الظن بکند یا اینکه باید به اطراف محتمله نماز بخواند به نحوی که یقین بکند که نمازش به سمت قبله واقع شده است.

از عبارت مرحوم سید تعین تحصیل الظن استفاده میشد و حال اینکه مقتضای صناعت اینست که عند عدم امکان علم تحصیل الظن تعین ندارد ( چرا که شخص با احتیاط میتواند احراز امتثال بکند و به حسب آنچه که در اصول مقرر شده است بیان شد که حتی مع التمکن من الامتثال التفصيلي العلمي او الظني ، امتثال اجمالی هم صحیح و ممکن است و اینطور نیست که محذور داشته باشد حال وقتی امتثال اجمالی حتی مع تمکن ازامتثال علمی یا ظنی ممکن باشد در این صورت اینجا تعلیقه زده اند که :**\* أو الاحتياط بتكرار الصلاة إلى الأطراف المحتملة، بل يجوز التكرار مع إمكان تحصيل العلم أيضا. (الخوئي).**) در اینجا مکلف یا ظن تحصیل کند یا اینکه به اطراف نماز بخواند تا احراز امتثال بکند.

*بیان شیخ طوسی*

این بحث که مع عدم امکان تحصیل العلم وظیفه چیست ، آیا وظیفه تحصیل الظن است یا خواندن نماز به اطراف است؟ مشهور قائل شده اند که مع عدم امکان تحصیل علم نوبت به تحصیل الظن میرسد اما از کلام شیخ در مبسوط استفاده میشود که ظن به قبله اعتبار ندارد بلکه مکلف باید احتیاط کند و نماز را به جهات اربع بخواند به نحوی که علم به استقبال پیدا بشود.

آنچه که در نوع کلمات به عنوان اشکال به کلام مرحوم شیخ طوسی آمده است اینست که مع عدم امکان علم نوبت به ظن میرسد و اینجا جای احتیاط نیست و احتیاط وجوب ندارد بخاطر اینکه این روایاتی که اشاره کردیم ( صحیحه زراره و موثقه ) به صراحت بیان کردند که شخص میتواند اکتفاء به ظن بکند.

*بیان مرحوم فاضل هندی*

در بعضی از کلمات علاوه بر عدم وجوب احتیاط ، بیان شده است که احتیاط به تکرار صلاه در تشخیص قبله جایز نیست ؛ چرا که نماز به اطراف متعدد نوعی بدعت حساب میشود یعنی نه تنها احتیاط وجوب ندارد بلکه جایز نیست بخاطر اینکه نوعی بدعت در این عمل وجود دارد. اصل این مطلب در کلام مرحوم فاضل هندی در کشف اللثام آمده است.

**عبارت مرحوم فاضل هندی ( کشف اللثام ج 3 ص 162 )**

**و هل له الاجتهاد إذا أمكنه الصلاة إلى أربع جهات‌؟ الظاهر إجماع المسلمين على تقديمه وجوبا على الأربع قولا و فعلا، و إن فعل الأربع حينئذ كان بدعة، فإنّ‌ غير المشاهد للكعبة و من بحكمه ليس إلاّ مجتهدا أو مقلّدا، فلو تقدّمت الأربع على الاجتهاد لوجبت على عامة الناس، و هم غيرهما أبدا، و لا قائل به.**

مرحوم صاحب ریاض این قسمت از کلام ایشان را اختيار کردند و فرمودند نعم ما قال ، مرحوم محقق نراقی هم این قسمت رابه عنوان اینکه بعض الاجله این مطلب رافرموده اند ، بیان کرده اند لذا بیشتر علماء کلام ایشان را تصدیق کرده اند و به این قسمت از کلام ایشان که فرمودند نماز به 4 طرف بدعت است اشکال نکرده اند و ظاهرش اینست که قبول کرده اند.

***استاد***

مناقشه در این قسمت است که ولو از روایات استفاده میشود که تحصیل الظن به قبله جایز است اما آن روایات نافی احتیاط نیستند یعنی اینکه تکرار نماز به اطراف محتمله جایز نباشد ( بخاطر بدعت ) وجهی ندارد و عنوان بدعت صادق نیست ؛چرا که اگر ازاینها سوال بشود که چرا این نماز را میخوانی ، در جواب میگویند بخاطر اینست که یقین پیدا کنیم که نماز ما به طرف قبله است و الا کسی در موارد احتیاط به شارع نسبت نمیدهد که از نظر شرعی وظیفه ی من چهار نماز است که هر 4 نماز واجب باشد.

***لذا اشکال به این قسمت همان چیزی است که در کلام مرحوم خویی آمده است که تحصیل الظن تعین ندارد و وظیفه ی شخص در اینجا یا تحصیل ظن یا تکرار نماز در اطراف محتمل است.***

### *جهت چهارم*

اینست که در جایی که مکلف از تحصیل ظن قوی تمکن داشته باشد ، اکتفاء به ظن ضعیف جایز نیست و در جایی که ظن اقوی را تحصيل کند ، اکتفاء به ظن قوی جایز نیست.

بحث در اینست که مراد مرحوم سید در این عبارت چیست ؟ آیا در جایی که شخص بواسطه ی استفاده از یک اماره خاص ظن به یک طرف پیدا کرد منتهی میداند اگر از اماره دیگر استفاده کند ، آن اماره باز هم همین طرف را نشان میدهد منتهی ظنی که از آن اماره حاصل میشود از ظن اماره اول بیشتر است ، کلام سید این موارد را شامل میشود یعنی تحصیل ظن اقوی واجب هست یا نیست ؟

مرحوم داماد فرموده اند مراد مرحوم سید در اینجا اینست که در جایی که میداند اگر اماره ی دیگری را بکار ببرد ، آن اماره دیگر قبله را در جهت دیگری با ظن قوی تر نشان میدهد در این صورت لازم است که به سراغ اماره ی محصل ظن اقوی برود اما اگر بداند که اماره دوم محصل ظن قوی تر به همین جهت اول باشد ، دیگر نیازی نیست به سراغ اماره دوم برود.

**عبارت مرحوم داماد ( کتاب الصلاه ج1 ص 263 )**

 **تحقيق المطلب: انّه إذا حصل له ظنّ‌ قوي و احتمل إمكان تحصيل العلم، لكنّه كان عالما بأنّه لو حصل له العلم فإنّما هو بنفس الجهة الّتي تعلّق بها ظنّه لا يتعداها قطعا، فحينئذ لا يبعد عدم وجوب تحصيل العلم، إذ وجوبه عقلا إنّما كان للوصول إلى ما هو وظيفته قطعا و هو هاهنا قاطع بأنّ‌ وظيفته لا تتعدّى ما تعلّق بها ظنّه، فهو قاطع بوظيفته و إن لم يكن قاطعا بالقبلة. و منه تعرف: عدم وجوب تحصيل الظنّ‌ القويّ‌ أو الأقوى فيما إذا علم بعدم تجاوز ظنّه عمّا تعلّق به فعلا من الجهة، إذ لا موضوعيّة لقوّة الظن على ما يفهم عرفا من الأدلّة، فإنّ‌ إيجاب التحرّي و الاجتهاد إنّما هو للوصول إلى طرف فيه القبلة ظنا، و هو عالم بعدم خروجه عن مظنونه. نعم، لو احتمل تبدّل هذا الظنّ‌ بالاجتهاد بظنّ‌ قويّ‌ أو أقوى منه متعلّق بطرف آخر أو احتمل تبدّله بظنّ‌ آخر أو قوّة نفسه، ففي مثله يجب الاجتهاد، لمنع صدق التحرّي و بذل الجهد معه.**

### جلسه81(مسأله2) 13/3/1402

**(مسألة 2): عند عدم إمكان تحصيل العلم بالقبلة يجب الاجتهاد في تحصيل الظن، و لا يجوز الاكتفاء بالظن الضعيف مع إمكان القوي (1)، كما لا يجوز الاكتفاء به مع إمكان الأقوى. و لا فرق بين أسباب حصول الظن، فالمدار على الأقوى فالأقوى، سواء حصل من الامارات المذكورة أو من غيرها، و لو من قول فاسق، بل و لو كافر، فلو أخبر عدل و لم يحصل الظن بقوله، و أخبر فاسق أو كافر بخلافه و حصل منه الظن من جهة كونه من أهل الخبرة يعمل به.**

مساله 2 مربوط به وظیفه مکلف در مواردی که تحصیل علم به قبله ممکن نباشد بود. فرمایش مرحوم سید در این مساله مشتمل بر جهاتی بود . جهت چهارم این بود که فرموده بودند در صورت امکان تحصیل ظن قوی نمیتوانیم به ظن ضعیف اکتفاء بکنیم و همینطور در صورت امکان تحصیل ظن اقوی نمیتوانیم به ظن قوی اکتفاء کنیم.

در اینکه در چه مواردی تحصیل ظن قوی در مقابل ظن ضعیف لازم است و همچنین در چه مواردی تحصیل ظن اقوی در مقابل ظن قوی لازم است ، فرمایشات مرحوم داماد در توضیح عبارت مرحوم سید بیان شد : ایشان فرمودند مقصود سید ازاین عبارت اینست که در جایی که شخص به یک طرف ظن پیدا کرد اما احتمال میدهد که از راه اماره ی دیگر ظن قوی به جهت دیگر پیدا بکند ، باید سراغ آن اماره ی دیگر برود و شاهد این مطلب هم اینست که مرحوم سید در آخر مساله دوم فرمودند اگر عادل خبر بدهد که مثلا قبله در سمت راست است منتهی این خبر مفید ظن نبود اما فاسق خبر بدهد که قبله در طرف چپ است و مفید ظن بود در اینجا به خبر فاسق عمل میکنیم .

***بیان دلیل***

دلیل اینکه میفرمایید مکلف نمیتواند به ظن ضعیف اکتفاء بکند چیست ؟ در جواب گفته شده است که اکتفاء به ظن قوی مع امکان تحصیل ظن اقوی ، با آنچه که در روایات وارد شده است منافات دارد بخاطر اینکه در روایات بیان شده است که اگر تحصیل علم ممکن نبود شخص باید تحری بکند لذا این اکتفاء با لزوم تحری و اجتهاد سازگاری ندارد.

*روایت اول*

**5227 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ يَعْقُوبَ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ يَحْيَى عَنْ‌ أَحْمَدَ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ عَنْ‌ حَمَّادٍ عَنْ‌ حَرِيزٍ عَنْ‌ زُرَارَةَ‌ قَالَ‌: قَالَ‌ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ : يُجْزِئُ‌ التَّحَرِّي أَبَداً إِذَا لَمْ‌ يُعْلَمْ‌ أَيْنَ‌ وَجْهُ‌ الْقِبْلَةِ‌.**

تحری یعنی اجتهاد ، فحص کردن و تحصیل ظن به جهت قبله .

*روایت دوم*

**5228 - وَ عَنْهُ‌ عَنْ‌ مُحَمَّدِ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ عَنْ‌ عُثْمَانَ‌ بْنِ‌ عِيسَى عَنْ‌ سَمَاعَةَ‌ قَالَ‌: سَأَلْتُهُ‌ عَنِ‌ الصَّلاَةِ‌ بِاللَّيْلِ‌ وَ النَّهَارِ إِذَا لَمْ‌ يُرَ الشَّمْسُ‌ وَ لاَ الْقَمَرُ وَ لاَ النُّجُومُ‌ قَالَ‌ اجْتَهِدْ رَأْيَكَ‌ وَ تَعَمَّدِ الْقِبْلَةَ‌ جُهْدَكَ‌ .**

*روایت سوم*

**5229 - مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ سَمَاعَةَ‌ بْنِ‌ مِهْرَانَ‌ : أَنَّهُ‌ سَأَلَهُ‌ عَنِ‌ الصَّلاَةِ‌ بِاللَّيْلِ‌ وَ النَّهَارِ إِذَا لَمْ‌ تُرَ الشَّمْسُ‌ وَ الْقَمَرُ وَ لاَ النُّجُومُ‌ فَقَالَ‌ تَجْهَدُ رَأْيَكَ‌ وَ تَعْتَمِدُ الْقِبْلَةَ‌ بِجُهْدِكَ‌ .**

حال این شخصی که از تحصیل ظن قوی تر تمکن دارد و احتمال میدهد که اگر فحص بکند و از اماره دوم استفاده بکند به ظن قوی تری نسبت به جهت قبله برسد ، در صورتی که اکتفاء به این ظن بکند ، تحری کردن بر او صدق نمیکند بلکه لزوم التحری مقتضی است که دنبال تحصیل ظن اقوی بگردد . لذا اکتفاء کردن منافات با تحری دارد .

### جهت پنجم

اینست که مرحوم سید فرموده اند بین اسباب حصول ظن فرقی نیست و از هر راهی ظن به قبله پیدا بشود کافی است ولو این ظن از گفته ی شخص فاسق یا کافر باشد. دلیل این مطلب هم واضح است ؛ چرا که چیزی که در روایات ذکر شده است عنوان تحری و اجتهاد است و این عناوین مطلقا چه فحص از شخص مومن یا از شخص کافر باشد ، صادق است.

### جهت ششم

در این جهت مرحوم سید فرموده اند در موارد عدم امکان تحصیل علم ملاک اینست که شخص دنبال تحصیل ظن برود و ظن اقوی مقدم بر غیر اقوی میشود در ادامه این قاعده را بر مورد تطبیق فرموده اند یعنی بیان کرده اند :**سواء حصل من الامارات المذكورة أو من غيرها، و لو من قول فاسق، بل و لو كافر، فلو أخبر عدل و لم يحصل الظن بقوله، و أخبر فاسق أو كافر بخلافه و حصل منه الظن من جهة كونه من أهل الخبرة يعمل به.**

***بررسی جهت ششم***

 آنچه که ایشان فرموده اند اینست که عند عدم امکان تحصیل علم قاعده ،وظيفه رعايت الاقوی فالاقوی است. در فرضی که تحصیل علم ممکن نباشد و نوبت به تحصیل ظن به قبله برسد این فرمایش مرحوم سید جای اشکال ندارد ( مدار حصول ظن از هر راهی است ) اما همانطور که قبلا هم اشاره شد بحثی در اینجا مطرح است ( که در مباحث قبلی هم بیان شده است ) که آیا اگر تحصیل علم ممکن نباشد نوبت به ظن میرسد یا قبل ازاینکه نوبت به ظن برسد علم تعبدی و حجج دیگری برای تشخیص قبله وجود دارد؟ مانند شهادت عدلین و خبر ثقه در موضوعات که مرحوم سید در شهادت عدلین و اخبار عدل و ثقه در موضوعات هم اشکال کردند. حال این قسمت محل بحث است که عند عدم تمکن علم وجدانی بلاقاصله نوبت به ظن میرسد یا امر دیگری به عنوان حجت تعبدی وجود دارد ؟

اگر در این بحث کسی قائل باشد که شهادت عدلین و خبر ثقه و عدل در موضوعات حجیت ندارد ، در اینجا نتیجه فرمایش مرحوم سید بنا براین قول صحیح است اما اگر در مباحث قبلی قائل شدیم که شهادت عدلین در تشخیص قبله و خبر عدل حجیت دارد ( البته در صورتی که مستند به حس باشد ) در این صورت این فرمایش سید تمام نمیشود بلکه عند عدم امکان تحصیل علم باید ببینیم که حجت شرعیه در تشخیص قبله وجود دارد یا ندارد؟ اگر عدلین یا خبر ثقه واحد وجود داشته باشد ، حجیت دارد و بر طبق آن عمل میشود و نوبت به حجیت الظن نمیرسد ولو اینکه از قول ثقه ظن حاصل نشود؛ چرا که این تحری و اجتهاد منوط به عدم امکان العلم است یعنی مربوط به جایی است که وجه قبله روشن نیست : اگر خبر عدل قائم شده باشد در اینجا جهت قبله دانسته میشود و موضوع برای تحری باقی نمیماند.

لذا اگر در مباحث قبلی خبر ثقه و عدل و شهادت عدلین را حجت بدانیم ( در جایی که مستند به حس باشد ) باید مساله 2 به این نحو تنظیم بشود که بعد از عدم امکان تحصیل علم باید ببینیم حجت وجود دارد یا ندارد و اگر این هم نبود نوبت به ظن و مطالبی که گفته شده است میرسد.

در نتیجه اگر خبر عدل و بینه در باب قبله حجیت نداشته باشد ، بالفتوی فرمایش مرحوم سید تمام است . اما بنابر حجیت بینه و خبر ثقه باید عبارت تغییر بکند. و همينطور اگر کسی در حجیت بینه و خبر عدل اشکال بکند اما فتوای به عدم حجیت ندهد که مرحوم سید ازین قبیل است ( معنای اشکال اینست که احتمال حجیت آن را میدهد و نظر قطعی بر خلاف ندارد ) در این صورت باید احتیاط بکند و مقتضای احتیاط اینست که بین این دو مطلب جمع بکند مثلا اگر عدل یا بینه قائل شد که قبله به طرف راست است اما ظن حاصل نشد و در مقابل فاسق یا کافری گفت سمت چپ قبله است و ظن حاصل شد ، در اینجا مکلف باید بین این دو جمع بکند . لذا چون مرحوم سید اشکال در حجیت بینه و خبر ثقه کرده اند باید میفرمودند که در مقام احتیاط باید کرد نه اینکه به خبر کافر یا فاسق عمل شود.

### (مسأله3: عدم الفرق بين الاعمی والبصير في وجوب الاجتهاد

**(مسألة 3): لا فرق في وجوب الاجتهاد بين الاعمى و البصير (2). غاية الأمر أن اجتهاد الاعمى هو الرجوع الى الغير في بيان الأمارات (1)، أو في تعيين القبلة.**

این مساله مربوط به اینست که آیا بین اعمی و بصیر در وجوب اجتهاد یا اکتفاء به اجتهاد و تحری فرق است یا اینکه فرق نیست ؟مرحوم سید در متن عروه فرموده اند که اینکه میگوییم عند عدم امکان علم اجتهاد و تحری وجوب دارد ، وجوبش مطلق است و فرقی بین اعمی و بصیر نیست بله فرقی که بین اعمی و بصیر وجود دارد در اینست که بصیر از راه مراجعه به خود امارات تحصیل ظن میکند و از خود امارات استفاده میکند مانند ستاره جدی و امثالهم اما اعمی باید از شخص دیگری سوال کند و خودش مستقیما نمیتواند از امارات استفاده کند و باید از شخص دیگری در استفاده از امارات کمک بگیرد.

*بررسی کلام مرحوم سید*

اصل اینکه بین اعمی و بصیر در لزوم اجتهاد فرق وجود دارد یا ندارد در کلمات قدماء هم ذکر شده است ، قول معروف و مشهور اینست که اعمی و بصیر در این جهت فرق ندارند و عند عدم امکان تحصیل علم ، هردو باید تحصیل ظن بکنند اما بعضی از فقهاء این مطلب را قبول ندارند و فرموده اند حکم وجوب اجتهاد مختص به بصیر است نه اعمی .

مرحوم شیخ در مبسوط فرموده اند که بین اعمی و بصیر فرقی نیست و به تبع مرحوم شیخ مرحوم محقق در شرایع و علامه در کتبشان فرموده اند در این جهت فرقی نیست و اعمی هم مانند بصیر باید تحصیل ظن بکند. اما مرحوم شیخ در خلاف قائل به این هستند که وقتی اعمی نتوانست قبله را تشخیص بدهد وظیفه اش اینست که باید به 4 طرف نماز بخواند.

**عبارت مرحوم علامه ( مختلف ج 2 ص 65 )**

**مسألة: قال الشيخ في المبسوط : من فقد أمارات القبلة، أو يكون ممّن لا يحسن ذلك و أخبره عدل مسلم بكون القبلة في جهة بعينها جاز له الرجوع اليه، و الأعمى يجوز له أن يرجع إلى غيره في معرفة القبلة، لأنّه لا يمكنه معرفتها بنفسه .**

**عبارت مرحوم شیخ طوسی ( مبسوط ج 1 ص 79 )**

**و الأعمى يجوز له أن يرجع إلى غيره في معرفة القبلة لأنه لا يمكنه معرفتها بنفسه، و المسافر يصلى الفريضة إلى القبلة لا يجوز له إلا ذلك، و لا يصلى على الراحلة مع الاختيار. فإن لم يمكنه ذلك جاز له أن يصلى على الراحلة غير أنه يستقبل القبلة على كل حال لا يجوز له غير ذلك.**

**عبارت مرحوم شیخ طوسی ( خلاف ج 1 ص 302 )**

**مسألة 49 \_ الأعمى و من لا يعرف أمارات القبلة يجب عليهما أن يصليا إلى أربع جهات مع الاختيار، و مع الضرورة كانا مخيرين في الصلاة الى أي جهة شاءا.**

دلیل بر این مطلب اینست که عنوان تحصیل ظن و تحری که در ادله ( مثل صحیحه زراره ) بیان شده است ، همه ی مکلفین را شامل میشود و فرقی بین اعمی و بصیر نیست و مع عدم امکان تحصیل علم باید تحصیل ظن بکنند و اختلاف در کیفیت تحصیل ظن هم مانع از اصل اجتزاء و تحصیل ظن نمیشود . لذا اصل کفایت ظن جای اشکال نیست اما طریق تحصیل ظن ممکن است مختلف باشد. البته در اینجا بحث صغروی هم وجود دارد که مرحوم سید فرموده اند تحصیل ظن به قبله برای اعمی مستقلا ممکن نیست لذا حتما با رجوع به غیر ازین علائم استفاده میکند .

*استاد*

همانطور که در تعلیقه ی مرحوم خویی آمده است اینکه خود اعمی مستقلا نمیتواند تحصیل ظن بکند به لحاظ غالب موارد است و الا اینطور نیست که در هیچ مورد نتواند ازین علائم استفاده بکند. **(1) هذا بحسب الغالب، و إلاّ فيمكن اجتهاده بغيره أيضا. (الخوئي).** مورد این مطلب هم مانند محراب مسجد است یعنی دست میزند و با حس لامسه میتواند جهت را تشخیص بدهد یا از راه قبور مسلمین و اینطور نیست در هیچ موردی مباشرتا نتواند این کار را انجام بدهد .

در نتیجه آنچه که در عبارت سید از جهت صغروی بیان شده است ناظر به غالب موارد است و الا قاعده ی کلی نیست که تشخیص قبله برای اعمی تعین در رجوع الی الغیر داشته باشد بلکه در بعضی از موارد بدون رجوع الی الغیر هم میتواند قبله را تشخیص بدهد .

سوال

آیا اینکه اعمی در تحصیل جهت قبله مراجعه به غیر میکند از باب تقلید است یا از باب تقلید نیست ؟

جواب

در بعضی از کتب فقهی تعبیری که بکار رفته است اینست که چون در اینجا اعمی متمکن نیست ، تعویل بر غیر میکند و از او تقلید میکند اين تعبیر تقلید موجب اشکال شده است و آن اینست که این اعمایی که میخواهد تقلید بکند آیا آن شخص باید عادل باشد یا نباشد.

**عبارت مرحوم علامه ( قواعد ج 1 ص 253 )**

**و الأعمى يقلد المسلم العارف بأدلة القبلة ، و لو فقد البصير العلم و الظن قلد كالأعمى - مع احتمال تعدد الصلاة -؛ و يعول على قبلة البلد مع انتفاء علم الغلط .**

در بعض کتب دیگر تعبیر تقلید بکار نرفته است بلکه تعبیر تعویل یا رجوع به شخص دیگر آمده است. حال اگر عنوان وارد در اینجا تقلید باشد ، اشکال شده است که باید خصوصیات تقلید شده از عدالت و امثالهم وجود داشته باشد اما اشکالی که نوعا بیان کرده اند اینست که در اینجا رجوع اعمی به غیر از باب تقلید نیست تا بررسی کنیم که چه دلیلی در این موارد بر تقلید است و اگر دلیلی بود آیا شرایط تقلید هم در اینجا هست یا نیست.

### (مسأله4 : اخبار صاحب المنزل بالقبلة

**(مسألة 4): لا يعتبر إخبار (2) صاحب المنزل إذا لم يفد الظنّ‌ (3)، و لا يكتفى بالظنّ‌ الحاصل من قوله إذا أمكن تحصيل الأقوى.**

مساله چهار از مسائل این فصل مربوط به اینست که آیا اخبار صاحب منزل در تشخیص قبله معتبر است و حجیت دارد یا خیر ؟ مرحوم سید در این مساله فرموده اند که خبر صاحب منزل به عنوان ظن خاص حجیت ندارد بله با توجه به اینکه مطلق الظن در باب قبله حجیت دارد ، در اینجا اگر این قول افاده ی ظن کرد ، حجت است و الا حجیت ندارد.

در میان محشین عروه نوعا موافق ایشان هستند اما بعضی از محشین حاشیه زده اند قول صاحب منزل در تعیین قبله معتبر است و عبارتی که در تعلیقه آمده است این است:**(2) الأقوى اعتبار خبره في تعيين قبلة بيته إن كان من أهل القبلة، أو مطلقا إن أفاد الظنّ‌ و تعذّر العلم، أو ما هو بمنزلته. (كاشف الغطاء).**

### جلسه82 20/3/1402

##### ***مسأله4 : اخبار صاحب المنزل***

**(مسألة 4): لا يعتبر إخبار (2) صاحب المنزل إذا لم يفد الظنّ‌ (3)، و لا يكتفى بالظنّ‌ الحاصل من قوله إذا أمكن تحصيل الأقوى.**

مرحوم سید در مساله 4 فرموده بودند که اخبار صاحب المنزل به سمت قبله ، حجیت ندارد الا اینکه مفید ظن باشد . یعنی ملاک رعایت ظن است الاقوی فالاقوی به این معنا که اگر اماره ی مفید ظن وجود نداشته باشد ، میتوانیم به اخبار صاحب منزل اکتفاء بکنیم اما اگر اخبار صاحب منزل مفید ظن نباشد یا مفید ظن باشد منتهی اماره ی اقوای دیگری وجود داشته باشد ، نمیتوانیم به اخبار صاحب منزل اکتفاء بکنیم.

***بیان مرحوم کاشف الغطاء***

نوع اعلام در این مساله موافق با مرحوم سید هستند و تنها یک حاشیه از مرحوم کاشف الغطاء هست که از آن استفاده میشود قول صاحب المنزل در اخبار جهت قبله از منزل مفید هست یعنی ولو مفید ظن هم نباشد اما فی حد نفسه قول صاحب منزل قابل اخذ میباشد.

**(2) الأقوى اعتبار خبره في تعيين قبلة بيته إن كان من أهل القبلة، أو مطلقا إن أفاد الظنّ‌ و تعذّر العلم، أو ما هو بمنزلته. (كاشف الغطاء).**

*دلیل حجیت اخبار صاحب منزل*

با توجه به اینکه شخص صاحب منزل است و منزل در ید او هست و اخبار ذی الید فی ما یرتبط بما فی یده من الخصوصیات ، معتبر است ، در اینجا قول صاحب منزل در رابطه با قبله هم مصداقی از مصادیق اخبار ذی الید میشود و اینکه قبله در خانه ی او به کدام سمت است از خصوصیات داری است که در ید اوست لذا اخبار او معتبر میشود.

*بررسی کلام مرحوم کاشف الغطاء*

اشکال اول ( مرحوم حکیم )

اشکالی که در کلمات اعلام نسبت به این اشکال شده اینست که اخبار ذی الید به صورت فی الجمله حجیت دارد اما حجیت ذی الید بما فی یده مختص به اخبار خصوصیات ما فی الید است یعنی اگر خصوصیت مربوط به ما فی الید باشد اخبار او حجیت دارد مانند ملکیت یا طهارت یا نجاست آن شی اما آنچه که در محل بحث وجود دارد اینست که صاحب منزل ، منزلش را ساخته است و خبرش مربوط به اینست که قبله در این سمت از افق است . اینکه گفته میشود قبله فلان طرف است از خصوصیات و حالات خانه نیست بلکه خارج از خصوصیات خانه است و مربوط به اینست که قبله در نقطه ی کذائیه افق است مانند بقیه موارد که گفته میشود حرم امام رضا علیه السلام فلان طرف است لذا اخبار به قبله از خصوصیات شی فی ید او نیست تا خبرش حجیت داشته باشد. آن مقداری که از ادله استفاده میشود حجیت خبر ذی الید بما فی یده میباشد و این اخبار از حالات شی حساب نمیشود.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 197 )**

 **مع أنه مختص بأحكام ما في اليد مثل الطهارة و النجاسة و الملكية و نحوها، و في شموله للمقام منع، إذ الحكم في المقام راجع الى أن القبلة في النقطة الكذائية من الأفق، و ليس هو حكماً للدار أو البيت فتأمل جيداً.**

اشکال دوم ( مرحوم حکیم )

مرحوم حکیم قبل از اشکال اول ، اشکال دیگری هم بیان کرده اند و آن اینست که حجیت اخبار ذی الید مربوط به جایی است که شخص مورد اتهام نباشد لذا اگر شخص مورد اتهام باشد قول او قبول نمیشود و در ما نحن فیه هم صاحب منزل در معرض تهمت است .

**عبارت مرحوم حکیم ( همان )**

**أما ما دل على حجية إخبار ذي اليد من النصوص المعتضدة بالسيرة فهو مختص بصورة عدم ما يوجب اتهامه.**

***استاد***

اصل مساله ی حجیت ذی الید به شی ای که مربوط به ما فی الیدش باشد در مباحث کتاب الطهاره ( طرق اثبات نجاست ) مطرح شده است و در آنجا هم ولو برای اصل مساله ادعای اتفاق و اجماع بر حجیت قول ذی الید شده است اما با قطع نظر از اجماع و در مقام توجیه و تعلیل حجیت خبر ذی الید گفته شده است:

*دلیل اول ( سیره )*

 دلیل اصلی حجیت ذی الید سیره قطعیه ی عقلائیه است بر اینکه قول شخص نسبت به خصوصیات ما فی الیدش حجت میباشد و رادعی نسبت به این سیره وجود ندارد.

*دلیل دوم و سوم ( روایات و اختلال نظام )*

البته در کنار دلیل اصلی به وجوه دیگری هم استدلال شده است مثلا مرحوم خویی فرموده اند اگر قول ذی الید نسبت به ما فی الید حجت نباشد اختلال نظام پیش می آید . وجه دیگر هم روایات است یعنی روایات متفرقه ای که ( با الغاء خصوصیت ) از آنها به دست می آید که اگر شخص مستولی نسبت به امری باشد و شی در ید او باشد ، قول او نسبت به آن حجیت دارد . مثلا در مساله ی دهن متنجس گفته شده است که اگر روغن نجس است ، بایع باید به مشتری بگوید از لزوم بیان نجاست دهن از ناحیه بایع ، حجیت قول او هم استفاده شده است یا در بیع مکیل و موزون در روایات آمده است که مشتری میتواند به قول بایع ( در رابطه با وزن و کيل ) اعتماد بکند و ازین هم حجیت قول بایع استفاده شده است.

مورد مشترکی که در روایات بیان شده است ذی الید بودن و استیلاء شخص بر یک امری میباشد حال گفته شده است که ازین روایات قاعده ی کلی استفاده میشود که هرجا که شی در استیلاء شخص باشد ، اخبار آن شخص حجیت دارد ولو ثقه نباشد یعنی خود همین ذی الید بودن ولو لم یکن عادلا و ثقتا کافی برای حجیت است.

*استثناء قاعده ی ذی الید*

البته در بعضی از کلمات بیان شده است که این قاعده ی اخبار ذی الید استثنائی دارد و آن هم اینست که شخص عصیر عنبی را به جوش آورده است و خبر بدهد که ثلثین رفته است و ثلث باقی مانده است در بعضی از کلمات گفته شده است که این مورد از قول ذی الید پذیرفته نیست .

*استاد*

اما اصل استثناء این مورد هم محل اشکال است بخاطر اینکه روایاتی که در این قسمت وارد شده است ، متعارض است یعنی در بعضی بیان شده است که به قول او اعتناء نشود اما در بعضی بیان شده است که به قول او اخذ میشود لذا در مقام جمع فرموده اند که جمع حکمی میشود یعنی گفته میشود به اینکه شخص میتواند به قول او اعتماد بکند اما بهتر اینست که در این مساله رعایت احتیاط را بکند .

جمع دیگری هم در بین هست و آن هم اینست که گفته شده است : اگر شخص متهم در این جهت باشد ، قولش مسموع نیست اما اگر متهم نباشد، قولش مسموع است که این مورد از جمع هم در روایات شاهد دارد. در هر صورت این بحث در کتاب الطهاره در اخبار ذی الید مطرح شده است اما آنچه که در روایات متعدد مشترک است اینست که ذی الید از حالات شی ای که در ید او هست خبر میدهد حال که مورد این روایات این میباشد ، ولو ما از روایات الغاء خصوصیت هم بکنیم ، تنها چیزی که استفاده میشود اینست که مخبر به باید از حالات شی فی الید باشد.

لذا مورد مشترک روایات جایی است که مُخبَرُ بِه حالت شی فی الید باشد و سیره قطعیه ( هم که دلیل اصلی حجیت اخبار ذی الید است ) مربوط به جایی است که مُخبَرُ بِه از خصوصیات ما فی الید باشد اما در جایی که از حالات و خصوصیات مربوط به آن شی نباشد این ادله شامل آن موارد نمیشود . وقتی هیچکدام ازین ادله ، مورد محل بحث را شامل نمیشود لذا اینکه بگوییم قول صاحب المنزل در قبله بودن جهت خاص معتبر است ، بلاوجه است.

*جواب ( محقق داماد )*

بعضی از محققین ازین اشکال جواب داده اند و فرموده اند که بله اگر ما مورد سیره یا مورد روایات را نگاه بکنیم ، مطلب اینست که اخبار به قبله ی منزل حجیت ندارد ؛ چرا که خبر از حالات شی نیست.

اما ممکن است گفته بشود که متفاهم عرفی از روایات متعددی که در مورد اخبار ذی الید وارد شده است و همینطور نکته ی سیره ی قطعیه ی عقلائیه که قول ذی الید را حجت میداند ، اینست که شخص ، عارف به خصوصیات آن شی باشد یعنی درست است که مورد روایت و سیره فی ید بودن است اما نکته ی حجیت فی ید بودن نیست بلکه نکته اینست که چون این شخص عارف به خصوصیات آن شی است لذا قول او حجت میشود.

اگر نکته حجیت قول ذی الید عارف بودن باشد در اینجا شخصی که صاحب المنزل هست و خبر میدهد که قبله این منزل به فلان طرف است ، ولو مورد روایت نباشد ( یعنی تعیین جهت قبله خصوصیت منزل نیست ) اما از امور مرتبط به منزل است و بی ارتباط به منزل نیست. اگر نکته ی حجیت قول ذی الید عارف بودن شخص بما فی الید باشد این نکته در این مورد هم موجود است لذا اینکه گفته بشود قول صاحب المنزل در اخبار به قبله حجیت دارد حرف بعیدی نیست .

**عبارت مرحوم داماد ( کتاب الصلاه ج 1 ص 265 )**

**لعلّ‌ الوجه فيه أنّ‌ قوله إنما يعتبر - لو اعتبر - لكونه ذائد على المنزل، لكنّه ليس بذي يد على الجهات التي منها جهة القبلة، فلا وجه لاعتبار قوله. و الحقّ‌ أنّه و إن لم يكن ذائد عليها بهذا المعنى، إلاّ أنّه عارف بخصوصيّات منزله و أنّ‌ أيّ‌ جهة منها توازي القبلة، فالأقوى اعتبار قوله، إذ العارفية هو الملاك لقبول قوله في سائر الموارد أيضا .**

##### ***مساله 5 : مخالفت اجتهاد شخص با قبله محاريب و مذابح وقبور مسلمين***

**(مسألة 5): إذا كان اجتهاده مخالفاً لقبلة بلد المسلمين في محاريبهم و مذابحهم و قبورهم، فالأحوط تكرار الصلاة (1) إلا إذا علم بكونها مبنية على الغلط.**

مساله 5 از مسائل مربوط به قبله مربوط به اینست که اگر در مواردی اجتهاد خود شخص در تعیین قبله با امارات مفید ظن قبله مخالف باشد وظیفه ی مکلف چیست ؟

مرحوم سید فرموده اند که اگر اجتهاد مکلف با قبله ی بلد المسلمین فی محاریبهم یا فی قبورهم مخالف باشد ، احوط اینست که نمازش را به دو جهت بخواند : یک نماز به جهتی که خودش تحری کرده است و یک نماز هم به طرفی که محراب مسلمین قرار دارد مگر در جایی که بداند قبله ی محراب یا قبله ی مقابر غلط است که در این صورت تنها به طرفی که اجتهاد کرده است نماز میخواند.

*بررسی فرمایش مرحوم سید*

نوع اعلام در اینجا حاشیه زدند که در این موارد مکلف باید از ظن خودش تبعیت بکند نه اینکه بین این دو احتیاط بکند:

مرحوم محقق عراقی فرموده اند :(1) **الأقوى تقديم ظنّه الفعلي على غيره لعموم تحرّي المتحرّي. (آقا ضياء).**

مرحوم حائری فرموده اند :**بل يعمل بظنّه. (الحائري).**

مرحوم گلپایگانی فرموده اند :**لا يبعد تقديم ظنّه الفعلي. (الگلپايگاني).**

مرحوم حکیم فرموده اند :**و إن كان الظاهر جواز العمل على اجتهاده. (الحكيم).**

مرحوم خویی فرموده اند :**جواز الاكتفاء بظنّه الاجتهادي لا يخلو من قوّة. (الخوئي).**

بعضی از معلقین عروه فرموده اند که ملاک در اینجا محراب است و ظن مکلف ملاک نیست:

مرحوم جواهری فرموده اند :**تقديم قبلة بلد المسلمين على الاجتهاد لا يخلو من قوّة. (الجواهري).**

مرحوم سید اصفهانی فرموده اند :**و إن كان تقدّمها على اجتهاده لا يخلو من قوّة. (الأصفهاني).**

پس نسبت به آنچه را که مرحوم سید در متن عروه فرموده است بین اعلام اختلاف است که نوعا فرموده اند ملاک ظن فعلی میباشد و بعضی هم ملاک را قبله ی بلد دانسته اند.

***منشاء اختلاف***

ریشه ی این اختلاف به این بر میگردد که وجه اعتماد به قبله ی محراب و قبور چیست ؟

آیا حجیت اینها تعبدی است مانند حجیت بینه یا اخبار ثقه ای که مستند به حس باشد؟

یا اینکه حجیت اینها از باب حجت خاصه نیست بلکه از باب اماره ی مفید ظن است ؟

اگر وجه حجیت این موارد از باب حجیت اماره ی مفید ظن باشد ، مقتضای صناعت در این موردی که خودش تحری کرده است اینست که باید نظر خودش را تبعیت بکند ؛ چرا که ظن فعلی با همین طرفی است که اجتهاد کرده است بله درست است که محراب فی حد نفسه و با قطع نظر از اجتهاد شخص موجب ظن میشد اما در جایی که خودش اجتهاد کرده است تنها یک ظن به جهت خاص دارد لذا چون به لحاظ ظن فعلی تنها یک جهت مورد ظن است دیگر معنا ندارد که بگوییم هم این جهت مورد ظن است و هم جهت دیگر مورد ظن است. در نتیجه وجه کلام اعلامی که در اینجا حاشیه زده اند و فرموده اند مکلف به ظن خودش عمل بکند این بیان میباشد.

اگر کسی قائل به حجیت تعبدیه محراب و امثالهم شده باشد : اگر خودش اجتهاد کرده است و ظنش بر خلاف واقع شده است ، بحثی وجود دارد و آن اینست که ممکن است گفته بشود آن دلیلی که دلالت بر حجیت قبله محراب یا مقبره میکرد اطلاق دارد مانند حجیت خبر ثقه : یعنی همانطور که در حجیت خبر ثقه ظن به وفاق یا عدم الظن به خلاف شرط نیست در اینجا هم ظن بر خلاف شرط نیست.

حال اگر کسی قائل به حجیت تعبدیه مطلق محراب نباشد ( بخاطر اینکه دلیل حجیت محراب سیره است و مقدار متیقن سیره هم جایی است که عدم الظن بر خلاف باشد ) در این مساله نمیتواند به قبله ی محراب اکتفاء بکند ؛ چرا که معلوم نیست دلیل حجیت شامل این مورد بشود و از طرفی هم نمیتواند به ظن اجتهادی خودش اکتفاء بکند ؛ بخاطر اینکه احتمال میدهد محراب حجیت تعبدیه داشته باشد.

لذا چون از يک طرف احتمال حجیت تعبدیه برای محراب و از طرفی هم احتمال عدم اعتبار آن را میدهد ( محراب ) باید بین دو طرف احتیاط بکند و این تعبیر مرحوم سید ( احوط ) در صورتی صحیح میشود که حجیت تعبدیه محراب را قبول کنیم واحتمال بدهيم حجیت تعبدیه آن مقید به اینست که ظن به خلاف نباشد.

###  جلسه83 21/3/1402

##### **مسأله6: حکم حصر القبلة في جهتين**

**[(مسألة 6): إذا حصر القبلة في جهتين] (مسألة 6): إذا حصر القبلة في جهتين بأن علم أنها لا تخرج عن إحداهما وجب عليه تكرار الصلاة (2) إلا إذا كانت إحداهما مظنونة و الأخرى موهومة فيكتفي بالأولى. و إذا حصر فيهما ظناً فكذلك يكرر فيهما (3). لكن الأحوط إجراء حكم المتحير فيه بتكرارها إلى أربع جهات.**

مساله 6 مربوط به اینست که وظیفه مکلف در مواردی که جهت قبله منحصر در دو جهت است ( نه جهات اربع )چه چیزی میباشد ؟ مرحوم سید در این مساله دو صورت را متعرض شده است :

صورت اول

مربوط به جایی است که علم به انحصار قبله در دو جهت دارد.

صورت دوم

مربوط به جایی است که ظن به انحصار قبله در دو جهت دارد.

*بیان حکم دو صورت*

مرحوم سید در رابطه با صورت اول فرموده اند که اگر به همان دو جهتی که علم دارد نماز بخواند کافی است و نیازی نیست که در بقیه جهات نماز بخواند اما نسبت به صورت دوم در بدو امر فرموده است که به همین دو جهت مظنون نماز بخواند اما احتیاط اینست که نماز را به همان 4 جهت بخواند یعنی از جهت فتوی کفایت نماز به دو جهت مورد ظن میباشد اما احتیاط استحبابی تکرار نماز به اربع جهات است که در تعلیقه عروه عده ای از اعلام احتیاط استحبابی را به نحو لزومی بیان کرده اند ( لا یترک ).

**(4) هذا الاحتياط لا يترك. (النائيني، جمال الدين الگلپايگاني، الإصطهباناتي، الشاهرودي). \* لا يترك حتّى الإمكان. (حسين القمّي).**

 **\* لا يترك. (الحكيم، أحمد الخونساري، الشريعتمداري، المرعشي).**

مرحوم کاشف الغطاء ذیل این مطلب فرموده اند که اینکه مرحوم سید فرمود الاحوط اجراء حکم المتحیر ، لایخلو من قوه ، یعنی مرحوم سید نباید احتیاط میفرمودند و باید فتوی میدادند :**\* لا يخلو من قوّة، إلاّ إذا قامت البيّنة و نحوها بالانحصار فيكتفى بهما. (كاشف الغطاء).**

**بررسی صورت اول**

در رابطه با صورت اول ( علم به انحصار قبله به جهتین ) عبارت مرحوم سید به نحو مطلق است یعنی ظاهر عبارت اینست که علم دارد به اینکه قبله در یکی از دو جهت است مثلا علم دارد که قبله یا به طرف مشرق یا جنوب است حال اینکه علم دارد به یکی ازین دو طرف است این علمش به این نحو نیست که قبله در نقطه ی خاصی از مشرق یا جنوب است بلکه میداند قبله در یکی از دو طرف به نطاق واسعش است.

لذا به حسب عبارت مرحوم سید ، صورت اول هردو فرض را میگیرد : هم فرض تردد قبله بین دو نقطه ی خاصه از دو جهت و هم فرض تردد قبله بین دو جهت اما نقطه ی خاصی مد نظر نیست.

*بررسی فرض اول*

نوع اعلام این فرمایش مرحوم سید را به فرض اول ( دو جهت که نقطه ی خاصی از آنها مد نظر است ) حمل کرده اند و مساله را واضح دانسته اند و فرموده اند که فرمایش مرحوم سید در این صورت تمام است: وجه این بیان هم اینست که در این مورد علم اجمالی دارد به اینکه یکی ازاینها قبله است و صلاه الی القبله هم واجب است و صلاه الی القبله مردد بین این دو نقطه است و علم اجمالی هم موجب وجوب موافقت قطعیه میشود و موافقت قطعیه هم به اینست که به هردو طرف نماز بخواند لذا در فرض اول از صورت اول که علم به انحصار قبله در دو نقطه دارد ، حکم در این فرض معلوم است و جای اشکال نیست.

( علت اینکه نیاز نیست به بقیه جهات نماز بخواند اینست که احتمال وجود قبله در بقیه جهات را نمیدهد یعنی اگر به متحیر گفته میشود که به 4 طرف نماز بخوان چون احتمال وجود قبله در 4 طرف را میدهد و الا به 4 طرف نماز خواندن موضوعیت ندارد )

*بررسی فرض دوم*

فرض دوم این بود که علم به تردد قبله بین نقاط دو جهت دارد ( علم به دو جهت دارد اما نقطه ی خاصی از آن دو جهت مد نظر نیست ) : مرحوم حکیم فرموده اند که اگر در این فرض که تردد قبله بین تمام نقاط این دو جهت باشد بگوییم مکلف به دو نماز اکتفاء بکند محل اشکال است بلکه باید بگوییم مکلف باید آن قدر نماز را تکرار کند تا اینکه یقین کند نماز را به سمت قبله خوانده است و این تکرار نماز هم به حد حرج نرسد ؛ چرا که در اینجا میداند که قبله در یکی ازین دو طرف است و آن دلیل اربع جهات هم اینجا را نمیگیرد ؛ چرا که این روایت مربوط به جایی است که قبله مردد بین جهات اربع باشد در حالی که مفروض در مساله 6 تردد قبله بین دو جهت است لذا این مساله 6 از مورد روایات متحیر خارج است.

در ادامه مرحوم حکیم فرموده اند که ممکن است بگوییم از آن روایاتی که دلالت میکند بر اینکه عند اشتباه القبله مکلف باید به 4 طرف نماز بخواند ، حکم مقام هم استفاده میشود.

توضیح :

آن روایاتی که در آن المتحیر یصلی الی اربع جهات آمده است ، مفروض در این روایات این نیست که در نقاط معین این 4 جهت نماز بخواند حال با توجه به اینکه مکلف در هر یک از نقاط اطراف 4 گانه تردید دارد و در عین حال هم 4 نماز کافی است به این معناست که این 4 طرف به عنوان کلی ملاحظه میشود حال چون در روایات اربع جهات ، هریک از جهات اربع بما اشتمل علیه من النقاط ملاحظه شده است و در این مورد فرموده اند 4 نماز کافی است ، لذا از آن روایت استفاده میشود که در جایی که مردد بین دو جهت باشد ، دو نماز کافی است کما اینکه اگر بین سه جهت مردد باشد ، از آن روایات هم استفاده میشود که سه نماز کافی است.

ولی مرحوم نراقی در مستند فرموده اند که لو اشتبهت القبلة فی نصف دائره او اقل من النصف وجبت الصلاه الی اربع : روایت اربع جهات این مورد را میگیرد و حکمی که ازین روایت برای این مورد استفاده میشود 4 نماز است . مرحوم حکیم فرموده اند این حکم مذکور در روایات اربع جهات شامل محل بحث نیست ؛ بخاطر اینکه اربع جهات بخاطر احتمال قبله در 4 جهت بود و در محل بحث مفروض اینست که قبله بین دو جهت مردد است لذا حکم مذکور در روایت اربع جهات که لزوم صلاه به 4 طرف باشد شامل محل بحث نمیباشد.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 195 )**

**(2) عملا بالعلم الإجمالي. هذا إذا ترددت القبلة بين نقطتين معينتين بحيث يعلم بأن الصلاة إليهما صلاة إلى القبلة. و أما إذا ترددت القبلة بين تمام نقاط الجهتين فقد يشكل الاكتفاء بالصلاة مرتين، بل لا بد من تكرار الصلاة مرات كثيرة الى أن يعلم بالصلاة إلى القبلة ما لم يلزم الحرج. اللهم إلا أن يستفاد الاكتفاء بالصلاتين مما دل على الاكتفاء بالصلاة إلى أربع جهات عند الجهل بالقبلة كما هو غير بعيد. لكن في المستند: «لو اشتبهت القبلة في نصف الدائرة أو أقل من النصف وجبت الصلاة الى أربع لشمول دليل الأربع لذلك». و هو كما ترى، لمنع الشمول.**

***استاد***

ما برای تعیین قبله در محل بحث ( به همراه نقاط مختلف که محل تردید است ) باید به مساله ی قبلی برگردیم : در اول فصل عنوان شده بود که در جایی که مکلف نه علم و نه ظن به قبله پیدا کرد وظیفه چه چیزی میباشد ؟

مرحوم سید در متن عروه فرموده بودند که عند اشتباه القبله یصلی الی اربع جهات . اما عده ای از محققین مانند مرحوم اردبیلی و صاحب مدارک قائل شده اند در موارد تحیر و عدم تشخیص قبله ( نه به علم و نه به ظن ) نماز به جهت واحده کافی است. برای اینکه حکم مساله ی مورد بحث روشن بشود باید ببینیم که در آن اشتباه قبله بین جهات اربع باید احتیاط کرد یا اینکه صلاه الی جهت واحده کافی است ؟ اگر وظیفه مکلف احتیاط باشد ، آیا احتیاط به اینست که به 4 طرف نماز بخواند و با خواندن نماز به 4 طرف علم به موافقت پیدا میشود یا احتیاط به 3 طرف خواندن است و با سه طرف خواندن علم به موافقت پیدا میشود یا اینکه نماز خواندن به سه طرف هم کافی نیست بلکه با توجه به مقدار مجاز انحراف از قبله عند العلم ( که به حسب نظر مرحوم خویی سبع دائره بود ، یا خمس دائره ، یا ثمن دائره ) مثلا اگر کسی ما بین مشرق و مغرب را قبله بداند در اینجا نماز به سه طرف کافی است و احراز میکند که نمازش به طرف قبله است. اما اگر قبله بودن ما بین مشرق و مغرب مختص به ساهی و ناسی باشد و شامل عالم نشود و در مقدار انحراف نظر مرحوم خویی را قائل باشد باید به 7 طرف نماز بخواند ، بر اساس نقل مرحوم حکیم ازقول مرحوم نایینی هم به 5 طرف نماز بخواند کافی است و احتیاط حاصل میشود.

لذا در جایی که قبله بین 4 طرف مشتبه بود در اینکه مورد از موارد لزوم احتیاط است یا اینکه مورد از موارد کفایت صلاه الی جهت واحده باشد ، اختلاف وجود داشت : اگر کسی در آنجا قائل به احتیاط شد و احتیاط را به همان نحوی که در اربع جهات تقریب کرده است در محل بحث هم به همان نحو تقریب میکند یعنی در جایی که بین نقاط قوس جنوب و نقاط قوس مغرب در قبله تردید است ، مجموع قوس جنوب و مغرب 180 درجه میشود حال مقدار نمازی که باید در این 180 درجه بخواند بنابر نظر مرحوم بروجردی ( انحراف مجاز از نظر ایشان 90 درجه بود ) اگر دو نماز بخواند کافی است . ولی اگر سبع دایره ملاک باشد باید ببینیم در این 180 درجه چند 52 درجه پیدا میشود که به مقدار همان نماز بخواند ( 3 نماز کفایت میکند ).

لذا اگر ما در جهات اربع احتیاط را لازم بدانیم ، کیفیت احتیاط در مقام هم با توجه به اینکه قبله مردد بين درجات 180 میباشد تنظیم میشود لذا اگر قبله مردد بین 360 درجه باشد مقدار نمازی که باید احتیاطا بخواند نماز های بیشتری میباشد.

 اما اگر کسی در مساله ی اربع جهات قائل به این شد که عند اشتباه قبله یجزی صلاه الی جهت واحده بخاطر روایت معتبره ای که در مساله وجود داشت و اعلامی مانند محقق اردبیلی و متاخرین قائل به این روایت شده اند : حال آیا بنابر کفایت جهت واحده ، آن روایت شامل محل بحث میشود یا خیر ؟ روایت این بود :

**5236 - وَ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ زُرَارَةَ‌ وَ مُحَمَّدِ بْنِ‌ مُسْلِمٍ‌ عَنْ‌ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ أَنَّهُ‌ قَالَ‌: يُجْزِي الْمُتَحَيِّرَ أَبَداً أَيْنَمَا تَوَجَّهَ‌ إِذَا لَمْ‌ يَعْلَمْ‌ أَيْنَ‌ وَجْهُ‌ الْقِبْلَةِ‌.**

این روایت شامل جایی که مکلف کلا نمیداند قبله کدام طرف است میشد اما آیا محل بحث را شامل میشود ؟ ممکن است گفته بشود که مورد روایت جایی است که نمیداند که کلا قبله کجاست یعنی بین همه ی جهات تردید دارد در حالی که مفروض در مساله تردید بین دو جهت است لذا کفایت صلاه الی جهه واحده در مقام تطبیق نمیشود و وقتی روایت شامل مقام نشد باید به مقتضای قاعده بر گردیم که مقتضای قاعده هم احتیاط بود.

***بیان مرحوم تبریزی***

مرحوم تبریزی در این قسمت فرموده اند ممکن است کسی در این مورد از مفهوم همین روایت زراره و محمد بن مسلم نماز به دو جهت را استفاده بکند یعنی ولو مقتضای قاعده را عدم کفایت دو نماز بدانیم ( بلکه باید به قدری بخواند که احراز امتثال بکند ) اما از مفهوم صحیحه زراره و محمد بن مسلم استفاده میشود که در این مورد میتواند به این دو نماز اکتفاء بکند :

به این تقریب که منطوق روایت اینست که اذا لم یعلم وجه القبله ، هرجا که توجه بکند کافی است و مفهوم اذا لم یعلم ، اذا علم وجه القبله است یعنی اگر مکلف طرف قبله را بداند به همان طرف نماز بخواند کافی است به عبارت دیگر ایشان میفرمایند وجه القبله یعنی طرف القبله نه نقطه ی خاصی از قبله که فرض اول از صورت اولی باشد بلکه حتی در جایی که طرف مشتمل بر نقاط متعددی باشد ، مفهوم این روایت اینست که اگر بداند قبله طرف خاصی است ولو نقطه ی خاصی ازین طرف برای شخص معلوم نباشد به همان طرفی که تشخیص داده است قبله به آن طرف است نماز بخواند.

حال اگر علم به وجود قبله در یک طرف داشته باشیم ( که آن یک طرف هم نقاط متعدد دارد ) در این صورت صحیحه بمفهومها دلالت بر کفایت صلاه واحده به آن طرف میکند .

اما اگر علم به وجود قبله در یکی از دو طرف داشته باشیم ، حکم این فرد هم ازین روایت استفاده میشود ؛ بخاطر اینکه وقتی نماز این مکلف به طرفی که علم به قبله به آن طرف دارد ، جایز باشد در این صورت تکرار صلاه به هریک از طرفینی که میداند قبله به آن طرف است جایز است.

*لذا ولو منطوق روایت زراره و محمد بن مسلم مورد بحث ( فرض دوم از صورت اول ) را شامل نشود ولی از مفهوم آن میتوانیم استفاده کنیم منتهی مفهوم این روایت جایی است که طرف واحد برای مکلف معلوم باشد و مورد بحث با آنچه که مفهوم صراحتا به آن دلالت میکند تفاوت دارد اما از حکم موردی که مفهوم یدل علیه ، حکم مورد بحث هم استفاده میشود.*

**عبارت مرحوم تبریزی ( تنقیح مبانی عروه الصلاه )**

**أضف إلى ذلك لو كان بين المشرق و المغرب قبلة عند الجهل بها لكانت الصلاة إلى ثلاث جهات كافية عند الجهل بالقبلة رأسا و لم يكن حاجة إلى الصلاة إلى أربع جهات. اللهم إلاّ أن يقال مفهوم الشرطية في صحيحة زرارة و محمد بن مسلم من قوله عليه السّلام: يجزي المتحير أبدا أينما توجّه إذا لم يعلم أين وجه القبلة . هو أنّ‌ المتحير إذا علم وجه القبلة أي طرفها و إن لم يعلم نقطة القبلة في ذلك الطرف بعينه يصلي إلى ذلك الطرف و إذا جاز صلاته إلى ذلك الطرف و لو مع جهله بنقطة القبلة جاز تكرار الصلاة إلى كل من الطرفين فيما إذا علم بأنّ‌ القبلة في أحد الطرفين بأن يصلي إلى كل منهما صلاة واحدة. و مما ذكر يظهر الحال فيما اذا اظن بأن القبلة في أحد الطرفين فيجزي تكرار الصلاة الى كل منهما كما في صورة العلم فانه اذا كانت الصلاة الى جهة مظنونة بأن القبلة فيها كافية كما هو المستفاد من قوله عليه السّلام في صحيحة زرارة: يجزي التحري أبدا إذا لم يعلم أين وجه القبلة. حيث إن ظاهرها الاجتزاء بالظن إذا لم يكن علم بطرف القبلة و لذا لو ترددت القبلة في جهتين و لكن في احداهما مظنونة و في الاخرى موهومة يكتفي بالصلاة الى الجهة المظنونة و ان لم يعلم او لم يظن بنقطة القبلة أي البيت الحرام من تلك الجهة. و على الجملة إذا تحرى في وجه القبلة و لو بالصلاة إلى جهتين كفاه ذلك فإن الصلاة الى كل من الجهتين أخذ بالأحرى اذا لم يعلم وجه القبلة كما لا يخفى.**

***بررسی کلام مرحوم تبریزی***

مناقشه ای که نسبت به این فرمایش وجود دارد اینست که عنوان وارد در این روایت اذا لم یعلم این وجه القبله است ، ظاهر عدم علم به وجه قبله اینست که نقطه ی خاصی را به عنوان قبله تشخیص نمیدهد . اگر بخواهیم ازین جمله مفهوم گیری کنیم ، مورد آن علم این وجه القبله است و این عبارت یعنی خود قبله را بداند نه اینکه طرفی که قبله در آن واقع است معلوم بشود به عبارت دیگر وجه القبله در قسمت منطوق به معنای تشخیص نفس الکعبه است نه طرف مشتمل بر کعبه لذا وجه القبله در طرف مفهوم هم یعنی همان نقطه ای که قبله در آن هست .

وقتی نقطه ای که قبله در آن هست در قسمت منطوق مراد باشد ، این روایت به حسب مفهوم موردی که مناسب با فرض ثانی باشد را نمیگیرد بلکه تنها مناسب با مورد فرض اول است . محل تردید در فرض اول ، دو نقطه ی از دو جهت بود حال از مفهوم آن حکم فرض اول معلوم میشود بخاطر اینکه مفهوم آن میگوید اگر علم به نقطه ی خاصی در قبله پیدا کردی به همان طرف نماز بخوان و این هم حکمی واضح است .

**بررسی صورت دوم**

صورت دوم این بود که مکلف به دو جهت از جهات ظن به قبله دارد یعنی ظن دارد که قبله یا در نقطه ی مغرب است یا در نقطه ی جنوب است. حال آیا در این صورت نماز خواندن به این دو جهت کافی است یا اینکه کافی نمیباشد ؟

مرحوم سید در متن فرموده بودند که نماز خواندن به دو جهت کافی است اما احتیاط مستحب اینست که به اربع جهات نماز بخواند.

*وجه کفایت دو نماز*

اینست که آن دو دلیلی که بر کفایت ظن به قبله دلالت میکرد ، شامل این مورد هم میشود ؛ چرا که در روایت زراره آمده بود که در موارد اشتباه به قبله تحری و اجتهاد و ظن کافی است و در جایی که قبله مردد به دو جهت است این شخص ظن به وجود قبله دارد لذا یجزی التحری شامل این مورد میشود. به عبارت دیگر (همانطور که در کلام مرحوم خویی آمده است)آنچه که در روایت وارد شده است کفایت ظن است و فرقی نیست بین اینکه ظن حاصل در قبله تفصیلی باشد یا اجمالی باشد .

*بیان مرحوم حکیم*

مرحوم حکیم فرموده اند که احتياط استحبابی که مرحوم سید بیان کرده اند محل اشکال است و این احتیاط باید ، احتیاط وجوبی باشد ؛ بخاطر اینکه کفایت صلاه واحده در محل بحث در صورتی تمام است که صحیحه ی زراره دلالت بر حجیت ظن به صورت مطلق بکند اعم از ظن تفصیلی و اجمالی ولی آن مقداری که میتوان در این صحیحه ملتزم شد اینست که ظن تفصیلی به قبله کافی است یعنی عنوان تحری در جایی صادق است که شخص ظن تفصیلی به قبله داشته باشد و چون در محل بحث ظن تفصیلی وجود ندارد لذا صحیحه زراره و روایات تحری در اینجا تطبیق نمیشود و وقتی تطبیق نشد ، باید در موارد اشتباه قبله به اربع جهات نماز بخواند.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 198 )**

**(3) هذا إنما يتم لو ثبتت حجية الظن مطلقاً كالعلم، إذ حينئذ يكون الفرض كالفرض السابق في الحكم، لكن الثابت حجية الظن التفصيلي الذي به يحصل التحري، فغيره يرجع فيه الى ما دل على وجوب الصلاة الى أربع جهات، كما هو ظاهر الجواهر. و لذلك جعل الأحوط إجراء حكم التحير.**

*بررسی بیان مرحوم حکیم ( استاد )*

ازین اشکال جواب داده شده است که عنوان تحری بیش از تحصیل ظن و اجتهاد دلالت ندارد ، اینکه ظن باید به صورت تفصیلی به یک طرف باشد وجهی ندارد و این روایت به این مطلبی که شما مدعی هستید دلالت ندارد .

### جلسه84 22/3/1402

##### **مسأله7 : اکتفاء به اجتهاد سابق برای نمازهای ديگر**

**(مسألة 7): إذا اجتهد لصلاة و حصل له الظن لا يجب تجديد الاجتهاد لصلاة أخرى ما دام الظن باقياً (1).**

مساله ی 7 مربوط به اینست که اگر مکلف تحری و تحصیل ظن به قبله کرد و یک نماز را خواند آیا برای نماز بعدی هم باید تحری بکند یا اینکه همان تحری سابق ( مادامی که تردید در آن پیدا نشد ) کافی است ؟ مرحوم سید در این مساله فرموده اند : تا زمانی که ظنی که قبلا تحصیل کرده است باقی باشد ، دیگر احتیاجی به تجدید اجتهاد و تحصیل ظن نمیباشد.

*کلام بعضی از محشین*

بعضی از محققین در تعلیقه ی عروه فرموده اند که اکتفاء به اجتهاد سابق در جایی است که احتمال تجدد ظن را ندهد اما اگر احتمال بدهد که در صورتی که برای نماز دوم فحص کند ممکن است که به جهت دیگری ظن پیدا بکند ، در این صورت نمیتواند به ظن سابق اکتفاء بکند.

**(1) إلاّ أن يحتمل تجدّده. (الحكيم).**

**\* بل يجب مع احتمال تبدّل رأيه بالتجديد، أو انكشاف الواقع به على الأحوط. (آل ياسين).**

**(2) الأحوط التحرّي لو احتمل تجدّد رأي له به. (عبد الهادي الشيرازي).**

*عبارت قدماء*

اصل این مساله در کلام مرحوم شیخ طوسی در مبسوط عنوان شده است و ایشان فرموده اند در جایی که تشخیص قبله بالعلم ممکن نبود برای هر نمازی باید اجتهاد در قبله بکند .

**عبارت مرحوم شیخ طوسی ( المبسوط فی فقه الامامیه ج 1 ص 81 )**

**يجب على الإنسان أن يتبع أمارات القبلة كلما أراد الصلاة عند كل صلاة اللهم إلا أن يكون قد علم أن القبلة في جهة بعينها أو ظن ذلك بأمارات صحيحة. ثم علم أنها لم يتغير جاز حينئذ التوجه إليها من غير أن يجدد اجتهاده في طلب الأمارات.**

اعلام دیگری مانند محقق صاحب شرایع فرموده اند که همانطور که برای یک نماز تحصیل ظن کرده است ، دیگر برای نماز دیگر احتیاج به ظن جدید نیست و به همان اجتهاد قبلی اکتفاء میکند.

**عبارت صاحب شرایع ( شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام )**

**الثالثة إذا اجتهد لصلاة ثم دخل وقت أخرى فإن تجدد عنده شك استأنف الاجتهاد و إلا بنى على الأول.**

همانطور که در کلمات مرحوم شهید ثانی آمده است ، این فرمایش صاحب شرایع در رد کلام مرحوم شیخ طوسی در مبسوط است چرا که ایشان قائل به لزوم تجدید الاجتهاد شده است اما مرحوم محقق فرموده اند اگر ظن باقی باشد همان اجتهاد قبلی کافی است.

اما در عبارت صاحب شرایع نقصی وجود دارد که این نقص را هم مرحوم شهید ثانی و هم مرحوم صاحب مدارک متذکر شده اند که آن نقص در عبارت عروه وجود ندارد و آن نقص اینست که عبارت مرحوم شرایع اینست که : **الثالثة إذا اجتهد لصلاة ثم دخل وقت أخرى فإن تجدد عنده شك استأنف الاجتهاد و إلا بنى على الأول.**

مورد این عبارت به مثل نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء مختص میشود ؛ که شخص برای نماز اول (ظهر و عصر) تحری کرده و نماز خوانده است و وقت نماز دیگر (مغرب و عشاء) بعدا داخل شده است حال سوال اینست که برای نماز دیگر اجتهاد لازم است یا لازم نیست؟ ولی در نماز های مترتب مانند ظهر و عصر که وقت هر دو از زوال شروع میشود با تحصیل ظن نماز را خوانده است و بعد از آن قصد دارد نماز عصر را بخواند عبارت صاحب شرایع این مورد را نمیگیرد ؛ چرا که دَخَلَ وقتُ الاخری نیست بلکه وقت نماز عصر از قبل داخل شده است لذا این نقص در عبارت محقق وجود داشت که این مورد را شامل نمیشد اما مرحوم سید عبارت را به نحوی بیان کردند که این نقص را نداشته باشد : **إذا اجتهد لصلاة و حصل له الظن لا يجب تجديد الاجتهاد لصلاة أخرى ما دام الظن باقياً (1).**  در اینجا مرحوم سید تعبیر به دخل وقت صلاه دوم نکردند.

لذا مرحوم شهید ثانی در مسالک فرموده است :**و اعلم أن موضع الخلاف هنا تجديد الاجتهاد لصلاة أخرى سواء أ كان وقت الثانية قد دخل وقت الاجتهاد للأولى كالظهرين أم لا، فالعبارة عنه بقوله: «ثمَّ‌ دخل وقت أخرى» أخص من المدعى، فلو قال: «لا يتعدد الاجتهاد بتعدد الصلاة» - كما صنع غيره - كان أشمل و الأمر سهل.**

خلاصه محل کلام این شد که اگر مکلف برای یک نماز تحصیل ظن به سمت خاصی کرده است ، آیا برای نماز بعدی لازم است تجدید اجتهاد کند یا برای نماز بعدی تجدید اجتهاد لازم نیست سواء کان نماز دوم از نظر وقتی با وقت نماز اول متحد باشد و زمان هردو در یک زمان باشد یا اینکه وقت آن جدا و مستقل باشد ؟ در مساله اقوالی است :

قول اول

مرحوم شیخ در مبسوط قائل به لزوم اجتهاد شد.

قول دوم

اما اعلام دیگر مانند مرحوم محقق و علامه و شهید ثانی و صاحب مدارک ، قائل به عدم لزوم تجدید اجتهاد شده اند.

***دلیل قول دوم***

اینست که تجدید اجتهاد موضوعیت ندارد بلکه فحص و اجتهاد و تحری برای تحصیل ظن است حال با فرض اینکه شخص برای نماز ظهر فحص کرده است و ظن پیدا کرده است که قبله در این نقطه ی خاص است و مفروض اين است که الان هم ظن دارد لذا اگر مقصود از تحری و اجتهاد ظن باشد ، الان مکلف ظن دارد در نتیجه دیگر وجهی برای لزوم فحص و اجتهاد نمیباشد.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 199 )**

**(1) كما لعله المشهور، لأن المقصود من الاجتهاد هو الظن، و هو حاصل.**

**بررسی دلیل دوم**

*اشکال اول ( مرحوم حکیم )*

ااینکه مرحوم سید فرموده اند لا یجب التجدید مربوط به جایی است که مکلف در مقدمات اجتهاد قبلی تردید نداشته باشد و احتمال تجدد رای را ندهد در این صورت فرمایش سید تمام است اما جایی که احتمال تجدد رای را بدهد ، یعنی نماز ظهر و عصر را خوانده است و احتمال میدهد که اگر برای نماز مغرب و عشاء فحص بکند به اماره ای دسترسی پیدا میکند که قبله به جهت دیگری غیر از جهت قبلی تعیین میشود در اين صورت اجتهاد برای نماز ثانی لازم است ؛ اگر این احتمال را بدهد وظیفه اش اینست که اجتهاد بکند؛ بخاطر اینکه موضوع حکم در ادله عنوان تحری میباشد و در موارد عدم امکان تحصیل علم ما هو المجزی تحری برای قبله میباشد ( تحری یعنی تحصیل الظن به قبله ) لذا در جایی که شخص احتمال تجدد رای را میدهد در صورتی که اجتهاد و فحص را تجديد نکند تحری نکرده است و این نماز او صحیح نمیباشد.

لذا ایشان میفرمایند فرمایش مرحوم شیخ در مبسوط که فرموده اند یجب علی الانسان الاجتهاد برای هر صلاتی ، تام است ؛ بخاطر اینکه اگر این کار را نکند تحری نکرده است بلکه مقتضای آنچه را که فرموده است ( و ما هم با استناد به صحیحه زراره و موثقه سماعه حرف مرحوم شیخ را توجیه و تعلیل کردیم ) اینست که اگر مکلف وارد نماز شده است و دو رکعت از نماز ظهرش را خوانده است و احتمال میدهد که اگر اجتهاد جدید بکند ، نظر او به غیر از جهت قبلی منتهی میشود در این صورت باید تجدید اجتهاد بکند حتی اگر تجدید مستلزم ابطال صلاه باشد بخاطر اینکه حرمت قطع فریضه شامل مواردی که مکلف نمیتواند به آن نماز اکتفاء بکند نمیشود. در نتیجه اگر در اثناء همان نماز اول احتمال این را بدهد که با تجدید اجتهاد و فحص جدید نظرش عوض میشود باید فحص را انجام بدهد ولو مستلزم ابطال صلاه باشد.

و همینطور در جایی که شخص برای نماز اول اجتهاد کرده است اما قبل ازینکه وارد نماز بشود ، احتمال معتنی به میدهد که اگر تجدید اجتهاد بکند نظر عوض میشود ، بازهم نمیتواند وارد نماز بشود و باید تحری بکند.

اشکال

مرحوم حکیم میفرمایند در این مواردی که شخص احتمال تجدد رای و تبدل رای را میدهد ، احتمال بقاء ظن سابق را هم میدهد و وقتی احتمال بقاء ظن سابق را داد میتواند از استصحاب کمک بگیرد یعنی قبل ازینکه این احتمال پیدا بشود عمل به اجتهاد سابق جایز بود ، الان احتمال این را میدهد که اگر اجتهاد جدید بکند ، قبله عوض میشود حال در اینجا استصحاب جاری میشود و میگوید قبل ازینکه این احتمال پیدا بشود عمل به اجتهاد سابق جایز بود و حکم اجتهاد اول را استصحاب میکنیم.

جواب

مرحوم حکیم میفرمایند استصحاب نمیتواند این مشکل را حل بکند ؛ بخاطر اینکه در این موردی که شک میکند که آیا به اجتهاد سابق اکتفاء میشود یا خیر ، در اینجا ولو فی حد نفسه استصحاب مورد داشته باشد اما در اینجا دلیل اجتهادی در مقابل استصحاب وجود دارد . ما در اینجا دلیل داریم که برای شخصی که عالم به قبله نیست باید اجتهاد بکند ؛ چون بدون اجتهاد عنوان تحری صادق نیست و دلیل لزوم التحری و لزوم الاجتهاد اینجا را میگیرد دیگر استصحاب جاری نمیشود .

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 199 )**

**أنه يتم لو لم يعلم أو يحتمل تجدد الاجتهاد المخالف، إذ مع ذلك لا يحرز تحقق التحري و تعمد القبلة حسب الجهد كما في الصحيح و الموثق المتقدمين . و من هنا قال في محكي المبسوط: «يجب على الإنسان أن يتبع أمارات القبلة كلما أراد الصلاة عند كل صلاة. اللهم إلا أن يكون قد علم أن القبلة في جهة بعينها أو ظن ذلك بأمارات صحيحة ثمَّ‌ علم أنها لم تتغير جاز حينئذ التوجه إليها من غير أن يجدد الاجتهاد».**

**بل مقتضى ذلك أنه لو طرأ في الأثناء ما يوجب احتمال تغير الاجتهاد احتمالا معتداً به وجب التجديد، فاذا لم يمكن إلا بإبطال الصلاة أبطلها، و لا مانع من هذا الابطال مع الشك في كون الفعل موضوعاً للامتثال بلا محرز حقيقي و لا تعبدي و كذا لو طرأ قبل الدخول فلا يدخل فيها إلا بعد تجديد الاجتهاد.**

**و لا مجال لاستصحاب حكم الاجتهاد الأول، لمنافاته لدليل وجوب التحري. و لا لدعوى صدق الصلاة بالاجتهاد، لقيام الدليل على خلافها، إذ الظاهر من قوله (ع): «و تعمد القبلة جهدك» حال الصلاة لا آنا ما كما لا يخفى.**

*جواب ( مرحوم تبریزی )*

ایشان فرموده اند که این بیان مرحوم حکیم که فرموده اند دلیل لزوم التحری این مورد را میگیرد چرا که بدون اجتهاد جدید تحری صادق نیست ، مورد قبول است ولی استصحابی که در اینجا میتوان جاری کرد ، استصحاب در ناحیه موضوع است نه در ناحیه حکم تا شما بگویید با وجود دلیل اجتهادی نوبت به اصلی عملی نمیرسد بلکه ما در اینجا استصحاب موضوعی میکنیم.

در اینجا صحیحه زراره و موثقه سماعه دلیل اجتهادی ما هستند که موضوع آن اینست : در جایی که مکلف قبله را نمیداند باید اجتهاد بکند اما این دلیل اجتهادی مثل بقیه ی ادله ی اجتهادیه که به نحو قضیه ی حقیقه جعل شده اند ، متعرض موضوع خودش نیست ( یعنی در مورد وجود و عدم وجود موضوع خودش صحبت نمیکند ) . در اینجا دلیل لزوم التحری میگوید در جایی که شخص تحری نکرده است و احری برای او معین نیست باید تحصیل الاحری بکند ( تحری در جایی که شخص وجه احرایی نداشته باشد لازم است ) اما اینکه در محل بحث با توجه به خصوصیتی که گفته شده است ( یعنی مکلف ابتدا فحصی برای نماز ظهر و عصر کرده است ) آیا چنین شخصی عنده احری است تا تحری بر او لازم نباشد یا اینکه لیس عنده احری تا تحری بر او لازم باشد؟ در اینکه موضوع موجود است یا نیست ، دلیل اجتهادی نمیتواند کاری بکند اما استصحاب میتواند کمک کند ؛ به جهت اینکه استصحاب میگوید در وقت نماز ظهر و عصر ، تحصیل العلم به قبله ممکن نبود و ظن به فلان طرف کان هو الاحری ، الان مکلف در وقت نماز مغرب و عشاء شک میکند که آیا آن احری بودن ظن سابق همچنان باقی است یا نیست ؟ بله احتمال تجدید رای را میدهد ( احتمال این را میدهد که احری بالنسبه به او جهت دیگری باشد ) اما این صرف احتمال است و در تحقق موضوعات استصحاب جاری میشود و در اینجا استصحاب میکنیم و میگوییم کان ظنه السابق احری نسبت به نماز قبلی اما الان نمیدانیم این ظن فعلی که از اجتهاد اول پیدا شده است همچنان احری است یا از احری بودن افتاده است در اینجا استصحاب را در ناحیه ی موضوع جاری میکنیم.

***استاد***

ممکن است در این مطلب به این بیان مناقشه شود که بله این قاعده ی کلی تمام است یعنی دلیل اجتهادی موضوع خودش را اثبات و نفی نمیکند و اگر استصحاب در ناحیه ی موضوع جاری بشود و موضوع دلیلی اجتهادی را نفی بکند در این جا نوبت به دلیل اجتهادی نمیرسد و باید به مقتضای استصحاب اخذ بکنیم.

اما فرمایش مرحوم حکیم در اینجا اینست که در این مورد که مکلف احتمال میدهد با اجتهاد ثانی رایش عوض بشود ، اخذ کردن به ظن سابق مصداق التحری نیست بلکه تحری به اینست که فحص جدیدی انجام بدهد لذا اعتماد به ظن سابق مصداق اخذ به احری نیست چرا که عبارت ایشان این بود که اگر تجديد اجتهاد نکند ، تحری و تعمد قبله نکرده است تحری اینست که اجتهاد و تعمد بکند ،در جایی که شخص به ظن سابق عمل بکند ، عنوان تحری صادق نیست و وقتی عنوان تحری صادق نبود دیگر استصحاب نمیتواند کاری بکند. برای نماز قبلی این فعل مصداق تحری بود اما الان صرف اعتماد بر ظن حاصل از اجتهاد قبلی ، اخذ الاحری و التحری و التعمد نیست لذا در اینجا استصحاب در ناحیه ی موضوع جاری نمیشود بخاطر اینکه ما در ناحیه ی موضوع عدم تحقق تحری را احراز میکنیم .

**(مسألة 8): إذا ظن بعد الاجتهاد أنها في جهة فصلى الظهر - مثلا - إليها ثمَّ‌ تبدل ظنه إلى جهة أخرى وجب عليه إتيان العصر الى الجهة الثانية (1). و هل يجب إعادة الظهر أو لا؟ الأقوى وجوبها (2) إذا كان مقتضى ظنه الثاني وقوع الاولى مستدبراً، أو الى اليمين، أو اليسار. و إذا كان مقتضاه وقوعها ما بين اليمين و اليسار. و إذا كان مقتضاه وقوعها ما بين اليمين و اليسار لا يجب الإعادة (3).**

این مساله در رابطه با اینست که اگر کسی با اجتهاد اولش نماز را خواند و بعد فحص کرد و اجتهاد دوم را انجام و این اجتهاد بر خلاف اجتهاد اول منتهی شد در این صورت حکم چیست ؟ یعنی در اینجا دو جهت مورد بحث است که یکی در مورد نماز ثانی است و اينکه وظیفه ی او در مورد این نماز چیست و جهت دوم اینست که وظیفه ی او در مورد نماز اولی چیست ؟

### جلسه85 27/3/1402

#### حکم تبدل الظن الی ظن آخر بعد الصلاة الی الجهة التي ظن بکون القبلة فيها

**(مسألة 8): إذا ظن بعد الاجتهاد أنها في جهة فصلى الظهر - مثلا - إليها ثمَّ‌ تبدل ظنه إلى جهة أخرى وجب عليه إتيان العصر الى الجهة الثانية (1). و هل يجب إعادة الظهر أو لا؟ الأقوى وجوبها (2) إذا كان مقتضى ظنه الثاني وقوع الاولى مستدبراً، أو الى اليمين، أو اليسار. و إذا كان مقتضاه وقوعها ما بين اليمين و اليسار. و إذا كان مقتضاه وقوعها ما بين اليمين و اليسار لا يجب الإعادة (3).**

در مساله ی 8 بحث در رابطه با حکم تبدل ظن به قبله الی الظن الآخر میباشد. مرحوم سید در این مساله دو جهت را متعرض شده اند :

جهت اول

وظیفه ی مکلف نسبت به نماز دومی است که میخواهد بخواند ؛ چرا که مفروض اینست که مکلف تحصیل ظن کرده بود و به یک جهت نماز خوانده است و در ادامه ظن او به اینکه قبله در جهت دیگری است تبدیل شده است.

جهت دوم

وظیفه ی مکلف نسبت به نماز اولی که بر اساس اجتهاد اول خوانده است میباشد : آیا اعاده ی نماز اول به سمت جدید واجب است یا نمازی که به سمت قبلی خوانده است را رها میکند و نماز دوم را به سمت جدید میخواند.

 ***نظر مرحوم سید در مسأله***

مرحوم سید نسبت به جهت اول فرموده اند که وظیفه ی مکلف در نماز دوم اینست که نماز دوم را به همان جهت ثانیه ( همان سمتی که اجتهاد دوم او به آن سمت منتهی شده است ) بخواند .

اما ایشان در رابطه با جهت دوم بیان کرده اند که باید نماز اول را اعاده بکند الا در جایی که انحراف نماز اول از قبله کمتر از یمین و یسار باشد ( یعنی کمتر از 90 درجه باشد ) لذا اگر انحراف کمتر از 90 درجه باشد اعاده لازم نیست اما اگر انحراف 90 درجه یا بیشتر از 90 درجه باشد باید نماز اول را اعاده بکند.

***بررسی جهت اول***

نسبت به جهت اول فرمایش مرحوم سید جای اشکال ندارد و حکم در این قسمت واضح است و اختلافی در این مساله نیست لذا در حاشیه ی عروه هم کسی به این قسمت تعلیقه نزده است.

دلیل این مطلب هم اینست که با توجه به اینکه اجتهاد ثانی کرده است و ظنش به طرف خاصی منتهی شده است وظیفه ی او در نماز اتباع ظن است بخاطر اینکه در صحیحه زراره آمده بود اذا لم یعلم اين وجه القبله ، یجزی التحری یا در موثقه سماعه آمده بود تعمد القبله جهدک . حال این عناوین بر این اجتهاد ثانی صادق است و ظن حاصل از اجتهاد ثانی مصداق تحری میباشد در نتیجه در نماز دوم وظیفه اش اینست که به همین سمت نماز بخواند.

***بررسی جهت دوم***

مرحوم سید در این قسمت تفصیل داده اند و فرمودند اگر مقتضای اجتهاد ثانی وقوع نماز اول مستدبرا الی القبله یا وقوع نماز ظهر با انحراف از قبله به مقدار 90 درجه باشد ( الی یمین و یسار ) در این صورت باید نمازش را اعاده بکند. اما اگر مقتضای اجتهاد ثانی وقوع نماز اول کمتر از 90 درجه منحرفا از قبله است در این صورت نیازی به اعاده نماز ظهر نیست.

در قسمت دوم از تفصیل ( انحراف کمتر از 90 درجه نیازی به اعاده ندارد ) اختلافی وجود ندارد و همه ی اعلام با مرحوم سید موافق هستند اما بعضی از اعلام در صورت اول تفصیل ( انحراف به مقدار 90 درجه يا بیشتر از 90 درجه ) با مرحوم سید مخالف هستند و فرموده اند در این صورت اعاده واجب نیست البته کسانی که حاشیه زده اند نوعا اینطور حاشیه زده اند که نمیتوانیم به صورت فتوی وجوب اعاده را قائل شویم بلکه وجوب اعاده از باب احتیاط است یعنی قول به کفایت نماز اول ، وجه دارد ولو احتیاط اقتضای اعاده را دارد ، فقط مرحوم جواهری حاشيه زده اند که اقوی عدم وجوب الاعادة .

**\* لا قوّة فيه، نعم، هو أحوط. (البروجردي، محمد الشيرازي). \* بل الأحوط، و كذا في المسألة الآتية. (عبد الهادي الشيرازي).**

**(1) بل الأقوى العدم. (الجواهري).**

*دلیل صورت دوم تفصیل ( انحراف کمتر از* 90 *درجه )*

اینست که ما روایاتی داریم که بیان میکند اگر شخصی به سمتی به خیال اینکه قبله است نماز بخواند سپس ملتفت شود که آن سمت قبله نبوده است در این صورت اگر مقدار انحراف ما بین مشرق و مغرب باشد ، نیازی به اعاده نیست :

**روایت اول(صحيحه معاوية بن عمار) :**

**مُحَمَّدُ بْنُ‌ عَلِيِّ‌ بْنِ‌ الْحُسَيْنِ‌ بِإِسْنَادِهِ‌ عَنْ‌ مُعَاوِيَةَ‌ بْنِ‌ عَمَّارٍ : أَنَّهُ‌ سَأَلَ‌ اَلصَّادِقَ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ عَنِ‌ الرَّجُلِ‌ يَقُومُ‌ فِي الصَّلاَةِ‌ ثُمَّ‌ يَنْظُرُ بَعْدَ مَا فَرَغَ‌ فَيَرَى أَنَّهُ‌ قَدِ انْحَرَفَ‌ عَنِ‌ الْقِبْلَةِ‌ يَمِيناً أَوْ شِمَالاً فَقَالَ‌ لَهُ‌ قَدْ مَضَتْ‌ صَلاَتُهُ‌ وَ مَا بَيْنَ‌ الْمَشْرِقِ‌ وَ الْمَغْرِبِ‌ قِبْلَةٌ‌ .[[1]](#footnote-1)**

**روایت دوم (معتبره حسين بن علوان)**

**عَبْدُ اللَّهِ‌ بْنُ‌ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ‌ الْإِسْنَادِ عَنِ‌ اَلْحَسَنِ‌ بْنِ‌ ظَرِيفٍ‌ عَنِ‌ اَلْحُسَيْنِ‌ بْنِ‌ عُلْوَانَ‌ عَنْ‌ جَعْفَرِ بْنِ‌ مُحَمَّدٍ عَنْ‌ أَبِيهِ‌ عَنْ‌ عَلِيٍّ‌ عَلَيْهِ‌ السَّلاَمُ‌ أَنَّهُ‌ كَانَ‌ يَقُولُ‌: مَنْ‌ صَلَّى عَلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ‌ وَ هُوَ يَرَى أَنَّهُ‌ عَلَى الْقِبْلَةِ‌ ثُمَّ‌ عَرَفَ‌ بَعْدَ ذَلِكَ‌ فَلاَ إِعَادَةَ‌ عَلَيْهِ‌ إِذَا كَانَ‌ فِيمَا بَيْنَ‌ الْمَشْرِقِ‌ وَ الْمَغْرِبِ‌.[[2]](#footnote-2)**

*دلیل صورت اول تفصیل ( انحراف بیشتر از* 90 *درجه )*

ریشه ی اختلاف بین مرحوم سید و اعلام دیگر به دو امر بر میگردد یعنی این دو امر در تعیین حکم مساله ( وجوب اعاده یا عدم وجوب اعاده ) موثر است :

امر اول

با توجه به مفروض در بحث که شخص در نماز ظهر تحصیل ظن کرده است ، امر اول اینست که معنای حجیت تحری و تحصیل ظن به قبله چه چیزی است ؟ آیا حجیت ظن به این معناست که ظن به قبله موضوعیت دارد به نحوی که اگر علم به خلاف هم پیدا شد به عمل سابق ضرری نمیرسد یا اینکه ظن به قبله طریقیت دارد و بنابر طریقیت هم آیا تمام آثار واقع در ظن به قبله بار میشود یا تنها کفایت رعایت ظن و امتثال ظنی از حجیت تحری اراده شده است ؟

امر دوم

اینست که با قطع نظر از معنای حجیت ظن و خصوصیاتی که در حجیت ظن ثابت است ، آیا وجه دیگری از علم اجمالی یا غیر آن برای وجوب الاعاده ظهر وجود دارد یا اینکه از راه علم اجمالی یا امر دیگر نمیتوانیم حکم به وجوب اعاده بکنیم ؟

*بررسی امر اول*

نسبت به امر اول که به معنای حجیت ظن و تحری به قبله بر میگردد ، همانطور که اشاره شد دو احتمال در حجیت تحری وجود دارد که نتیجه ی این احتمالات هم از جهت تاثیر در حکم مساله مختلف میشود :

احتمال اول

اینست که کسی قائل به این بشود که ظن به قبله ای که حجت شده است از باب موضوعیت است به این معنا که قبله ی متحیر واقعا همان طرفی است که ظن به قبله بودن آن پیدا کرده است سواء ظن او به واقع اصابت کرده باشد یا اینکه اصابت نکرده باشد.

حال در این صورت نتیجه ای که ازین احتمال بدست می آید اینست که نماز اول اعاده ندارد ؛ بخاطر اینکه نماز اول را با اجتهاد و تحصیل ظن خوانده است ولو آن سمتی که اجتهاد اول تعیین کرده است 100 درجه با اجتهاد دوم فرق داشته باشد اما نیازی به اعاده نماز اول نیست ؛ چرا که ظن موضوعیت دارد.

احتمال دوم

اینست که حجیت تحری و ظن به قبله از باب طریقیت است یعنی ما هو الموضوع سمت واقعی قبله است و اینطور نیست که مظنون القبله ، قبله ی واقعی شخص باشد بلکه ظن به قبله و تحری نهایت خصوصیتی که دارد اینست که طریق الی احراز قبله است .

حال در این صورت تا وقتی کشف خلاف نشود اعتماد به این طریق جایز است اما وقتی کشف خلاف شد دیگر نمیتوانیم به آن طریق اعتماد کنیم بخاطر اینکه خاصیت امور طریقیه اینست که تا زمانی قابل اعتماد هستند که کشف خلاف نشود.

خود این طریقیت به دو شق تقسیم میشود :

شق اول

اینست که این ظن طریق تام الی احراز القبله است به نحوی که تمام آثار واقع با این ظن مادامی که وجود دارد ، بار میشود .

شق دوم

اینست که این ظن طریق الی الواقع است اما این طریقت در این حد است که مکلف به نماز در آن سمت اکتفاء بکند و بقیه ی لوازم واقع بار نمیشود.

فرق بین شق اول و دوم

فرق این دو اینست که اگر شق اول را ملتزم بشویم و بگوییم ظن طریق تام به تمام آثار است در اینجا مکلفی که دو ظن به قبله داشته است و ابتدا با ظن به قبله ی اول نماز ظهر را خوانده است و با ظن به قبله ی دوم نماز عصر را میخواند در اینجا چون طریقیت محضه است ، ظن اول به قبله حتی نسبت به نماز ظهر اعتباری ندارد.

اما ظن دوم که منتهی شده است به اینکه قبله 100 درجه با سمت اول فاصله دارد ، چون این ظن دوم به عنوان طریق تام اعتبار شده است و تمام آثار واقع باید بار بشود در اینجا مقتضای قبله بودن 100 درجه ی دوم اینست که نماز اول علی غیر قبله با 100 درجه انحراف خوانده شده است حال وقتی ظن به لحاظ تمام آثار واقع حجیت داشته باشد در این صورت بخاطر قیام حجت بر اینکه قبله در این نقطه ی خاص است برای مکلف احراز میشود که نماز قبلی 100 درجه با قبله فاصله داشته است و وقتی حجت پیدا کرد که نماز اول با انحراف از قبله واقع شده است حکم آن نماز معلوم است که به آن اعتباری نیست ؛ چرا که در روايات حضرات علیهم السلام فرموده اند اگر مقدار انحراف بیش از 90 درجه باشد اعاده لازم است.

اما اگر شق دوم را قبول کنیم و بگوییم تنها اثر نماز خواندن به آن سمت بار میشود در اینجا به مقتضای احتمال سوم وجهی برای وجوب الاعاده نیست ؛ بخاطر اینکه نماز اول را با ظن به قبله خوانده است و آن ظن به قبله تا وقتی که بود اثر داشت و ظن دوم هم که منتهی شده است که قبله به سمت خاصی است ، نسبت به نماز بعدی حجیت دارد و کاری به نماز قبلی ندارد بخاطر اینکه بناء شد تمام الآثار بار نشود لذا چون ظن نسبت به تمام الآثار حجیت ندارد و دایره ی حجیت ظن ثانی تنها نسبت به نماز ثانی است در نتیجه از حجیت ظن ثانی هم وجوب الاعاده استفاده نمیشود.

**حال سوال اینست که کدام یک ازین احتمالات قابل اخذ میباشد ؟**

بررسی احتمال اول

احتمال اول ( موضوعیت ظن ) منتفی است ؛ بخاطر اینکه آنچه که از ادله استفاده میشود اینست که نماز به طرف قبله ی حقیقی باشد و خود قبله موضوع الاثر است نه اینکه موضوع الاثر اعم از قبله و مظنون القبله باشد.

بررسی شق اول و دوم از احتمال دوم

در دوران بین این دو شق از احتمال مرحوم آقای حکیم فرموده است که در اینجا که ما قائل به وجوب اعاده میشویم بخاطر حجیت ظن دوم نیست ؛ چرا که حجیت تامه ی ظن به لحاظ تمام آثار از ادله استفاده نمیشود . هیچکدام از صحیحه زراره و موثقه ی سماعه دال بر این نیستند که تحری و ظن به قبله به لحاظ تمام آثار حجیت داشته باشند لذا ما نمیتوانیم ملتزم به احتمال دوم بشویم لذا عملا ملتزم به احتمال سوم میشویم و با احتمال سوم هم از حجيت ظن وجوب الاعاده درست نمیشود.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 200 )**

**بعد زواله زال حكمه. (2) لا لحجية الظن حتى بالنسبة إلى إثبات صحة الأولى و عدمها، ليكون الظن الثاني بمنزلة العلم بالاستدبار في الأولى، أو كونها الى اليمين أو اليسار، فإنه يتوقف على إطلاق يقتضي حجيته كذلك، و هو مفقود إذ لا تعرض في الموثق و الصحيح السابقين لذلك.**

جواب ( استاد )

جواب فرمایش ایشان اینست که در مواردی که امر فی حد نفسه حالت کاشفیت و طریقیت را با قطع نظر از امضاء شارع دارد ، شارع که آن را معتبر کرده است ظاهرآن است که از حیث کاشفیت آن را معتبر کرده است مثلا خبر ثقه با قطع نظر از اعتبار شارع ، متضمن کاشفیت ناقصه هست و شارع که خبر ثقه را حجت قرار میدهد با توجه به اینکه فی حد نفسه کاشفیت را دارد ، ظاهرش اینست که به همان حیثیت کاشفیت حجت است و آن طریقیتی که فی حد نفسه در خبر ثقه است طریقیت به لحاظ تمام الآثار است لذا شارع که خبر ثقه را حجت قرار میدهد به این معناست که خبر ثقه به لحاظ تمام آثار حجیت دارد.

حال در مورد ظن به قبله هم مساله به همین نحو است یعنی با توجه به کاشفیت فی حد نفسه ظن به قبله نسبت به واقع ، وقتی شارع در این مورد خاص ظن به قبله را حجت قرار داده است یعنی بما انه طریق حجت قرار داده است و دیگر برای طریق بودن احتیاجی به اطلاق اضافه ای (که متعرض بشود که به نحو مطلق طریق است یا به نحو خاص )، نیست بلکه متفاهم عرفی از حجت قرار گرفتن شی ای که فی حد نفسه طریقیت به لحاظ تمام الآثار دارد ، حجیت به لحاظ تمام الآثار است.

### جلسه86 28/3/1402

#### حکم تبدل الظن الی ظن آخر بعد الصلاة الی الجهة التي ظن بکون القبلة فيها

**(مسألة 8): إذا ظن بعد الاجتهاد أنها في جهة فصلى الظهر - مثلا - إليها ثمَّ‌ تبدل ظنه إلى جهة أخرى وجب عليه إتيان العصر الى الجهة الثانية (1). و هل يجب إعادة الظهر أو لا؟ الأقوى وجوبها (2) إذا كان مقتضى ظنه الثاني وقوع الاولى مستدبراً، أو الى اليمين، أو اليسار. و إذا كان مقتضاه وقوعها ما بين اليمين و اليسار. و إذا كان مقتضاه وقوعها ما بين اليمين و اليسار لا يجب الإعادة (3).**

بحث در این بود که در مواردی که شخص بر اساس اجتهاد اول نمازی را خوانده است سپس ظن او تبدیل شده است به اینکه قبله در جهت دیگری غیر از چهت اول است ، حال در این موارد وظیفه ی شخص بالاضافه الی صلاه اولی چه چیزی هست؟

مرحوم سید فرموده اند در فرضی که مقتضای اجتهاد ثانی انحراف نماز اول از قبله به 90 درجه و اکثر باشد ، اعاده واجب است اما بعضی از اعلام در این مساله با مرحوم سید مخالفت کردند.

در جلسه قبل بیان شد که در تعیین حکم این صورت از جهت وجوب اعاده و عدم وجوب اعاده دو امر موثر است :

امر اول

این بود که معنای حجیت ظن و تحری چه چیزی است ؟ آیا حجیت ظن و تحری ازین باب است که ظن در امتثال تکلیف موضوعیت دارد یا طریقیت دارد و بنابر طریقیت هم آیا معنای حجیت ،طریق بودن ظن به لحاظ تمام الآثار است یا تنها در حد جواز اکتفاء به امتثال ظنی و نماز خواندن به آن طرف مظنون القبله است؟ بحث ازین امر در جلسه قبل تمام شد.

*نتیجه بحث این شد که با توجه به اینکه معنای صحیح در حجیت ظن و تحری اینست که ظن طریق الی الواقع به لحاظ تمام آثار است و چون معنای حجیت این میباشد و از طرفی در اجتهاد ثانی شخص تحری کرده است و ظن پیدا کرده است که قبله در نقطه ی خاص است حال چون لازمه ی قبله بودن این جهت دوم اینست که نماز اول با انحراف بیش از 90 درجه واقع شده است ، همانطور که این ظن دوم برای اکتفاء به نماز عصر به این طرف حجیت دارد ، برای اثبات وجوب اعاده نسبت به نماز قبلی هم حجیت دارد لذا به مقتضای حجیت ظن و اجتهاد ثانی باید نماز اول را اعاده بکند.*

*اما اگر کسی در امر اول بنا بگذارد که حجیت تحری و ظن تنها به معنای جواز اکتفاء به صلاه به آن سمت مظنون القبله است ، در این صورت نتیجه این میشود که از راه امر اول نمیتوانیم حکم به وجوب اعاده کرد.*

امر دوم

اینست که آیا موجب دیگری غیر از حجیت ظن ثانی برای وجوب الاعاده وجود دارد یا وجود ندارد ؟ مرحوم حکیم فرموده اند که موجب دیگری وجود دارد و دلیل وجوب اعاده ی نماز اول حجیت ظن ثانی نیست بلکه دلیل اینست که مکلف به حسب مفروض بحث اجتهاد ثانی کرده است حال با توجه به اجتهاد ثانی ، باید به مقتضای اجتهاد ثانی ، نماز دوم را به سمت جدید بخواند . لذا با توجه به اینکه وظیفه ی مکلف اتیان نماز ثانی به طرف دوم است ، اگر نماز به طرف دوم بخواند علم اجمالی به بطلان یکی از دو صلاه پیدا میکند بخاطر اینکه ؛

اگر اجتهاد ثانی صحیح باشد ، قبله همین سمت جدید است پس نماز اول که با انحراف 90 درجه و بیشتر خوانده شده است ، باطل است. اما اگر قبله همان سمت قبلی بود ( که اجتهاد اول منجر به آن شده است ) نماز دوم که به سمت دیگری خوانده است منحرف از قبله و باطل است. پس مکلف علم اجمالی به بطلان احدی الصلاتین دارد و این علم اجمالی هم منجز است و برای فرار از مخالفت علم اجمالی مذکور ، مکلف باید آن نماز اولی را که به سمت اول خوانده است به سمت دوم اعاده بکند و در صورتی که اعاده بکند از مخالفت با علم اجمالی فرار کرده است .

در ادامه ایشان فرموده است که ازینجا معلوم میشود که این وجوب الاعاده مدلول التزامی نفس اجتهاد ثانی نیست . اگر در حجیت تحری قائل به طریقیت به لحاظ تمام آثار بشویم ، اعاده ی نماز اول لازمه ی نفس اجتهاد ثانی است بخاطر اینکه ظن به قبله بودن به طرف ثانی ، ملازمه با انحراف جهت اول از قبله دارد و در نتیجه صلاه باطل است.

ایشان میفرمایند چون ما حجیت تحری را به معنای طریقیت به لحاظ تمام الآثار نگرفتیم لذا به نظر ما وجوب الاعاده مدلول التزامی نفس اجتهاد ثانی نیست بلکه مدلول التزامی ما دل علی وجوب الاجتهاد و التحری میباشد . مقصود ایشان اینست که مدلول مطابقی صحیحه زراره و موثقه سماعه لزوم اتیان صلاه ثانی به طرف ثانی هست ، حال اگر مکلف به این طرف نماز بخواند علم اجمالی به بطلان احدی الصلاتين پیدا میکند و در نتیجه وجوب الاعاده ثابت میشود.

در ادامه ایشان فرموده اند این بیان در نماز های غیر مترتب است مثل اینکه برای ظهر و عصر اجتهاد اول انجام شده است و برای مغرب و عشاء اجتهاد ثانی انجام شده است اما در جایی که دو نماز بر هم مترتب باشند در اینجا علم تفصیلی به بطلان صلاه ثانی به جهت ثانی پیدا میشود ؛ بخاطر اینکه اگر قبله به طرف اول بود این نماز ثانی منحرف از قبله به 90 درجه است و اگر قبله همان طرف دوم باشد ، این نماز ثانی که نماز عصر است و مشروط به وقوع ظهر قبل از آن میباشد ، در صورتی که مکلف نماز ظهر را به طرف دیگر خوانده است بخواهد عصر را بخواند این نماز عصر باطل است ؛ چرا که ترتیب رعایت نشده است.

**عبارت مرحوم حکیم ( مستمسک ج 5 ص 200 )**

**بل لأن المكلف لما لم يجز له إلا العمل بالاجتهاد الثاني صار عالماً إجمالا ببطلان إحدى الصلاتين فلا بد له من إعادة الأولى فراراً عن مخالفة العلم المذكور. و عليه فوجوب الإعادة مدلول التزامي لما دل على وجوب الاجتهاد لا لنفس الاجتهاد. و لو كانت الصلاتان مترتبتين كان الحال أوضح، لأنه يعلم ببطلان الثانية على كل حال، إما لفوات الترتيب، أو لفوات الاستقبال. نعم يتوقف ذلك على البناء على طريقية الاجتهاد، إذ لو بني على موضوعيته فلا علم، لصحة كل من الصلاتين واقعاً. لكنه خلاف ظاهر الأدلة، بل لعله خلاف ما دل على الإعادة لو تبين الخطأ.**

***اشکال ( مرحوم خویی )***

مرحوم خویی فرمایش مرحوم حکیم را در صلاتین مترتبتین پذیرفته اند اما در رابطه با صلاه های غیر مترتب نپذیرفته اند و اشکال کرده اند : ایشان فرموده اند که از راه این علم اجمالی نمیتوان وجوب اعاده را اثبات کرد بلکه وجوب اعاده با همان امر اول ( بار شدن لوازم حجیت ظن ثانی ) اثبات میشود ؛ بخاطر اینکه اگر این علم اجمالی منجز باشد و موافقت با آن لازم باشد و مخالفت با آن جایز نباشد ، مقتضای این علم اجمالی اینست که همانطور که مکلف باید نماز اول را به سمت ثانی اعاده بکند ، باید نماز دوم را هم به سمت اول تکرار بکند ؛ چرا که اگر این علم اجمالی منجز باشد در مواردی که علم اجمالی منجز پیدا میشود موافقت قطعیه لازم است و وقتی علم داشته باشد به اینکه یکی ازین دو نماز باطل است ، موافقت قطعیه ی این علم اجمالی به اینست که هردو نماز را به دو سمت بخواند هم نماز اول را به سمت دوم اعاده بکند و هم نماز دوم را به سمت اول اعاده بکند.

**عبارت مرحوم خویی ( موسوعه ج 11 ص 456 )**

**و فيه: أنه لو صح ذلك كان مقتضاه إعادة الثانية أيضاً إلى الجهة التي اجتهد فيها أوّلاً، لعين المناط الذي من أجله أعاد الاُولى، أعني العلم الإجمالي المزبور الذي مرجعه لدى التحليل إلى العلم إجمالاً ببطلان أحد الاجتهادين، فلا بد من إيقاع كل من الصلاتين بكل من الطرفين تحصيلا للفراغ اليقيني، و لا تكفي إعادة الاُولى بمجردها كما لا يخفى. لكن الذي يهوّن الخطب أن الاحتمال الأخير بعيد عن ظاهر الدليل بحسب المتفاهم العرفي جدّاً، بل المنسبق منه إنما هو الاحتمال الثاني، أعني الطريقية المحضة كسائر الطرق المعتبرة المستلزمة لترتيب جميع الآثار التي منها إعادة الاُولى حسبما عرفت.**

***جواب ( استاد و مرحوم همدانی )***

اگر اشکال در همین حد باشد ، میتوانیم ازین اشکال جواب بدهیم به اینکه اگر ما اجتهاد ثانی را در نظر بگیریم ، این اجتهاد میگوید به طرف ثانی نماز بخوانی کافی است اما چون یک علم اجمالی منجزی در اینجا پیدا میشود و موافقت قطعیه لازم دارد ، مقتضای وجوب موافقت قطعیه تکرار نماز است و ما به این لازم ملتزم میشویم.

همانطور که مرحوم آقای تبریزی هم بین صلاتین مترتبتین و غیر مترتبتین تفصیل داده اند و فرموده اند چون در مترتبتین علم اجمالی وجود ندارد ( بلکه علم تفصیلی وجود دارد ) اگر مکلف نماز اول را به سمت ثانی تکرار بکند کافی است اما در غیر مترتبتین چون علم اجمالی وجود دارد و علم اجمالی هم موجب موافقت قطعیه است ، این موافقت قطعیه حاصل نمیشود مگر به تکرار هردو نماز . لذا اگر اشکال در همین حد باشد که شما در صدد اثبات وجوب اعاده ی نماز اولی هستید اگر دلیل شما علم اجمالی باشد ، همانطور که این دلیل وجوب اعاده ی صلاه اولی را اقتضاء میکند ، وجوب تکرار نماز ثانی را اقتضاء میکند .

الا اینکه ازین اشکال اینطور جواب داده بشود که در اینجا این علم اجمالی از موارد علم اجمالی منجز نیست بخاطر اینکه در اینجا حجت تفصیلی بر صحت نماز ثانی داریم چون این شخص اجتهاد و تحری کرده است مدلول مطابقی صحیحه زراره و موثقه سماعه اینست که نماز عصر به این طرف ثانی خوانده بشود و این هم کافی است یعنی حجت تفصیلی بر صحت نماز ثانی داریم و وقتی حجت تفصیلی بر یک طرف علم اجمالی داشته باشیم دیگر آن علم اجمالی منجز نیست .

به عبارت دیگر ولو در بدو امر علم اجمالی به بطلان احدی الصلاتین داریم اما با توجه به اینکه حجت تفصیلی بر صحت نماز ثانی داریم ، این به این معناست که معلوم بالاجمال ما تکلیف فعلی علی ای تقدیر نیست. علم به موضوع در جایی منجز است که موضوع در هردو تقدیر مورد تکلیف فعلی باشد اما وقتی در یک طرف تکلیف فعلی وجود ندارد و منحصر به یک طرف آخر است این علم اجمالی منجز حساب نمیشود اين جواب درکلام مرحوم همدانی در مصباح الفقيه بيان شده است .

**عبارت مرحوم همدانی ( مصباح الفقیه ج 10 ص 186 )**

**قلت: لا أثر لمثل هذا العلم الإجمالي الذي أحد طرفيه مورد تكليف منجّز؛ لأنّه بالفعل مكلّف بالصلاة إلى الجهة التي أدّى إليها اجتهاده الثاني، سواء كانت قبلة في الواقع أم لم تكن، فلو وجب عليه الاحتياط بإعادة الصلاتين بواسطة العلم الإجمالي، لوجب إعادتهما إلى هذه الجهة، فلا مقتضي لإعادة ثانيتهما حيث إنّ‌ معادتها ليست إلاّ كالمبتدأة، فهي بالفعل في حقّه بحسب تكليفه هي الصلاة إلى القبلة الواجبة عليه.**

تا اینجا معلوم شد که امر دوم که در وجوب اعاده موثر بود نسبت به نماز های غیر مترتب که علم اجمالی به بطلان احدی الصلاتین باشد ، نمیتواند وجوب الاعاده را ثابت بکند اما آنچه که در ادامه در کلام مرحوم حکیم آمده بود که در مترتبتین علم تفصیلی به بطلان صلاه ثانی لولم یعد نماز اولی را ، داریم که این علم تفصیلی در کلام مرحوم خویی و مرحوم تبریزی مورد قبول قرار گرفته است.

حال آیا با استناد به علم تفصیلی به بطلان صلاه ثانی در مترتبتین میتوان حکم به وجوب اعاده نماز اول کرد یا اینکه این هم تمام نیست ؟

مرحوم همدانی نسبت به این قسمت هم اشکال دارد و فرموده اند در این مواردی که شخص نماز اول را به سمت اول خوانده است ، اجتهاد ثانی میگوید قبله در سمت ثانی است حال با توجه به اینکه اجتهاد ثانی مفید ظن به قبله بودن طرف ثانی است اما احتمال قبله بودن طرف اول وجود دارد در اینجا مورد در این قاعده داخل میشود که شخص نماز را به یک جهتی خوانده است و بعد از آن شک دارد که آیا نمازش به طرف قبله بوده است یا منحرف از قبله بوده است ؟

در اینجا اصالة الصحه و قاعده ی فراغ اقتضاء میکند که حکم به صحت نماز اول بکنیم . اصلا نماز اول به آن طرفی که خوانده شده است محکوم به صحت است و وقتی محکوم به صحت باشد دیگر علم تفصیلی به بطلان نماز ثانی لو لم یعد الاولی پیدا نمیشود. لذا ایشان فرموده اند با اجرای اصالة الصحه نسبت به نماز اول این توهم که ما نسبت به نماز ثانی علم تفصیلی داریم باطل میشود.

**عبارت مرحوم همدانی ( همان )**

**و بهذا يندفع ما قد يتوهّم من أنّه يتولّد من علمه الإجمالي بوقوع إحدى الصلاتين إلى غير القبلة العلم بوقوع خلل في الثانية إذا كانتا مترتّبتين، كالمؤدّاتين أو المقضيّتين إمّا من حيث الاستقبال أو الترتّب على سابقة صحيحة. توضيح الاندفاع: أنّه لا عبرة بهذا العلم بعد جريان أصالة الصحّة في السابقة، الموجبة لشرعيّة الدخول في اللاحقة و الإتيان بها إلى الجهة التي أمره الشارع بالبناء على كونها قبلة.**

***استاد***

اشکالی که متوجه فرمایش ایشان میشود اینست که اینجا از موارد جریان اصالة الصحه نیست ؛ چرا که اصالة الصحه و قاعده ی فراغ در صورتی جاری میشود که شک حادث بعد الفراغ بشود اما اگر شخص در حین عمل التفات و شک داشت ، دیگر قاعده ی فراغ جاری نمیشود.

محل بحث هم از این قبيل است بخاطر اینکه فرض اینست که مکلف که نماز را به سمت اول خوانده است با تحری و تحصیل ظن بوده است و شک در قبله بودن داشت ولی تحری و اجتهاد کفایت آن را اقتضاء کرد ، الان که اصالة الصحه و فراغ را میخواهید جاری کنید در حقیقت میخواهید بگویید این نماز اولی که خوانده است به سمت قبله بوده است اشکال اینست که این شک قبلا بوده است و شک حادث بعد از فراغ نيست تا مجرای اصالة الصحه و قاعده فراغ باشد .

1. - وسائل الشيعه باب10 من ابواب القبلة ح1 [↑](#footnote-ref-1)
2. - همان ح5 [↑](#footnote-ref-2)